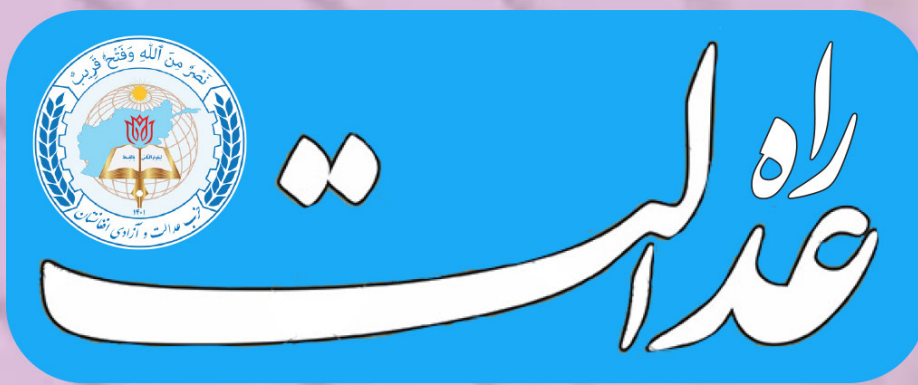




● سال دوم ● شماره ۱۷ ● شنبه ● ۳۰ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

ویژه فدرالیسم؛

به مناسبت رونمایی و نشر پیش نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان



مسوده

قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان

فدرالیسم به مثابه روایت نو در مناسبات قدرت در افغانستان
متن مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان
روند تدوین و ویژگی های پیش نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان
طراحی معیوب نظام سیاسی در قوانین اساسی، عامل بی ثباتی در افغانستان
مهم ترین دستاورد مجمع فدرال خواهان افغانستان
تصحیح نوع نگرش به فدرالیسم
فدرالیسم و توسعه سیاسی
بررسی عوامل اصلی درگیری های اجتماعی-سیاسی و جنگ در افغانستان
اصول اساسی فدرالیسم
آیا فدرالیسم می تواند بحران افغانستان را حل کند؟
افغانستان و توزیع ناعادلانه قدرت و راه حل فدرالی
نقش و اهمیت زنان در سیاست و ساختار فدرالی دولت افغانستان
فدرالیسم در افغانستان: نقدی بر پیش فرض ها و بازاندیشی راهکارهای بومی
چرا از فدرالیسم می ترسیم؟
فدرالیسم دیگر تابو نیست
نظام فدرالی راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان، اثر جدیدی از استاد سرور دانش

مجمع فدرال خواهان افغانستان

فدرالیسم به مثابه روایت نو در مناسبات قدرت در افغانستان

افغانستان از روزی که تاسیس شده است تا کنون هرگز روی آرامش به خود ندیده است. سرزمین خداداد ما شاید نخستین کشور در جهان باشد که بیشترین گسست‌های سیاسی را در تاریخ معاصر شاهد بوده است. در این سرزمین تنها حکومت‌ها همواره دچار فروپاشی نبوده اند، بلکه سیستم‌های سیاسی در تمام اشکال آن تجربه شده است و به صورت مکرر دچار انقطاع گردیده اند. از انواع نظام‌های شاهی گرفته تا جمهوریّت سوسیالیستی، حکومت اسلامی مجاهدین، امارت طالبانی و جمهوریت بیست ساله گذشته در افغانستان تجربه شده اند. چه بسا که در چار چوب هر یک از نظام های فوق، رژیم‌های متعدد و افراد گوناگون ظهور کرده اند و هرکدام به سرعت جای خود را به بعدی داده است. تجربه تلخ سقوط‌های پی در پی نشان می‌دهد که با یک بحران مزمن و دوامدار سیاسی مواجه هستیم .

علاوه بر نظام‌های سیاسی، حیات جمعی ساکنان این سرزمین در ابعاد مختلف دچار عقبگردهای تاریخی بوده است. تا جایی که هر چه جهان به سمت پیشرفت و گسترش تکنولوژی پیش رفته است، افغانستان اکنون به جایی رسیده است که تقریباً همه چیز در حال فروپاشی مطلق و در نقطه صفر قرار دارند. از این جهت به موازات سقوط نظام‌ها و حکومت‌ها، زندگی جمعی نیز به کلی نابود شده و دچار نوعی فروپاشی شده است.

ریشه همه این سقوط‌ها و گسست‌ها و نیز عامل اصلی این عقبگردها و فروپاشی‌ها، در روایت یک جانبه و منفردی است که در هنگام تاسیس افغانستان با انگیزه استبداد قومی و غصب سرزمین دیگران شکل گرفت. اگر چه افغانستان در سرزمینی بنا شد که عملاً به صورت فدرالی اداره می‌شد و در هر ناحیه این سرزمین یک قدرت با بنیادها و زیربناهای فرهنگی خاص مستقر بود، اما پارادایم سلطه قومی به تدریج و با قوت هر چه بیشتر شکل گرفت و اکنون امارت طالبان در عالی ترین شکل ممکن این تفکر را تحقق بخشیده است و به عنوان آرکی‌تایپ سلطه و هژمونی قومی تبلور یافته است.

پس از احمدشاه ابدالی و تاسیس افغانستان، این سرزمین نه تنها با آهنگ جهانی توسعه و رشد همگامی نکرد بلکه همواره برخلاف پیشرفت جهانی و جریان تاریخ پیش‌رونده، حرکت کرده است. امروزه افغانستان تنها کشوری است که طبقه زنان به طور کامل از تمام حقوق اولیه انسانی خویش به شمول آموزش، کار، انتخاب، حق مشارکت و حتی از بیرون رفتن برای مایحتاج زندگی خود، محروم هستند. این عقبگرایی تاریخی به موازات رشد شوونیسم و فاشیسم قومی دوام یافته است و امارت طالبانی به فاشیسم قومی، نوعی فاشیسم مذهبی برگرفته از قرائت گروه‌های افراطی و تکفیری را نیز درآمیخته است. این معجون سیاه که از خون میلیون‌ها انسان حاصل گردیده است تنها یک چیز برایش مهم است و آن به حاشیه راندن اقوام، زبان ها و خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه افغانی به نفع یک فرهنگ و یک زبان و یک مذهب و یک قرائت خاص از شریعت اسلامی است.

در چنین وضعیتی ظهور یک روایت جدید که مبتنی بر مبارزه با تبعیض و استبداد قومی است در قالب فدرال‌خواهی شکل گرفته است و سبب تولید نوعی روایت رقیب در برابر روایت مبتنی بر ستم قومی شده است. فدرال خواهی در افغانستان اگر چه تازگی ندارد و در گذشته نیز بسیاری از مبارزان رهایی از استبداد تاریخی از آن سخن به میان آورده اند و آن را نوعی آرمان تاریخی برساخته اند. اوج فدرال خواهی به عصر استاد شهید مزاری می رسد که او حتی موفق شد یک سند مکتوب و نخستین پیش نویس قانون اساسی افغانستان فدرال را تهیه کند و از خود به یادگار بگذارد.

اما اکنون فدرال خواهی از دایره چند فرد تحصیل کرده و آگاه به مسایل تاریخی و مبارزان ضد ستم قومی فراتر رفته و در قامت یک جنبش تمام عیار رادیکال درآمده است. خوش‌یختانه پس از کنفرانس وین تحت عنوان «فدرالیسم؛ راهی به سوی عدالت اجتماعی و صلح و ثبات در افغانستان» در تاریخ ۲۷ و ۲۸ فبروری ۲۰۲۵ در کشور اتریش و به تازگی پس از رونمایی پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان، واکنش‌های منفی و مثبت به این روایت نو، بسیار گسترده بوده است.

در مجموع به نظر می‌رسد که موافقان بیشتر شده اند و مخالفان کمتر هستند. این بحث اکنون در همه محافل سیاسی و رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی راه یافته است و همه در باره آن سخن می‌گویند. جالب این است که منطق مخالفان فدرالیسم همان است که بود. مخالفان هم‌چنان به

شیوه فدرال فوبیا رو آورده اند و معلوم است که دست شان خالی از استدلال و منطق سیاسی است. فدرال هراسی ممکن است در میان یک طبقه خاص اجتماعی و شاید در میان قوم خاص هم‌چنان طرفداران خود را داشته باشد. اما خوبی اش این است که به یمن گسترش وسایل ارتباط جمعی و در عصر اطلاعات هر چه مخالفت شدیدتر باشد به نوعی مقاومت در برابر گفتار مبتنی بر مؤمنیسم قومی دامن می‌زند و دیگران را در حمایت از فدرال خواهی بسیج می‌کند.

طبیعی است کسانی که از فدرالیسم هراس دارند، از دموکراسی، انتخابات، آزادی‌های شهروندی و در مجموع از آگاهی عمومی می‌ترسند. چون هر چه آزادی های مدنی و آگاهی‌های عمومی بیشتر گردد، روایت یک جانبه از تاریخ و برساخت جعلی تاریخ سیاسی افغانستان، بیشتر ترک بر می‌دارد. کسی که باور به برابری، تامین حقوق شهروندی، حاکمیت اراده عمومی و تحقق ارزش‌های انسانی داشته باشد، هرگز از فدرالیسم نمی‌ترسد و آن را تابو نمی‌پندارد.

همان گونه که استاد سرور دانش هم در کنفرانس وین و هم در مراسم رونمایی از مسوده «قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» تاکید کرده است که فدرالیسم بنفسه داری همه دردهای متراکم شده تاریخی ستم قومی در افغانستان نیست، بلکه یک طرح سیاسی و حقوقی است که مبتنی ارزش‌های انسانی جهان شمول و به رسمیت شناختن حقوق اولیه شهروندی تهیه شده است و اگر در کشور بحران زده ای ما تحقق یابد، می‌تواند به بحران تاریخی این سرزمین خاتمه بخشد.

اگر چه برخی از سیاستمداران پیش‌شرط‌هایی را برای تحقق فدرالیسم برشمرده اند که اگر ما آن را همه رخداد انسانی و مثبت را داشته باشیم، آن گاه هیچ نیازی به طرحی چون فدرالیسم و یا هر ایسمی دیگر نیست. پیش شرط اساسی فدرالیسم این است که ما به اراده عمومی حق تعیین سرنوشت تمکین کنیم و باور به برابری انسانی همه ساکنان این سرزمین داشته باشیم. همه باور کنند که دوران حذف و ستم و تبعیض گذشته است و ما باید مثل همه انسان‌های عالم، در یک مناسبات انسانی و برابر زیست کنیم.

در مجموع فدرالیسم همان گونه که یک طرح سیاسی و حقوقی برای حل بحران سیاسی در کشور است، یک روایت نو در برابر پارادایم حذف، تبعیض، سرکوب، غصب زمین و راندن انسان از سرزمین آبایی و اجدادی شان است. فدرالیسم امروز نام دیگر عدالت، برابری و آزادی است. فدرالیسم نوعی نگاه جدید به مناسبات قدرت در افغانستان است.

پس از احمدشاه ابدالی و تاسیس افغانستان، این سرزمین نه تنها با آهنگ جهانی توسعه و رشد همگامی نکرد بلکه همواره برخلاف پیشرفت جهانی و جریان تاریخ پیش‌رونده، حرکت کرده است. امروزه افغانستان تنها کشوری است که طبقه زنان به طور کامل از تمام حقوق اولیه انسانی خویش به شمول آموزش، کار، انتخاب، حق مشارکت و حتی از بیرون رفتن برای مایحتاج زندگی خود، محروم هستند. این عقبگرایی تاریخی به موازات رشد شوونیسم و فاشیسم قومی دوام یافته است و امارت طالبانی به فاشیسم قومی، نوعی فاشیسم مذهبی برگرفته از قرائت گروه‌های افراطی و تکفیری را نیز درآمیخته است. این معجون سیاه که از خون میلیون‌ها انسان حاصل گردیده است تنها یک چیز برایش مهم است و آن به حاشیه راندن اقوام، زبان ها و خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه افغانی به نفع یک فرهنگ و یک زبان و یک مذهب و یک قرائت خاص از شریعت اسلامی است.

مجمع فدرال خواهان افغانستان، کمیته تدوین قانون اساسی

مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان

تاریخ نشر: حمل ۱۴۰۴ برابر با مارچ ۲۰۲۵



است و همه احکام آن بدون استثنا الزام‌آور است.

(۲) وضع قانونی که با قانون اساسی فدرال در تعارض باشد مجاز نیست.

(۳) هر ایالت دارای قانون اساسی و قوانین عادی خاص خود می‌باشد؛

(۴) قانون اساسی و قوانین عادی هیچ ایالتی، مخالف با قانون اساسی فدرال وضع شده نمی‌تواند.

(۵) قانون اساسی و قوانین عادی هیچ ایالتی مخالف با قوانین فدرال وضع شده نمی‌تواند مگر این که در این قانون اساسی طور دیگری تصریح شده باشد.

ماده پنجم

(۱) در افغانستان حاکمیت به مردم تعلق دارد که آن را در دو سطح ملی و ایالتی از طریق انتخابات آزاد و به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود و به وسیله نهادهای قانون اساسی، اعمال می‌کنند.

(۲) قدرت سیاسی دولتی در افغانستان به صورت مسالمت‌آمیز و تنها از راه‌هایی که در قانون اساسی به آن‌ها تصریح شده است، منتقل می‌شود.

(۳) لغو یا تعلیق قانون اساسی از راه‌های غیر قانونی، جرم شناخته می‌شود و مرتکب آن مطابق با احکام قانون مجازات می‌گردد.

ماده ششم

(۱) افغانستان دارای تنوع فرهنگی و مذهبی و اقوام و زبان‌های متعدد می‌باشد.

(۲) شهروند افغانستان، هر فردی است که مطابق با احکام قانون، شهروندی افغانستان را داشته باشد. بر هر فرد از شهروندان افغانستان، "افغانستانی" اطلاق می‌شود.

(۳) هر نوع فعالیت فردی و سازمانی که منجر به تبعیض قومی، دینی، مذهبی، زبانی، نژادپرستی، تکفیر یا پاکسازی قومی، دینی، مذهبی و زبانی شود، یا از آن ستایش کند و یا زمینه را برای آن فراهم نماید و یا دیگران را به آن تحریک کند، تحت هر نامی که باشد ممنوع است. جزئیات این حکم در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هفتم

(۱) هر فردی که پدر یا مادر افغانستانی داشته باشد و یا مطابق با قانون، تابعیت افغانستان را کسب کرده باشد، افغانستانی محسوب می‌شود .

(۲) تابعیت افغانستان حق هر افغانستانی است و اساس شهروندی وی به شمار می‌رود.

(۳) هر افغانستانی حق دارد چند تابعیت داشته باشد.

(۴) شخصی که پست عالی سیاسی را احراز می‌کند یا در مناصب بخش امنیتی و دفاعی، وظیفه اجرا می‌کند، هر گونه تابعیت دیگری را که به دست آورده است، ترک می‌کند.

جزئیات این حکم در قانون تنظیم می‌گردد.

(۵) سلب تابعیت افغانستان از شهروند این کشور به هر دلیلی که باشد، ممنوع است.

(۶) تابعیت افغانستان از کسانی که تابعیت این کشور را اکتساب کرده‌اند، در مواردی که قانون به آن تصریح می‌کند، قابل سلب است.

(۷) اعطای تابعیت افغانستان با هدف سیاسی اسکانی که به ترکیب جمعیتی افغانستان لطمه وارد می‌کند، ممنوع است.

(۸) سایر احکام مربوط به تابعیت در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان

مقدمه

ما مردم افغانستان؛

با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانیهای گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است؛

با تقدیر از فداکاری‌ها، مبارزات تاریخی و ارج‌گذاری به مقام والای شهدای راه عدالت و آزادی؛

با درک این که افغانستان از نگاه قومی، زبانی و مذهبی، جامعه متکثر و متنوع است؛

به منظور پایان دادن به خشونت‌ها و منازعات، جلوگیری از گسست‌های متداوم و تأمین صلح، عدالت و ثبات دایمی در کشور؛

به منظور تقویت همبستگی میهنی و تحقق مناسبات عادلانه در میان تمام اقوام و مناطق کشور؛

به منظور توزیع عادلانه ثروت و قدرت در سطوح افقی و عمودی؛

به منظور رعایت اصل تفکیک قوا و تأسیس نظام فدرالی مردم‌سالار، کثرت‌گرا و مبتنی بر اراده مردم؛

به منظور ایجاد جامعه‌ای عاری از استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم؛ و بالاخره به منظور تثبیت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین‌المللی؛

این قانون اساسی را بر اساس مقتضیات زمان و مطابق با واقعیت‌های متکثر و متنوع قومی، فرهنگی و اجتماعی کشور، از طریق نمایندگان منتخب خود در مجلس مؤسسان قانون اساسی مؤرخ / / منعقد در شهر کابل تصویب کردیم.

فصل اول – اصول اساسی دولت

ماده اول

افغانستان، کشور اسلامی مستقل، متحد و دارای حاکمیت است و نظام سیاسی آن جمهوری پارلمانی فدرال و مبتنی بر اراده مردم می‌باشد.

ماده دوم

(۱) دین اکثریت مردم افغانستان، دین مبین اسلام است.

(۲) پیروان سایر ادیان با رعایت احکام قانون، در پیروی از دین، اجرای مراسم و شعایر دینی‌شان آزاد می‌باشند.

(۳) دولت، بدون داشتن حق دخالت در امور دینی مردم، مکلف است آزادی شعایر دینی و عبادت و محافظت از اماکن آن را تضمین کند.

ماده سوم

(۱) وضع قانونی که با اصول و مبانی دین مقدس اسلام تعارض داشته باشد، مجاز نیست.

(۲) وضع قانونی که با اصول دموکراسی و اعمال حاکمیت مردم تعارض داشته باشد، مجاز نیست.

(۳) وضع قانونی که با حقوق و آزادی‌های اساسی مندرج در این قانون اساسی تعارض داشته باشد، مجاز نیست.

(۴) مرجع تشخیص احکام این ماده دادگاه عالی قانون اساسی است.

ماده چهارم

(۱) این قانون اساسی فدرال، عالی‌ترین قانون افغانستان

۱) همه زبان‌های رایج در افغانستان، زبان‌های ملی مردم و جزء سرمایه‌های فرهنگی و معنوی این کشور هستند.

۲) زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیکی، زبان‌های رسمی افغانستان هستند.

۳) مردم افغانستان حق دارند زبان‌های مادری مانند ترکمنی، بلوچی، پشه‌ای، نورستانی، گروه زبان‌های پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور را در مؤسسه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند و همچنین در مناطقی که اکثریت با یکی از آن زبان‌ها تکلم می‌کنند، آن را نیز علاوه بر زبان‌های رسمی کشور، به عنوان زبان رسمی منطقه انتخاب کنند.

۴) حدود اصطلاح زبان رسمی و چگونگی اجرای احکام فقره دوم این ماده، با رعایت موارد زیر، در قانون خاص زبان تعیین می‌شود:

۱- جریده رسمی به این سه زبان انتشار می‌یابد.

۲- در ادارات دولتی مثل پارلمان، حکومت، دادگاه‌ها و کنفرانس‌های رسمی، از این سه زبان استفاده می‌شود.

۳- اسناد و نامه‌های رسمی به هر یک از این سه زبان به رسمیت شناخته می‌شوند.

۴- بر اساس نیاز در برخی از مناطق، طبق معیارهای آموزشی، مکاتب چند زبانه ایجاد می‌شوند.

۵- در هر موضوع دیگری مثل پول، شناسنامه، گذرنامه و تمبر که رعایت اصل برابری ایجاد می‌کند، نیز از این سه زبان استفاده می‌شود.

۵) دولت برای تقویت و انکشاف همه زبان‌های افغانستان برنامه‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید.

ماده نهم

پایتخت دولت فدرال افغانستان، شهر کابل می‌باشد.

ماده دهم

۱) مبدأ تقویم کشور بر هجرت پیغمبر اکرم (ص) استوار است.

۲) مبنای کار ادارات دولتی تقویم هجری شمسی می‌باشد.

۳) رخصتی‌ها و مناسبت‌های ملی و دینی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یازدهم

بیرق ملی، نشان ملی و طرز استفاده از آن‌ها در قانون فدرال تنظیم می‌گردد.

ماده دوازدهم

سرود ملی افغانستان بازتاب‌دهنده همه عناصر متنوع هویتی و فرهنگی اقوام افغانستان می‌باشد. جزئیات آن در قانون فدرال تنظیم می‌گردد.

ماده سیزدهم

۱) افغانستان بر اساس موقعیت‌های جغرافیایی، ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناطق، به ایالات عضو فدرال تقسیم می‌گردد. این تقسیمات به گونه‌ای تنظیم می‌شود که همبستگی اقوام و پیروان مذاهب افغانستان حفظ شود و باعث افتراق بین آنان نگردد.

۲) در مورد تعداد ایالت‌ها، انتخاب نام و مرکز هر ایالت، تعیین دقیق مرزهای ایالات، تقسیمات اداری و سایر جزئیات آن، مجلس مؤسسان مندرج مواد دوصدویکم و دوصدودوم این قانون اساسی تصمیم می‌گیرد.

ماده چهاردهم

بعد از ایجاد دولت فدرال و ختم اولین دوره تقنینیه، الحاق ایالات به همدیگر، تجدید سازمان و ایجاد تغییر در حدود جغرافیایی ایالات و ایجاد ایالات جدید بر اساس اراده مردمان ایالات و بر مبنای روابط منطقه‌وی، تاریخی، فرهنگی، مقتضیات اقتصادی و سازگاری اخلاقی و اجتماعی، با تصویب شورای ملی فدرال و مطابق با احکام این قانون اساسی و قانون خاص ایالات فدرال، مجاز است.

ماده پانزدهم

۱) حفاظت از تمامیت ارضی و استقلال کشور، جلوگیری از خشونت‌ها، منازعات و گسست‌های متداوم، حفظ نظم، آرامش و ثبات داخلی، تأمین عدالت، حمایت از آزادی و حقوق ایالات عضو فدرال و افزایش تعاون بین ایالات و موقعیت‌های مشترک آن‌ها، از وظایف اساسی دولت فدرال است.

۲) ایالت‌ها، صلاحیت‌ها و اختیاراتی را که بر اساس این قانون اساسی به دولت فدرال واگذار نشده، با اختیار کامل اعمال می‌نمایند و دولت فدرال حقوق آن‌ها را در محدوده این قانون اساسی و قوانین اساسی خود آن‌ها و حقوق اساسی و آزادی‌های شهروندان آن‌ها تضمین می‌کند.

۳) دولت فدرال رعایت حقوق اقلیت‌های ساکن در هر ایالت، به شمول حقوق دینی، مذهبی و فرهنگی و تشکیل شوراهای خاص متعلق به اقلیت‌ها و حضور متناسب آنان در ادارات ایالتی و کشوری را تضمین می‌کند.

ماده شانزدهم

ایالت‌ها می‌توانند خواستار تضمین قانون اساسی خود از

سوی دولت فدرال شوند مشروط بر این که:

۱- قانون اساسی ایالت‌ها هیچ‌گونه مغایرتی با مفاد قانون اساسی فدرال نداشته باشد؛

۲- قانون اساسی ایالت‌ها، اعمال حقوق شهروندی را براساس نظام جمهوری فدرال تضمین نمایند؛

۳- مردم، قانون اساسی ایالت محل اقامت خود را پذیرفته باشند و در صورت درخواست اکثریت مطلق شهروندان، قانون اساسی مزبور قابل تعدیل باشد.

ماده هفدهم

۱) تشکیل هر نوع اتحادیه جداگانه بین ایالت‌ها که در مغایرت با اصول و قوانین نظام فدرالی باشد، ممنوع است.
۲) ایالت‌ها حق دارند در میان خود قرارداد همکاری منعقد کنند، اما هرگاه این قراردادها شامل موارد مخالف با نظام فدرال یا مغایر با حقوق سایر ایالت‌ها باشند، مقامات فدرال حق دارند از اجرای آن‌ها ممانعت به عمل آورند. در غیر این صورت، ایالت‌ها حق دارند خواستار همکاری مقامات مسئول فدرال جهت اجرای این قراردادها شوند.

ماده هجدهم

اختیارات دولت مرکزی فدرال شامل موارد ذیل است:

۱- حفظ وحدت و یکپارچگی کشور، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، تأمین امنیت و قابلیت دفاعی و حفظ نظام مردم‌سالار فدرال افغانستان؛

۲- تضمین شرایط برای این‌که کلیه شهروندان در پیشگاه قانون، دارای حقوق و وظایف برابر باشند؛

۳- تنظیم امور تابعیت، گذرنامه، مهاجرت، خار جیان و حق پناهندگی؛

۴- ترسیم سیاست خارجی، نمایندگی دیپلماتیک، مذاکره در باره معاهدات و توافقنامه‌های بین‌المللی و سیاست دریافت وام و امضای آن‌ها؛

۵- ترسیم و اجرای سیاست امنیت ملی، تشکیل و اداره نیروهای مسلح و پولیس و تأمین امنیت مرزهای افغانستان؛

۶- تأسیس و مدیریت محاکم قضایی فدرال؛

۷- تصویب و اجرای قوانین جزایی با در نظر گرفتن وظایف ایالات؛

۸- تصویب و اجرای قوانین مدنی، (به استثنای احوال شخصیه) و قوانین کار و اداره مشروط به اخلاخل نکردن اختیارات خاص ایالات؛

۹- تصویب قوانین تجارتی و گمرکی، تنظیم تجارت خارجی و امور گمرکی و تعیین مالیات عمومی؛

۱۰- تصویب قوانین عمومی رسانه‌ها، رادیو و تلویزیون و کلیه وسایل ارتباط جمعی با احترام به اختیارات ایالات؛

۱۱- تصویب قوانین مربوط به آب و انرژی و تقسیم درآمدهای حاصل از آن‌ها، در صورتی که آب‌ها و انرژی از محدوده یک ایالت خارج باشند؛

۱۲- تنظیم قوانین عمومی مربوط به محیط زیست و احکام اساسی مربوط به کوهستان‌ها، مراتع و جنگلات بدون دخالت در اختیارات ایالات؛

۱۳- تنظیم قوانین مربوط به واحد اندازه گیری‌ها و ساعت رسمی کشور و سازماندهی سیاست امواج و فرکانس‌ها و خدمات پستی؛

۱۴- ترسیم سیاست مالی و پولی، انتشار اسکناس و تشکیل بانک مرکزی و اداره بانک‌ها؛

۱۵- برنامه‌ریزی‌های کلی اقتصادی؛

۱۶- تنظیم دارایی عمومی و ترسیم طرح بودجه عمومی و سرمایه گذاری؛

۱۷- هماهنگی و توسعه تحقیقات علمی وفنی؛

۱۸- هماهنگی امور بهداشتی، امنیت غذایی و مقررات مربوط به تولیدات دارویی؛

۱۹- احکام عمومی بیمه‌های اجتماعی بدون دخالت در خدمات اجتماعی ایالات؛

۲۰- تدوین چارچوب حقوقی دستگاه‌های دولتی و مقررات اجرایی آن بدون دخالت در سازمان‌های اداری مخصوص ایالات؛

۲۱- تنظیم امور بنادر و فرودگاه‌های عمومی، کنترل حمل و نقل هوایی، خدمات هواشناسی و شماره‌گذاری هواپیماها؛

۲۲- مدیریت راه و راه آهن، در صورتی که توسعه آن بیش از یک ایالت را در بر گیرد، حمل و نقل، ترافیک و تردد خودروها، مخابرات، (پیام رسانی) ارتباطات هوایی و رادیویی؛

۲۳- ایجاد و مدیریت بناهای دولتی‌ای که چند ایالت در آن ذی‌نفع باشند؛

۲۴- ترسیم سیاست کلی استفاده از معادن و سایر منابع زیر زمینی، آثار باستانی و آبدات تاریخی که ملکیت تمام مردم افغانستان در همه ایالات است؛

۲۵- تعیین چارچوب تولید، تجارت، مالکیت و استفاده از سلاح‌ها و مواد منفجره؛

۲۶- دفاع از دارایی‌های فرهنگی و هنری افغانستان و

حفاظت از موزیم‌ها، کتابخانه‌ها و آرشیف‌های ملی با احترام به اختیارات ایالات؛

۲۷- تأمین مصونیت اجتماعی و حفظ امنیت عمومی، بدون دخالت در اختیارات پولیس ایالتی و محلی؛

۲۸- تنظیم شرایط اخذ، صدور و ارزشیابی مدارک علمی و حرفه‌ای؛

۲۹- آمارگیری برای مقاصد دولتی و سرشماری عمومی جمعیت کشور؛

۳۰- برگزاری انتخابات سراسری و همه‌پرسی.

ماده نوزدهم

اختیارات ایالات مشتمل بر موارد ذیل است:

۱- ایجاد و سازماندهی مؤسسات و نهادهای مربوط به خود به شمول قوای مقننه، مجریه و قضائیه ایالتی و قوانین مربوط به آن‌ها؛

۲- قانونگذاری در امور حقوقی، مدنی، آموزشی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، مالی و سایر حوزه‌هایی که مختص به ایالت بوده و صدمه‌ای به حقوق و آزادی‌های سایر ایالات نمی‌رساند؛

۳- انجام تغییرات در تقسیمات اداری ولایات و ولسوالی‌های مربوط به خود؛

۴- تنظیم امور مسکن و شهرسازی؛

۵- ایجاد و مدیریت بناهای عمومی در داخل مناطق خود؛

۶- توسعه راه و راه آهن و سایر وسایل و تأسیسات حمل و نقل هوایی و زمینی، در صورتی که توسعه آن تنها در داخل آن ایالت انجام گیرد؛

۷- ایجاد بنادر و فرودگاه‌ها در ایالت؛

۸- توسعه کشاورزی و دامداری در چارچوب مقررات کلی اقتصاد کشور؛

۹- بهره برداری از منابع طبیعی مانند کوهستان‌ها، مراتع و جنگلات ایالت؛

۱۰- مدیریت حفاظت از محیط زیست در سطح ایالت؛

۱۱- انجام پروژه‌های ساخت و بهره برداری از آب‌های داخلی ایالت و توسعه استفاده از انواع مختلف انرژی؛

۱۲- نظارت بر ماهی‌گیری در آب‌ها و رودهای داخلی ایالت؛

۱۳- برپایی نمایشگاه‌های مربوط به خود؛

۱۴- حمایت از توسعه اقتصادی جوامع خود با توجه به چارچوب سیاست‌های اقتصادی کشور؛

۱۵- توسعه صنایع دستی؛

۱۶- ایجاد و مدیریت موزیم‌ها، کتابخانه‌ها و تالارهای فرهنگی مخصوص به خود؛

۱۷- مالکیت و مدیریت اموال هنری مخصوص به خود؛

۱۸- رشد و توسعه فرهنگی، تحقیقاتی و آموزش زبان‌های محلی مخصوص به جامعه خود؛

۱۹- برنامه ریزی برای رشد صنعت توریسم در ایالت؛

۲۰- برنامه‌ریزی‌های ورزشی برای رشد و استفاده مناسب از اوقات فراغت؛

۲۱- فراهم کردن خدمات درمانی و بهداشتی و تأمین مصونیت اجتماعی در سطح ایالت؛

۲۲- نگهدانی و حفاظت از ابنیه و تاسیسات ایالت؛

۲۳- مدیریت پولیس ایالتی و محلی که اختیارات و وظایف آن در قانون تنظیم می‌گردد؛

۲۴- برگزاری انتخابات و همه‌پرسی در سطح ایالت.

ماده بیستم

اختیارات مشترک دولت فدرال و دولت ایالتی به شرح ذیل است :

۱- اداره و نظارت بر گمرکات مطابق به احکام قانون؛

۲- سازماندهی منابع اصلی برق و توزیع آن؛

۳- ترسیم سیاست زیست محیطی برای تضمین حفاظت از محیط زیست در برابر آلودگی و حفظ آن؛

۴- تنظیم سیاست‌های توسعه و برنامه‌های عمومی؛

۵- تنظیم سیاست درمانی و بهداشتی؛

۶- تنظیم سیاست کلی آموزش و پرورش و تحصیلات عالی؛

۷- ترسیم سیاست استفاده از منابع اصلی آب با هدف تضمین توزیع عادلانه آن که بر اساس قانون صورت می‌گیرد .

ماده بیست‌ویکم

هر آنچه که در وظایف و اختیارات انحصاری دولت فدرال یا اختیارات مشترک تصریح نشده است، در حیطه اختیارات ایالات است.

ماده بیست‌ودوم

۱) شورای ایالتی نمی‌تواند خلاف قوانین فدرال، قانونی وضع نماید؛ همانگونه که شورای ملی نمی‌تواند در محدوده صلاحیت شورای ایالتی وضع قانون نماید.

۲) در حوزه صلاحیت‌های مشترک، «شورای مشترک هماهنگی قانون‌گذاری» تصمیم می‌گیرد.

۳) تشکیل و طرز فعالیت شورای مشترک هماهنگی قانونگذاری در طرز‌العمل خاص توسط شورای ملی به تصویب

می‌رسد.

ماده بیست‌وسوم

۱) بدون توجه به آن‌چه در قانون اساسی آمده، حکومت فدرال می‌تواند با رضایت حکومت ایالتی، وظایفی را در زمینه اموری که در حیطه اختیارات اجرایی حکومت مرکزی فدرال است، بطور مشروط یا غیر مشروط به حکومت ایالتی یا مقامات آن محول نماید.

۲) قانون شورای ملی بدون توجه به مرتبط بودن یا نبودن آن با موضوعی که شورای ایالتی در مورد آن دارای قدرت وضع قانون نیست، می‌تواند اختیاراتی را به حکومت ایالتی یا متصدیان امور تفویض و وظایفی را به آن‌ها واگذار نماید.

۳) بدون توجه به آن‌چه در قانون اساسی آمده، حکومت ایالتی می‌تواند با رضایت حکومت‌فدرال، وظایفی را در زمینه هر موضوعی که در حیطه اختیارات اجرایی ایالت قرارداد، بطور مشروط یا غیر مشروط به حکومت فدرال یا مسئولین آن واگذار نماید.

مادهٔ بیست‌وچهارم

هرگاه بر اثر انعقاد قرارداد و معاهده دولت فدرال با دولتهای خارجی، اوضاع و شرایط ایالت و یا ایالاتی متأثر گردد، باید دولت مرکزی قبل از آن با آن ایالت یا ایالات، مذاکره و تفاهم نماید .

مادهٔ بیست‌وپنجم

مأمورین عالی‌رتبه که در مقامات عالیه دولت فدرال و هم‌چنین سفرا و دیپلمات‌هایی که در کشورها و نهادهای بین‌المللی تعیین می‌گردند، از تمام ایالات بر اساس اهلیت و متناسب با تعداد نفوس‌شان انتخاب می‌شوند.

مادهٔ بیست‌وششم

۱) همه ایالات و اقوام ساکن در کشور به تناسب جمعیت‌شان در تشکیل ارتش، پولیس ملی و اداره امنیت ملی مطابق قانون سهم می‌گیرند.

۲) شرایط اجرای دوره مکلفیت سربازی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

۳) پولیس هر ایالت از میان ساکنان همان ایالت تشکیل می‌گردد.

۴) استعمال، انتقال و استفاده از اسلحه و تجهیزات نظامی که برای دفاع از استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و مقابله با تهدیدات خارجی تدارک دیده شده است، بدون اجازه دولت فدرال و حکم قانون ممنوع است.

مادهٔ بیست‌وهفتم

۱) تمام مقامات دولت مرکزی فدرال و مقامات ایالتی با رعایت احکام این قانون اساسی، به یکدیگر کمک‌های متقابل قانونی و اداری را انجام می‌دهند.

۲) در حالات وقوع فاجعه ملی و سانحهٔ بزرگ در یک یا چند ایالت و یا برای جلوگیری از آن، هر ایالت می‌تواند با رعایت قوانین مربوطه از پولیس سایر ایالات، قوای سرحدی، قوای مسلح، تجهیزات و امکانات نهادهای دولتی استمداد نماید.

مادهٔ بیست‌وهشتم

هرگاه ایالتی از سوی یک کشور خارجی در معرض تهدید و خطر قرار گیرد، دولت آن ایالت، موظف است فوراً مقامات ذی‌صلاح فدرال را از این امر آگاه سازد و از دولت فدرال و سایر اعضای فدرال استمداد کند. ایالت‌های مورد استمداد موظفند کمک‌های لازم را ارائه نمایند. هزینه‌های مربوط به کمک‌رسانی به عهده دولت فدرال است و جزئیات آن در قانون فدرال تنظیم می‌گردد.

ماده بیست‌ونهم

۱) در مورد ناآرامی داخلی یا بروز خطر از سوی یکی از ایالت‌ها، دولت ایالت مورد تهدید باید بلافاصله ریاست جمهوری را از این امر آگاه نماید. رئیس جمهور در محدوده اختیارات خود، اقدامات لازم را به عمل می‌آورد یا شورای ملی فدرال را برای تشکیل جلسه دعوت می‌نماید.

۲) هرگاه دولت ایالت در موقعیتی نباشد که بتواند درخواست کمک نماید، مقامات مسئول فدرال می‌توانند بدون دریافت درخواست کمک دولت ایالت مورد نظر، مداخله نمایند. مقامات مسئول فدرال، در صورت در خطر بودن امنیت کشور، موظف به مداخله هستند.

ماده سی‌ام

در صورت بروز اختلاف میان ایالت‌ها، آنان از هرگونه اقدام و توسل به نیروی نظامی اجتناب می‌ورزند و از تصامیم و دستورات دولت فدرال در خصوص اختلاف فوق پیروی می‌کنند و حل و فصل حقوقی در منازعات بین ایالات، بر عهده دادگاه عالی قانون اساسی است.

ماده سی‌ویکم

۱) دولت افغانستان به منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی‌ای که افغانستان به آن‌ها ملحق شده، متعهد و پایبند است.

۲) دولت از هر نوع اعمال تروریستی، زرع و قاچاق مواد

مخدر و تولید و استعمال مسکرات جلوگیری می‌کند.

ماده سی‌ودوم

دولت سیاست خارجی کشور را بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی بر اساس مرزهای شناخته شده بین المللی، عدم مداخله، حسن همجواری، احترام متقابل و تساوی حقوق تنظیم می‌نماید.

ماده سی‌وسوم

۱) نظام اقتصادی افغانستان، سیستم اقتصاد مختلط است.

۲) دولت نظام اقتصادی افغانستان را بر مبنای عدالت اجتماعی، تأمین اجتماعی، توسعه متوازن و پایدار و اصول اقتصادی، تنظیم می‌کند.

۳) دولت بهره‌برداری بهینه از همه منابع، گسترش منابع، تشویق، حمایت و توسعه بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف و آزادی نقل و انتقال نیروی کار، کالاه‌ا و سرمایه بین ایالات و ولایات را مطابق به احکام قانون تضمین می‌کند.

ماده سی‌وچهارم

۱) بانک مرکزی افغانستان، بانک دولت بوده و در اجراءات خود مستقل می‌باشد.

۲) نشر پول و طرح و تطبیق سیاست پولی کشور، مطابق به احکام قانون، از صلاحیت بانک مرکزی می‌باشد.

۳) واحد پول افغانستان روبیه است و سایر اجزا و جزئیات آن در قانون فدرال مشخص می‌گردد.

۴) پول افغانستان با استفاده از زبان‌های رایج کشور و نمادهای متعلق به اقوام و ایالات طراحی و نشر می‌شود.
۵) رئیس بانک مرکزی با پیشنهاد نخست‌وزیر و تأیید شورای ملی فدرال تعیین می‌شود و در مقابل شورای ملی فدرال پاسخگو است.

۶) تشکیل و طرز فعالیت بانک مرکزی و بانک‌های دولتی و خصوصی دیگر، توسط قانون تنظیم می‌شود.

✿ فصل دوم – حقوق و وجایب شهروندان

ماده سی‌وپنجم

۱) شهروندان افغانستان، دارای حقوق و وجایب مساوی شهروندی می‌باشند.

۲) هر نوع تبعیض و امتیاز بین شهروندان افغانستان به شمول جنسیت، نژاد، قومیت، قبیله، رنگ، زبان، دین، مذهب، عقیده سیاسی، اندیشه، تحصیل، شغل، دارایی، موقف دولتی، محل سکونت و زادگاه یا وضعیت اقتصادی و اجتماعی، ممنوع است.

۳) حکم مندرج در فقره‌های (۱ و ۲) این ماده مانع از آن نمی‌شود که دولت تمهیدات ویژه‌ای را برای حمایت از زنان، کودکان و سایر اقشار و گروه‌های آسیب‌پذیر مطابق با احکام قانون اعمال نماید.

ماده سی‌وششم

زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است. هیچ شخصی بدون حکم قانون از این حق محروم نمی‌گردد.

ماده سی‌وهفتم

۱) آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و حکم قانون یا مقام قضایی، هیچ نوع محدودیتی ندارد.

۲) آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی، کرامت انسان و تأمین امنیت او مکلف می‌باشد.

ماده سی‌وهشتم

حق برابری فرصت‌ها برای همه شهروندان تضمین شده است و دولت موظف است اقدامات لازم را برای تحقق این حق به عمل آورد.

ماده سی‌ونهم

برائت ذمه حالت اصلی است.

متهم تا وقتی که به حکم قطعی دادگاه با صلاحیت محکوم قرار نگیرد، بی‌گناه شناخته می‌شود.

ماده چهلم

جرم یک عمل شخصی است.

تعقیب، بازداشت یا توقیف متهم و تطبیق جزا بر او به شخص دیگری سرایت نمی‌کند.

ماده چهل‌ویکم

۱) هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد.

۲) هیچ شخصی را نمی‌توان تعقیب، بازداشت و یا توقیف نمود مگر بر طبق احکام قانون و حکم قضایی.

۳) هیچ شخصی را نمی‌توان مجازات نمود مگر به حکم دادگاه با صلاحیت و مطابق با احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

۴) اعمال مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که هنگام ارتکاب

جرم نافذ بوده است جواز ندارد.

۵) تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.

۶) هیچ شخصی پس از آزادی به خاطر همان اتهام بار دیگر محاکمه نمی‌شود، مگر این که دلایل جدیدی کشف شود.

ماده چهل‌ودوم

۱) دستگاه قضایی مستقل است و جز قانون هیچ کسی بر آن حاکمیت ندارد.

۲) دادخواهی و برخورداری از اصول محاکمات عادلانه حق همه افراد است.

۳) حبس یا توقیف افراد، در غیر از اماکنی که در قانون زندان‌ها برای آن اختصاص یافته و مشمول مراقبت‌های بهداشتی و اجتماعی می‌شود و تحت نظر نهادهای مربوطه رسمی کشور قرار دارد، ممنوع است.

ماده چهل‌وسوم

۱) شکنجه انسان ممنوع است.

۲) هیچ شخصی نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگر چه تحت تعقیب، بازداشت یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد، به شکنجه او اقدام کند یا امر بدهد.

۳) شخصی که بر اثر چنین رفتارهایی متضرر شده است، می‌تواند غرامت و خسارت مادی یا معنوی را که به وی وارد شده است، مطابق با احکام قانون مطالبه کند.

ماده چهل‌وچهارم

۱) اظهار، اقرار و شهادتی که از متهم یا شخص دیگری به وسیله اکراه به دست آورده شود، اعتبار ندارد.

۲) اقرار به جرم عبارت است از: اعتراف متهم با رضایت کامل و در حالت سلامتی عقل، در حضور دادگاه باصلاحیت.

ماده چهل‌وپنجم

۱) حق دفاع، در همه مراحل توقیف، تحقیق و محاکمه محفوظ است .

۲) هرشخصی می‌تواند برای دفع اتهام به مجرد بازداشت و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند.

۳) متهم حق دارد به مجرد بازداشت، از اتهام منسوب اطلاع یابد و در داخل میعادی که قانون تعیین می‌کند در دادگاه حاضر گردد.

۴) دولت در قضایای جنایی برای متهم بی‌بضاعت وکیل مدافع تعیین می‌نماید.

۵) حریمت مکالمات، مراسلات و مخابرات بین متهم و وکیل او، از هر نوع تعرض مصون می‌باشد.

۶) وظایف و صلاحیت‌های وکلای مدافع توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده چهل‌وششم

۱) قوانین عطف به ما سبق نمی‌شود مگر این که در قانون به آن تصریح شده باشد.

۲) قانون جزایی عطف به ماسبق نمی‌شود مگر این که به نفع متهم باشد.

ماده چهل‌وهفتم

۱) هیچ یک از شهروندان افغانستان به خاطر اتهام به جرم، به دولت خارجی سپرده نمی‌شود، مگر بر اساس تعامل بالمثل، پیمان دو طرفه یا پیمان‌های بین‌الدول که افغانستان به آن پیوسته باشد.

۲) هیچ شهروندی به تبعید در داخل یا خارج افغانستان و محرومیت از بازگشت به وطن محکوم نمی‌شود.

ماده چهل‌وهشتم

۱) سپردن پناهنده سیاسی به مقام خارجی یا باز گرداندن اجباری وی به کشوری که از آن فرار کرده است جایز نیست.

۲) پناهندگی سیاسی به کسانی که به ارتکاب جرایم بین المللی یا تروریستی متهم شده‌اند یا کسانی که به افغانستان خساراتی وارد کرده‌اند، اعطا نمی‌شود.

۳) امور پناهندگی در افغانستان در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده چهل‌ونهم

۱) مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی نمی‌شود، مگر این که در قانون محدودیتی در نظر گرفته شده باشد.

۲) طرز و وسایل تحصیل دین توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجاهم

۱) مشارکت در امور عمومی و برخورداری از حقوق سیاسی و مدنی از جمله حق رأی، انتخاب کردن، نامزد شدن و شرکت در همه‌پرسی، حق همه شهروندان است

۲) شرایط و طرز استفاده از حق رأی در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجاه‌ویکم

۱) آزادی بیان از تعرض مصون است.

۲) هرشهروند افغانستان حق دارد اندیشه خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی بیان نماید.



۳) هر شهروند افغانستان حق دارد مطابق به احکام قانون، مطالب خود را بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی، نشر کند.
۴) احکام مربوط به چاپ‌خانه‌ها، رادیو و تلویزیون، نشر مطبوعات، انترنیت، شبکه‌های اجتماعی و سایر وسایل ارتباط جمعی در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجاه‌ودوم

۱) شهروندان افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی یا معنوی، مطابق با احکام قانون، سازمان‌های اجتماعی تأسیس نمایند.

۲) شهروندان افغانستان حق دارند، مطابق با احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند، مشروط بر این که:

۱- براننامه و اساسنامه حزب، مناقض اصول و ارزش‌های مندرج این قانون اساسی نباشد؛

۲- تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد؛

۳- اهداف و تشکیلات نظامی یا شبه نظامی نداشته باشد.

۳) اجبار افراد برای پیوستن به حزب، جمعیت یا یک تشکل سیاسی یا واداشتن آنان به ادامه عضویت در آن و یا سلب عضویت افراد از احزاب سیاسی ممنوع است.

۴) حزب و سازمان اجتماعی‌ای که مطابق با احکام قانون تشکیل می‌شود، بدون دلایل قانونی و حکم دادگاه با صلاحیت، منحل نمی‌شود.

ماده پنجاه‌وسوم

شهروندان افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد قانونی، بدون حمل سلاح، مطابق با احکام قانون، اجتماع و تظاهرات نمایند یا اعتصاب کنند.

ماده پنجاه‌وچهارم

۱) آزادی و حریمیت مکاتبات و مخابرات اشخاص چه به صورت مکتوب و چه به وسیله تلفون، تلگراف، وسایل الکترونیک و یا ابزارهای فن‌آوری دیگر، از تعرض مصون است.
۲) دولت حق بازرسی مکاتبات و مخابرات اشخاص را ندارد، مگر مطابق با احکام قانون.

ماده پنجاه‌وپنجم

۱) حریم خصوصی و مسکن شخص از تعرض مصون است. هیچ شخصی، به شمول دولت، نمی‌تواند بدون اجازه ساکن یا قرار دادگاه با صلاحیت و به غیر از حالات و طرزی که در قانون تصریح شده است، به مسکن شخص داخل شود یا آن را بازرسی نماید.

۲) در مورد جرم مشهود، مأمور ظبط قضایی می‌تواند بدون اجازه قبلی دادگاه، به مسکن شخص داخل شود یا آن را بازرسی کند. مأمور مذکور مکلف است بعد ازداخل شدن یا اجرای بازرسی، در خلال مدتی که قانون تعیین می‌کند، قرار دادگاه را حاصل نماید.

ماده پنجاه‌وششم

۱) هر شهروند افغانستان حق دارد به هر نقطه کشور سفر نماید و مسکن اختیار کند، مگر در مناطقی که قانون ممنوع قرار داده است.

۲) هر شهروند افغانستان حق دارد مطابق با احکام قانون به خارج افغانستان سفر نماید و به آن عودت کند.

۳) دولت از حقوق شهروندان افغانستان در خارج ازکشور حمایت می‌نماید.

ماده پنجاه‌وهفتم

۱) ملکیت از تعرض مصون است.

۲) هیچ شخصی از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود، مگر در حدود احکام قانون.

۳) ملکیت هیچ شخصی، بدون حکم قانون و فیصله دادگاه با صلاحیت مصادره نمی‌شود.

۴) شهروند افغانستان درهر جای کشور حق ملکیت دارد.

۵) استملاک ملکیت شخص، تنها به مقصد تأمین منافع عامه، در بدل تعویض قبلی و عادلانه و به موجب احکام قانون مجاز می‌باشد.

۶) نقضیش و اعلان دارایی شخص، تنها به حکم قانون صورت می‌گیرد.

ماده پنجاه‌وهشتم

۱) اشخاص خارجی در افغانستان حق مالکیت اموال غیر منقول را ندارند.

۲) اجاره اموال غیر منقول به منظور سرمایه‌گذاری، مطابق با احکام قانون مجاز می‌باشد.

۳) فروش زمین به نمایندگی‌های سیاسی دول خارجی و به مؤسسات بین‌المللی‌ای که افغانستان عضو آن‌ها باشد، مطابق با احکام قانون، مجاز می‌باشد.

ماده پنجاه‌ونهم

۱) املاک و اموال عمومی حرمت دارد و محافظت از آن بر هر شهروندی لازم است.

۲) احکام ویژه مربوط به حفظ و اداره املاک و اموال عمومی، شرایط تصرف در آن‌ها و موارد دیگر در قانون تنظیم می‌گردد .

ماده شصتم

✿

۱) هر شهروند افغانستان مکلف است مطابق با احکام قانون به دولت مالیه و محصول تأدیه کند.

۲) هیچ نوع مالیه و محصول، بدون حکم قانون، وضع نمی‌شود.

۳) اندازه مالیه و محصول و طرز تأدیه آن، توسط قانون تعیین میگردد.

۴) حکم این ماده در مورد اشخاص و مؤسسات خارجی نیز تطبیق می‌شود.

۵) هر نوع مالیه، محصول و عواید تأدیه شده، به حساب واحد دولتی در مرکز یا ایالات، تحویل داده می‌شود.

۶) تعدیل یا معافیت مالیاتی فقط بر اساس قانون صورت می‌گیرد.

۷) افراد کم درآمد از پرداخت مالیات معاف می‌شوند تا به حداقل درآمد برای زندگی، لطمهای وارد نشود. جزئیات این حکم در قانون تنظیم می‌شود.

ماده شصت‌ویکم

۱) تعلیم حق تمام شهروندان افغانستان است که تا درجه لیسانس در مؤسسات تعلیمی دولتی به صورت رایگان از طرف دولت تأمین می‌گردد.

۲) دولت مکلف است به منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تأمین تعلیمات متوسطه اجباری، برنامه‌های مؤثر طرح و تطبیق نماید و زمینه تدریس زبان‌های مادری را در مناطقی که به آن‌ها تکلم می‌کنند فراهم کند.

ماده شصت‌ودوم

دولت مکلف است به منظور ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان و امحای بی‌سوادی در کشور، برنامه‌های مؤثر طرح و تطبیق نماید.

ماده شصت‌وسوم

۱) دولت نصاب تعلیمی را بر مبنای ارزش‌های دینی، تنوع فرهنگی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می‌نماید.

۲) هر ایالت می‌تواند خصوصیات فرهنگی محلی خود را نیز در نصاب تعلیمی ایالت شامل گرداند.

ماده شصت‌وچهارم

۱) هیچ شهروندی صرفاً به دلیل نژاد، دین، مذهب، جنسیت، طبقه اجتماعی یا محل تولد، از ورود به مؤسسات آموزشی‌ای که بودجه آن از طرف دولت تأمین می‌گردد، محروم نمی‌شود.

۲) شخصی که وارد یک مؤسسه آموزشی می‌شود، به فراگیری تعلیم دینی، یا شرکت در مراسم و عبادات مذهبی غیر از مذهب خود، مجبور ساخته نمی‌شود.

۳) در مورد مؤسسات آموزشی مذهبی، از لحاظ اعطای بخشودگی یا دادن امتیاز درخصوص وضع مالیات، نسبت به هیچ گروهی تبعیض وجود ندارد.

۴) برای هیچ گروه دینی یا فرقه مذهبی، در زمینه ارائه تعلیم مذهبی به پیروان دین یا فرقه مزبور، در هر مؤسسه آموزشی‌ای که کاملاً توسط آن گروه یا فرقه مذهبی تأسیس شده باشد، ممنوعیتی وجود ندارد.

۵) احکام مندرج در این ماده، مانع از آن نمی‌شود که دولت برای پیشرفت گروه‌هایی ارشهروندان که از لحاظ اجتماعی یا آموزشی دچار محرومیت بوده‌اند، تدابیر خاصی اتخاذ نماید.

ماده شصت‌وپنجم

دولت زمینه آموزش درست تعلیمات دینی را فراهم می‌کند و برای رشد و تنظیم بهتر امور مساجد و اوقاف، تدابیر لازم را اتخاذ می‌نماید.

ماده شصت‌وششم

۱) تأسیس و اداره مؤسسات آموزش عالی وظیفه دولت است.

۲) شهروندان افغانستان می‌توانند با اجازه دولت به تأسیس مؤسسات تعلیمی، آموزش عالی و سواد آموزی اقدام نمایند.

۳) دولت می‌تواند تأسیس مؤسسات تعلیمی و آموزش عالی را به اشخاص خارجی نیز مطابق با احکام قانون اجازه دهد.

۴) شرایط شمول در مؤسسات آموزش عالی و سایر امور مربوط به آن، توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده شصت‌وهفتم

۱) دولت برای پیشرفت علم، فرهنگ، ادب و هنر برنامه‌های مؤثر طرح می‌نماید.

۲) دولت حقوق مالکیت فکری را تضمین می‌نماید و تحقیقات علمی را در تمام عرصه‌ها تشویق و حمایت می‌کند و استفاده مؤثر از نتایج آن را، مطابق با احکام قانون، تعمیم می‌بخشد.

ماده شصت‌وهشتم

۱) کار حق همه شهروندان است. دولت مکلف است زمینه کاری را که حد اقل معیشت برای شهروندان را تأمین کند فراهم نماید.

(۲) تعیین ساعات کار، رخصتي با مزد، حقوق کار، کارگر و کارفرما و سایر امور مربوط به آن، با رعایت عدالت اجتماعی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

(۳) انتخاب شغل و حرفه، در حدود احکام قانون، آزاد می باشد.

(۴) دولت حق تأسیس اتحادیه‌های صنفی یا پیوستن به آن‌ها را تضمین می‌کند و این امر بر اساس قانون تنظیم می‌گردد.

ماده شصت‌ونهم

(۱) کار اجباری ممنوع است.

(۲) سهم‌گیری فعال در حالت جنگ، آفات و سایر حالاتی که حیات و آسایش عامه را تهدید کند، از وجایب ملی همه شهروندان می‌باشد.

(۳) تحمیل کار بر کودکان و بهره برداری اقتصادی از آنان ممنوع است و دولت اقدامات مناسب برای حمایت از آنان را اتخاذ می‌کند.

ماده هفتادم

(۱) هر شهروندی حق دارد که در صورت واجد شرایط بودن، بدون هیچ‌گونه تبعیض از جهت نژاد، دین، مذهب، زبان، جنسیت، طبقه اجتماعی، محل سکونت یا زادگاه، در اداره عامه استخدام شود.

(۲) اداره عامه، اداره مسلکی و غیر سیاسی بوده و اجراءات خود را با بی‌طرفی کامل و مطابق با احکام قانون انجام می‌دهد.

(۳) شهروندان افغانستان حق دست‌رسی به اطلاعات از ادارات دولتی را در حدود احکام قانون دارا می‌باشند. این حق جز صدمه به حقوق دیگران و امنیت عامه حدودی ندارد.

(۴) دولت مکلف است به منظور ایجاد اداره ملکی مسلکی، مدیریت سالم منابع بشری و تحقق اصلاحات در سیستم اداری کشور، «کمیسئون مستقل خدمات و اداره عامه» را ایجاد نماید. (۵) نحوه تعیین رئیس و اعضا و وظایف و طرز فعالیت کمیسئون خدمات و اداره عامه در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هفتادویکم

(۱) هر شخصی که از اداره بدون موجب متضرر شود، مستحق جبران خساره می‌باشد و می‌تواند برای حصول آن در دادگاه اقامه دعوا کند.

(۲) به استثنای حالاتی که در قانون تصریح گردیده است، دولت نمی‌تواند بدون حکم دادگاه باصلاحیت به تحصیل حقوق خود اقدام کند.

ماده هفتادودوم

(۱) دولت وسایل وقایه و تدایو امراض و بیمه صحی را برای همه شهروندان مطابق با احکام قانون تأمین می‌نماید.

(۲) دولت تأسیس و توسعه خدمات طبی و مراکز صحی خصوصی را مطابق با احکام قانون، تشویق و حمایت می‌کند. (۳) دولت به منظور تقویت سلامت جامعه، تربیت بدنی سالم و انکشاف ورزشهای ملی و محلی، تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

ماده هفتادوسوم

(۱) هر فردی حق دارد در محیط زیست سالم زندگی کند.

(۲) دولت، محافظت از سلامت محیط زیست و تنوع زیستی را مطابق با احکام قانون بر عهده دارد.

(۳) هر گونه اقدام یا فعالیتی که منجر به تخریب محیط زیست و نقض حقوق زیست محیطی شود ممنوع است.

ماده هفتادوپنجم

(۱) دولت به منظور تنظیم خدمات صحی و مساعدت مالی برای بازماندگان شهدا و مفقودین و برای بازتوانی ناتوانیان جسمی و روحی و سهم‌گیری فعال آنان در جامعه، مطابق با احکام قانون، تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

(۲) دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهن‌سالان، ازکارافتادگان، ناتوانان، اوارگان، زنان بی‌سرپرست و ایتم بی‌بضاعت، بیمه اجتماعی را مطابق با احکام قانون فراهم می‌کند.

ماده هفتادوپنجم

(۱) خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد.

(۲) دولت به منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و تأمین شرایط مناسب برای رشد توانایی‌های نوجوانان و جوانان تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.

(۳) تربیت، مراقبت و آموزش فرزندان مطابق با احکام قانون از وظایف والدین است و فرزندان نیز باید به والدین خود احترام گذارند و از آنان به خصوص در زمان ناتوانی و پیری مراقبت کنند .

(۵) هر نوع خشونت و اذیت و آزار در خانواده، مکتب و جامعه ممنوع است .

ماده هفتادوششم

(۱) دولت حقوق و آزادی‌های شهروندان خارجی را در افغانستان، طبق قانون تضمین می‌کند.

(۲) اشخاص خارجی در حدود قواعد حقوق بین‌الملل، مکلف به رعایت قوانین دولت افغانستان می‌باشند.

ماده هفتادوهفتم

(۱) دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و حمایت از آن، «کمیسئون مستقل حقوق بشر افغانستان» را تأسیس می‌نماید.

(۲) هرشخص حق دارد در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسئون شکایت نماید.

(۳) کمیسسیون موظف است که موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آن‌ها مساعدت نماید.

(۴) تشکیل و طرز فعالیت این کمیسسیون توسط قانون تنظیم میگردد.

ماده هفتادوهشتم

هر فردی حق دارد از همه حقوق ذکر شده در معاهدات و توافق‌نامه‌های بین‌المللی که افغانستان آن‌ها را پذیرفته و با این قانون اساسی منافاتی ندارد، برخوردار شود.

ماده هفتادونهم

دولت بر تقویت نقش نهادهای جامعه مدنی و حمایت، توسعه و استقلال آن‌ها مطابق با احکام قانون اقدام می‌کند.

ماده هشتادم

(۱) پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن عامه، وجیه تمام مردم افغانستان است.

(۲) بی‌خبری از احکام قانون عذر دانسته نمی‌شود.

(۳) علاوه بر آن، همه شهروندان مکلف به انجام وجیهه‌های اساسی ذیل هستند:

۱- احترام به سیستم سیاسی و حقوقی کشور، بیرق و سرود ملی و سایر نمادهای مورد احترام اقوام کشور؛

۲- احترام و حمایت تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، وحدت ملی، ثبات و امنیت کشور؛

۳- پذیرفتن و احترام به تنوع و تکثر فرهنگی و اجتماعی، تحکیم انسجام و روحیه تساهل و برادری بین همه مردم و پرهیز از تفرقه و منازعات دینی، مذهبی، قومی، زبانی و سمتی؛

۴- اجتناب از هر نوع خشونت و عمل خلاف کرامت یا توهین آمیز به زنان؛

۵- تقدیر و محافظت از فرهنگ غنی و آثار تمدنی کشور؛

۶- حمایت و بهبود محیط طبیعی به شمول جنگل‌زارها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، حیات وحش و رأفت با موجودات و

مخلوقات زنده؛

۷- تحول و توسعه روحیه علمی و تقویت روحیه مطالعه، کاوش و پژوهش؛

۸- حمایت و محافظت اموال و املاک عامه و پرهیز از رفتار غیرمسئولانه؛

۹- تلاش صادقانه برای ترقی در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی به منظور پیشرفت ملت و کسب مدارج عالی؛

۱۰- تلاش پدران، مادران و اولیای کودکان برای فراهم کردن زمینه تعلیم آنان مخصوصا برای آنانی که در سنین بین ۶ و ۱۴ قرار دارند؛

۱۱- سایر مواردی که در این قانون اساسی به عنوان مسئولیت‌های شهروندان درج شده باشد.

🌸 فصل سوم – قوه مقننه فدرال (شورای ملی فدرال)

ماده هشتادویکم

ارکان اصلی دولت فدرال، شامل بر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. همه قوای سه‌گانه فدرال و نهادهای تابعه، ناشی از اراده مردم هستند و هر یک از آن‌ها براساس تفکیک وظایف بین قوا، وظایف و ماموریت‌های خود را مطابق احکام این قانون اساسی انجام می‌دهند.

ماده هشتادودوم

(۱) شورای ملی دولت جمهوری فدرال افغانستان، به عنوان عالی‌ترین ارگان تقنینی، مظهر اراده مردم آن است.

(۲) اعضای شورای ملی تنها نماینده افرادی که آنان را انتخاب کرده‌اند، نیستند، بلکه از تمام مردم نمایندگی می‌کنند.

ماده هشتادوسوم

(۱) شورای ملی متشکل از دو «مجلس نمایندگان» و «مجلس سنا» می‌باشد.

(۲) هیچ شخصی نمی‌تواند در یک وقت عضو هر دو مجلس باشد.

ماده هشتادوچهارم

(۱) اعضای شورای ملی توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردند.



● سال دوم ● شماره ۱۷ ● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

(۲) انتخابات اعضای شورای ملی در خلال مدت شصت روز قبل از پایان دوره آن برگزار می‌گردد.

ماده هشتادوپنجم

(۱) تعداد اعضای مجلس نمایندگان به تناسب نفوس هر حوزه، دوصدوپنجاه تا حد اکثر سه‌صد نفر می‌باشد.

(۲) نمایندگی متناسب و عادلانه برای تمام مردم کشور، از طریق نظام انتخاباتی مختلط تأمین می‌گردد.

(۳) هر حزبی که در انتخابات، دو کرسی را کسب می‌کند، یکی از آن دو را به زنان واجد شرایط اختصاص می‌دهد و هرگاه بیش از دو کرسی را کسب کند، سی‌درصد کرسی‌های خود را به زنان واجد شرایط اختصاص می‌دهد.

(۴) جزئیات نظام انتخاباتی، حوزه‌های انتخابیه و سایر امور مربوط به انتخابات در قانون انتخابات تنظیم می‌گردد.

ماده هشتادوششم

(۱) ایالت‌ها در امر قانونگذاری و اداره دولت فدرال، علاوه بر مجلس نمایندگان، از طریق مجلس سنا مشارکت می‌کنند.

(۲) اعضای مجلس سنا حافظ حقوق و منافع مردم ایالت خود می‌باشند.

(۳) اعضای مجلس سنا از همه ایالات به طور مساوی انتخاب می‌شوند.

(۴) تعداد اعضای مجلس سنا از هر ایالت پنج نفر می‌باشد.

(۵) سایر امور مربوط به انتخاب اعضای سنا در قانون انتخابات تنظیم می‌گردد.

ماده هشتادوهفتم

(۱) دولت مکلف است برای برگزاری هر نوع انتخابات و همه‌پرسی، «کمیسسیون مستقل ملی انتخابات» را تأسیس کند. (۲) کمیسسیون مستقل انتخابات دارای ۹ عضو به شمول رئیس می‌باشد که با پیشنهاد رئیس جمهور و تأیید شورای ملی فدرال تعیین می‌شوند.

(۳) تشکیل و طرز فعالیت کمیسسیون مستقل انتخابات در قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هشتادوهشتم

وثایق انتخاباتی اعضای شورای ملی توسط کمیسسیون مستقل انتخابات، مطابق به احکام قانون تأیید می‌گردد.

ماده هشتادونهم

شخصی که به عضویت شورای ملی کاندید می‌شود، علاوه بر تکمیل شرایط انتخاب‌کنندگان واجد اوصاف ذیل می‌باشد:

۱- شهروند افغانستان بوده یا حداقل ده سال قبل از تاریخ کاندید شدن، تابعیت دولت افغانستان را کسب کرده باشد؛

۲- تحصیلات دانشگاهی داشته باشد؛

۳- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد؛

۴- اعضای مجلس نمایندگان سن بیست‌وپنچ سالگی و اعضای مجلس سنا سن سی‌وپنچ سالگی را در روز کاندید شدن تکمیل کرده باشند.

ماده نودم

(۱) هر یک از دو مجلس شورای ملی، در آغاز دوره کار، یک نفر از اعضای خود را به حیث رئیس برای یک دوره تقنینیه و دو نفر را به حیث نایب اول و نایب دوم و دو نفر را به حیث منشی و نایب منشی برای مدت یکسال انتخاب می‌کند.

(۲) این اشخاص هیأت اداری مجلس نمایندگان و مجلس سنا را تشکیل می‌دهند.

(۳) اعضای هیأت اداری از میان نمایندگان ایالات مختلف انتخاب می‌شوند.

(۴) نحوه انتخاب و وظایف هیأت اداری، در اصول وظایف داخلی هر مجلس تعیین می‌شود.

ماده نودویکم

هریکی از دو مجلس شورای ملی برای مطالعه موضوعات مورد بحث، بر طبق اصول وظایف داخلی، کمیسئون‌ها تشکیل می‌دهد.

ماده نودودوم

(۱) مجلس نمایندگان صلاحیت دارد به پیشنهاد یک‌ثلث اعضا، جهت بررسی و مطالعه اعمال حکومت، کمیسئون خاص تعیین نماید.

(۲) ترکیب و طرز العمل این کمیسسیون در اصول وظایف داخلی مجلس نمایندگان تنظیم می‌گردد.

ماده نودوسوم

هر دو مجلس شورای ملی دارای صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

تصویب، تعدیل یا لغو قوانین و یا فرامین تقنینی؛

انتخاب رئیس جمهور و معاونان وی و رئیس و اعضای دیوان عالی فدرال در مجمع ملی فدرال مطابق ماده یکصدوهجدهم این قانون اساسی؛

تصویب برنامه‌های انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی؛

تصویب بودجه دولتی، برنامه‌های انکشافی و اجازه اخذ یا

اعطای قرضه؛

تصویب ایجاد ایالت جدید، تعدیل و یا الغای آن؛

تصدیق معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی یا فسخ الحاق

افغانستان به آن؛

سایر صلاحیت‌های مندرج این قانون اساسی.

ماده نودوپنجم

مجلس نمایندگان در مورد رأی اعتماد به حکومت و استیضاح هر یک از اعضای کابینه، مطابق به احکام این قانون اساسی، دارای صلاحیت اختصاصی می‌باشد.

ماده نودوپنجم

(۱) مجلس نمایندگان به پیشنهاد بیست فی صد کل اعضا، می‌تواند از هر یک از وزرا استیضاح به عمل آورد.

(۲) هرگاه توضیح ارائه‌شده قناعت‌بخش نباشد، مجلس نمایندگان موضوع رأی عدم اعتماد را بررسی می‌کند.

(۳) رأی عدم اعتماد با اکثریت آرای کل اعضای مجلس نمایندگان صادر میگردد.

ماده نودوششم

در مورد آن دسته از قوانین و برنامه‌های دولت فدرال که منافع مردم یک یا چند ایالت را به طور خاص متأثر می‌سازد، نمایندگان آن ایالت یا ایالت‌ها در مجلس سنا در صورتی که در آن مورد اتفاق نظر داشته باشند، از حق وتو برخوردار هستند.

ماده نودوهفتم

(۱) هریک از کمیسئون‌های هردو مجلس شورای ملی می‌تواند از هریک از وزرا در موضوعات معین سؤال نماید. (۲) شخصی که از او سؤال به عمل آمده، می‌تواند جواب شفاهی یا تحریری بدهد.

ماده نودوهشتم

(۱) قانون فدرال عبارت است از مصوبه هردو مجلس شورای ملی که به توشیح رئیس جمهور رسیده باشد.

(۲) قانون ایالت عبارت است از مصوبه شورای ایالتی که به توشیح رئیس اداره ایالت رسیده باشد.

ماده نودونهم

همه اسناد تقنینی دولت فدرال و ایالات بعد از توشیح توسط مقامات مربوطه، با نشر در جریده رسمی که مطابق قانون تأسیس می‌شود، مرعی الاجرا می‌گردد.

ماده یک‌صدم

(۱) پیشنهاد طرح قانون فدرال از طرف حکومت فدرال یا اعضای هر یک از هر دو مجلس شورا و از طرف دیوان عالی تنها در ساحه تنظیم امور قضایی صورت گرفته می‌تواند.

(۲) پیشنهاد طرح قانون در مورد بودجه و امور مالی فدرال، صرف از طرف حکومت فدرال و مطابق با نظر و توصیه‌های کمیسئون ملی مالی مندرج در ماده یکصدوبیست‌وهشتم صورت می‌گیرد.

ماده یکصدویکم

هرگاه پیشنهاد طرح قانون از طرف هر یک از دو مجلس، شامل تعهدات مالی جدید برای دولت یا کاهش عایدات باشد، تنها در صورتی در فهرست کار شورای ملی اضافه می‌گردد که در متن پیشنهاد، منابع مالی مورد نیاز برای تأمین این تعهدات و جبران کاهش عایدات شامل امکان پذیری مالی، مؤثریت اقتصادی، تخمین هزینه‌ها و ارزیابی تأثیرات مالی بر بودجه عمومی به صورت مستند و مشخص از سوی کمیسئون بودجه مجلس، همراه طرح قانون پیش‌بینی شده باشد.

ماده یکصدودوم

(۱) پیشنهاد طرح قانون از طرف حکومت، نخست به مجلس نمایندگان جهت تصویب تقدیم می‌گردد.

(۲) مجلس نمایندگان نمی‌تواند طرح پیشنهاد شده را بیش از ۳۰ روز کاری به تأخیر اندازد.

(۳) مجلس نمایندگان طرح قانون پیشنهاد شده را بعد از تصویب به مجلس سنا می‌سپارد.

(۴) مجلس سنا در ظرف ۱۵ روز کاری در مورد آن تصمیم اتخاذ می‌کند.

(۵) شورای ملی به اتخاذ تصمیم در مورد طرح قوانین، معاهدات و برنامه‌های انکشافی دولت که به اساس پیشنهاد حکومت ایجاب رسیدگی عاجل را نماید اولویت می‌دهد.

(۶) هرگاه پیشنهاد طرح قانون از طرف ده نفر از اعضای یکی از دو مجلس صورت گیرد، بعد از تأیید یک‌پنجم اعضای مجلسی که پیشنهاد به آن ارائه شده است، در فهرست کار آن مجلس داخل می‌گردد.

ماده یکصدوسوم

(۱) بودجه دولت و برنامه‌های انکشافی دولت فدرال ابتدا در مجلس سنا و سپس در مجلس نمایندگان به تصویب می‌رسد.

(۲) هرگاه نظر به عواملی، تصویب بودجه قبل از آغاز سال مالی صورت نگیرد، تا تصویب بودجه جدید، بودجه سال گذشته تطبیق میگردد.

(۳) حکومت در خلال ماه اول ربع چهارم سال مالی، بودجه

سال آینده را با حساب اجمالی بودجه سال جاری به شورای ملی تقدیم می‌نماید.

(۴) حساب قطعی بودجه سال مالی قبل، در خلال مدت شش ماه سال آینده، مطابق با احکام قانون، به شورای ملی تقدیم میگردد.

(۵) شورای ملی نمی‌تواند تصویب بودجه را بیش از ۳۰ روز کاری و اجازه اخذ و یا اعطای قرضه را که شامل بودجه نباشد، بیش از ۱۵ روز کاری به تأخیر اندازد.

(۶) هرگاه شورای ملی در این مدت، راجع به پیشنهاد اخذ و یا اعطای قرضه تصمیم اتخاذ نکند، پیشنهاد تصویب شده محسوب میگردد.

ماده یکصدوچهارم

در صورتی که در اجلاس شورای ملی، بودجه سالانه یا موضوع مربوط به امنیت عامه، تمامیت ارضی و استقلال کشور مطرح باشد، مدت اجلاس شورا قبل از تصویب آن خاتمه یافته نمی‌تواند.

ماده یکصدوپنجم

(۱) هرگاه مصوبه یک مجلس از طرف مجلس دیگر رد شود، برای حل اختلاف هیأت مختلط به تعداد مساوی از اعضای هر دو مجلس تشکیل می‌گردد.

(۲) فیصله هیأت بعد از توشیح رئیس جمهور، نافذ شمرده می‌شود.

(۳) در صورتی که هیأت مختلط نتواند اختلاف نظر را رفع کند، مصوبه ردشده به حساب می‌رود و تا یکسال مجددا در دستور کار شورای ملی قرار نمی‌گیرد، مگر این که بر اساس ضرورت، در جلسه مشترک هر دو مجلس، با موافقه دو ثلث اعضای حاضر در جلسه مشترک مجددا تصویب شود.

ماده یکصدوششم

(۱) هیچ عضو شورای ملی به علت رأی یا نظریه‌ای که در هنگام اجرای وظیفه ابراز می‌دارد، مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرد.

(۲) هر عضو شورا در موقع اظهار رأی، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را رعایت می‌کند و از اظهاراتی که موجب نفرت نژادی، قومی، دینی و مذهبی می‌شود اجتناب می‌ورزد.

ماده یکصدوهفتم

(۱) هرگاه عضو شورای ملی در جرمی مظنون واقع شود، مأمور مسئول موضوع، به مجلسی که شخص مظنون عضو آن است، اطلاع می‌دهد و مظنون تحت تعقیب عدلی قرار گرفته می‌تواند.

(۲) در مورد جرم مشهود، مأمور مسئول می‌تواند مظنون را بدون اجازه مجلسی که او عضو آن می‌باشد، تحت تعقیب عدلی قرار دهد و گرفتار نماید.

(۳) در هر دو حالت، هرگاه تعقیب عدلی مطابق قانون توقیف را ایجاب کند، مأمور مسئول مکلف است موضوع را بلا فاصله به اطلاع مجلس مربوط برساند و تصویب آن را حاصل نماید.

(۴) اگر مظنونیت یا اتهام در هنگام تعطیل شورا صورت بگیرد، اجازه گرفتاری یا توقیف از هیأت اداری مجلس مربوط حاصل می‌گردد و موضوع به نخستین جلسه مجلس مذکور جهت اخذ تصمیم ارائه می‌شود.

ماده یکصدوهشتم

(۱) نخست وزیر و وزرا می‌توانند با تقاضای قبلی در جلسات هریک از دو مجلس شورای ملی اشتراک ورزند.

(۲) هر مجلس شورای ملی می‌تواند حضور وزرا را در جلسه خود مطالبه کند.

ماده یکصدونهم

(۱) هردو مجلس شورای ملی در دوره تقنینیه واحد، به صورت جداگانه، جلسات خود را برگزار می‌کنند.

(۲) جلسه هردو مجلس در موارد ذیل می‌تواند به طور مشترک دایر شود:

۱- در موقعی که دوره تقنینیه یا اجلاس سالانه از طرف رئیس جمهور افتتاح می‌گردد؛

۲- در صورتی که رئیس جمهور ضروری تشخیص دهد؛

۳- سایر موارد مندرج در این قانون اساسی.

(۳) رئیس مجلس سنا، از جلسات مشترک شورای ملی ریاست می‌نماید.

ماده یکصدودهم

(۱) جلسات شورای ملی علنی می‌باشند مگر این که رئیس مجلس یا حداقل ده نفر از اعضای شورای ملی، سری بودن آن را درخواست نمایند و مجلس این درخواست را بپذیرد.

(۲) هیچ شخصی نمی‌تواند با اعمال زور به مقر شورای ملی داخل شود.

ماده یکصدویازدهم

در هنگام رأی‌گیری، نصاب هریک از دو مجلس شورای ملی، با حضور اکثریت اعضا تکمیل می‌گردد و تصامیم با اکثریت آرای اعضای حاضر اتخاذ می‌شود، مگر در مواردی که این

قانون اساسی طور دیگری تصریح نموده باشد.

ماده یکصدودوازدهم

(۱) شورای ملی در هرسال دو اجلاس عادی دایر می‌کند. مدت کار هردو اجلاس شورا، در هرسال نه ماه می‌باشد. در صورت ایجاب، شورا می‌تواند این مدت را تمدید کند.

(۲) جلسات فوق العاده شورا در ایام تعطیل به امر رئیس جمهور دایر شده می‌تواند.

ماده یکصدوسیزدهم

(۱) در حالات وفات، استعفا و عزل عضو شورای ملی و یا ناتوانی‌ای که به‌طور دایم مانع اجرای وظیفه گردد، تعیین نماینده جدید برای مدت باقی‌مانده دوره تقنینه، مطابق با احکام قانون صورت می‌گیرد.

(۲) امور مربوط به حضور و غیاب اعضای شورای ملی در اصول وظایف داخلی تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوچهاردهم

پیشنهاد تعدیل قانون انتخابات، در یک سال اخیر دوره تقنینیه در فهرست کار شورای ملی داخل شده نمی‌تواند.

ماده یکصدویانزدهم

(۱) به منظور نظارت بر مصرف درست و قانونی بودجه عمومی، «دیوان محاسبات» زیر نظر شورای ملی ایجاد می‌شود.

(۲) رئیس دیوان با پیشنهاد رئیس جمهور، توسط شورای ملی برای پنج سال انتخاب می‌گردد.

(۳) دیوان محاسبات، بودجه و مصارف دولت فدرال و ایالات و هر مقام یا اداره‌ای را که توسط حکومت مرکزی یا ایالتی تأسیس شده باشد، بررسی و تفتیش می‌کند و گزارش خود را به شورای ملی تقدیم می‌نماید.

(۴) هر یک از هر دو مجلس شورای ملی و همچنین رئیس جمهور می‌تواند از دیوان محاسبات بخواهد که قضیه یا مورد خاصی را به طور جداگانه مورد تفتیش و بررسی قرار دهد.

(۵) نحوه انتخاب یا عزل رئیس دیوان و تشکیل و وظایف دیوان محاسبات در قانون تنظیم می‌گردد.

✿ فصل چهارم – قوه مجریه فدرال

ماده یکصدوشانزدهم

قوه مجریه دولت فدرال افغانستان دارای دو نهاد ذیل می‌باشد:
۱- ریاست جمهوری فدرال؛
۲- شورای وزیران فدرال (نخست وزیر و وزیران).

الف- ریاست جمهوری

ماده یکصدوهفدهم

رئیس جمهور، رئیس دولت و عالی‌ترین مقام سیاسی در دولت فدرال و نماد وحدت فدراسیون است.

ماده یکصدوهجدهم

(۱) «مجمع ملی فدرال» رئیس جمهور و معاونین وی را برای مدت چهار سال، از میان شهروندانی که واجد شرایط انتخاب در شورای ملی باشند، به طور دوره‌ای از میان اقوام کشور و با رعایت ترکیب جنسیتی به گونه ای انتخاب می‌کنند که بیش از یک نفر آن ها از یک قوم یا از یک حزب سیاسی نباشند.

(۲) رئیس جمهور فدرال دارای چهار معاون می‌باشد.

(۳) «مجمع ملی فدرال» متشکل است از: همه اعضای هر دو مجلس شورای ملی و شوراهای ایالات.

ماده یکصدونوزدهم

(۱) در آغاز هر دوره جدید شورای ملی، رئیس جمهور و معاونان وی انتخاب می‌شوند.

(۲) رئیس جمهور قبلی تا زمانی که رئیس جدید توسط مجمع ملی فدرال انتخاب شود، به کار خود ادامه می‌دهد.

ماده یکصدویستم

رئیس جمهور قبل از تصدی وظیفه، مطابق با طرزالعمل خاص که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حلف آتی را به جا می‌آورد:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یداد می‌کنم که قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نمایم. از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان و نظام جمهوری فدرال، حراست و حقوق و منافع تمام مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه تأمین عدالت، سعادت و ترقی و حفظ اتحاد مردم افغانستان به کار برم.»

ماده یکصدویستویکم

هرگاه سمت ریاست جمهوری یا معاونان وی قبل از تکمیل شدن دوره چهار ساله بلاتصدی شود، مجمع مندرج در ماده یکصدوهجدهم افراد جایگزین را برای مدت باقی‌مانده دوره انتخاب می‌کند.

ماده یکصدویستودوم

رئیس جمهور و معاونان وی تا زمانی که در این سمت

هستند، نمی‌توانند متصدی خدمت دیگری در دولت شوند یا شغل دیگری داشته باشند.

ماده یکصدویستوسوم

(۱) رئیس جمهور و معاونان وی شورای ریاست جمهوری را تشکیل می‌دهند و در امور شامل در صلاحیت‌های مقام ریاست جمهوری به طور مشترک تصمیم می‌گیرند مگر این که در این قانون اساسی طور دیگری تصریح شده باشد.

(۲) وظایف و صلاحیت‌های معاونان ریاست جمهوری، مطابق مصوبه‌ای که بین رئیس جمهور و معاونان وی صورت می‌گیرد، تعیین می‌گردد.

ماده یکصدویستوچهارم

برای رئیس و معاونان ریاست جمهوری، معاش مناسب از بودجه دولت فدرال تعیین می‌گردد.

ماده یکصدویستوپنجم

صلاحیت‌ها و وظایف ریاست جمهوری، در محدوده این قانون اساسی، عبارتند از:

۱- ارائه گزارش وضعیت داخلی و خار جی کشور به شورای ملی در آغاز هر اجلاس سالانه شورای ملی؛

۲- معرفی نخست وزیر به مجلس نمایندگان مطابق احکام این قانون اساسی؛

۳- فرماندهی عالی نیروهای مسلح؛

۴- تخفیف و عفو مجازات با پیشنهاد دیوان عالی مطابق به احکام قانون؛

۵- تأیید معاهدات و توافقاتنامه‌های بین المللی پس از موافقت شورای ملی؛

تائید رئیس جمهور در خلال پانزده روز پس از تاریخ دریافت متن معاهدات و توافقاتنامه‌های تأیید شده صورت می‌گیرد.

۶- توشیح قوانینی که در شورای ملی تصویب می‌شود؛ توشیح قوانین در خلال پانزده روز از تاریخ دریافت آن صورت می‌پذیرد.

۷- افتتاح مجلس شورای ملی پس از پانزده روز از تأیید نتایج انتخابات و در حالت‌های دیگری که در قانون اساسی به آن تصریح شده است؛

۸- اعطای مدال و نشان به توصیه نخست وزیر و مطابق با احکام قانون؛

۹- معرفی سفرا و نمایندگان افغانستان در کشورها و مجامع بین المللی با پیشنهاد نخست وزیر و پذیرش سفرا و نمایندگان خارجی؛

۱۰- تأیید آن دسته از احکام دادگاه‌ها که مطابق قانون نیاز به تأیید رئیس جمهور داشته باشد؛

۱۱- اعلام برگزاری همپرسی در مسایل مهم سیاسی و امنیتی مرتبط به سرنوشت عمومی کشور با پیشنهاد نخست وزیر؛

۱۲- وظایف دیگری که در این قانون اساسی به آن تصریح شده باشد.

ماده یکصدویستوششم

(۱) با فرمان ریاست جمهوری، «شورای عالی امنیت ملی فدرال» مرکب از نخست وزیر که رئیس شورا خواهد بود و وزرا و رؤسای وزارت‌ها و ادارات نظامی و امنیتی فدرال، وزیر امور خارجه فدرال و وزیر مالیه فدرال تشکیل می‌گردد.

(۲) تشکیل و وظایف شورای عالی امنیت ملی فدرال در مقرره جداگانه تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدویستوهفتم

(۱) با فرمان ریاست جمهوری، «شورای عالی اقتصادی فدرال» مرکب از نخست وزیرکه رئیس شورا خواهد بود و اعضای دیگر از نهادهای ذی‌ربط بنا به تشخیص و انتخاب رئیس جمهور به شمول یک عضو از هر ایالت بنا به پیشنهاد حکومت آن ایالت، تشکیل می‌گردد.

(۲) شورای عالی اقتصادی اوضاع عمومی اقتصادی کشور را بررسی نموده و برای‌راهنمایی حکومت فدرال و حکومت‌های ایالتی، برنامه‌هایی را در زمینه‌سیاست‌های مالی، تجارتی و اقتصادی مطابق به احکام قانون اساسی تدوین و تنظیم می‌کند و پیشنهادات خود را به حکومت و شورای ملی ارائه می‌نماید.

ماده یکصدویستوهشتم

(۱) رئیس جمهور در خلال سه ماه بعد از شروع کار در هر دوره تقنینیه، «کمیسیون ملی مالی» را به ریاست یکی از معاونان ریاست جمهوری و معاونت وزیر مالیه فدرال و عضویت وزرای مالیه ایالت‌ها و افراد متخصص امور اقتصادی و مالی دیگر به تشخیص خود ایجاد می‌کند.

(۲) وظیفه اصلی این کمیسیون ارائه طرح در مورد تقسیم درآمدها بین حکومت فدرال و ایالت‌ها به منظور استفاده بهینه از درآمدهای مالی فدرال و رعایت توازن و تأمین شفافیت و عدالت در تخصیص بودجه می‌باشد.

(۳) این کمیسیون در مورد وضع مالیات‌ها و نحوه تقسیم

✿ ۶



آن‌ها و کمک‌های بلاعوض حکومت فدرال به حکومت‌های ایالات و همچنین مسایل مربوط به استقرار و وام‌های دریافتی توسط حکومت فدرال و حکومت‌های ایالات، نیز توصیه‌های خود را صادر می‌کند.

(۴) پیشنهادات کمیسیون مالی ملی به ریاست جمهوری ارائه می‌گردد و در صورت موافقه ریاست جمهوری، جهت اجرا به شورای وزیران فدرال و حکومت‌های ایالات ارسال می‌گردد. (۵) همچنین پیشنهادات کمیسیون مالی ملی از طرف ریاست جمهوری به همراه یک یادداشت توضیحی راجع به اقدام انجام شده در مورد آن، به هر دو مجلس شورای ملی فدرال و شوراهای ایالتی ارائه می‌شود.

(۶) نحوه تقسیم درآمدها بین حکومت فدرال و حکومت‌های ایالات در قانون جداگانه فدرال تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدویستونهم

ریاست جمهوری دارای اداره امور ریاست جمهوری است که تشکیل و وظایف آن در یک مقرره تنظیم می‌گردد.

ب- شورای وزیران

ماده یکصدوسی‌ام

(۱) رئیس جمهور، نامزد حزب یا ائتلافی را که در مجلس نمایندگان دارای اکثریت است، به تشکیل کابینه در خلال پانزده روز پس از تشکیل اولین جلسه مجلس نمایندگان مکلف می‌سازد.

(۲) نخست وزیر مکلف است کابینه خود را ظرف حداکثر سی روز کاری از تاریخ ابلاغ رئیس جمهور معرفی کند.

(۳) هرگاه نخست وزیر مکلف، در خلال مدت سی روز کاری، موفق به تشکیل کابینه نشود، رئیس جمهور حداکثر تا پانزده روز کاری، نامزد جدیدی را از حزب یا ائتلافی که در مجلس نمایندگان دارای اکثریت است، مامور تشکیل کابینه می‌کند. (۴) نخست وزیر مکلف، اسامی وزرا و برنامه‌های خود را به مجلس نمایندگان ارائه می‌کند و در صورت موافقت مجلس با اکثریت مطلق آرا (۵۰+۱) حکومت رأی اعتماد می‌گیرد.

(۵) در صورتی که نخست وزیر نتواند رأی اعتماد کسب کند، رئیس جمهور تا پانزده روز فرصت دارد، نامزد دیگری را برای تشکیل کابینه معرفی کند.

(۶) رئیس جمهور می‌تواند تا سه بار، نامزد جدید برای نخست وزیری معرفی کند. هرگاه تا سه بار نامزدان نخست وزیری نتوانند از مجلس نمایندگان رأی اعتماد بگیرند، مجلس نمایندگان منحل شده و انتخابات جدید با فرمان رئیس جمهور برگزار می‌گردد.

ماده یکصدوسی‌ویکم

نخست وزیر و وزیران، واجد شرایط ذیل می‌باشند:

داشتن مدرک تحصیلات دانشگاهی؛

داشتن حد اقل سن سی سالگی؛

داشتن سایر شرایط ذکر شده برای عضویت شورای ملی.

ماده یکصدوسی‌ودوم

۱) نخست وزیر، مسئول اجرایی مستقیم سیاست‌های کلی دولت است و اداره شورای وزیران و ریاست نشست‌ها را بر عهده دارد.

(۲) نخست وزیر می‌تواند وزیران را از میان اعضای شورای ملی یا خارج از آنان انتخاب کند.

(۳) نخست وزیر صلاحیت دارد دارد وزیر را بر کنار کند.

(۴) نخست وزیر در تعیین اعضای شورای وزیران فدرال و سایر مقامات عالی حکومت فدرال، ترکیب جنسیتی و تعادل و توازن در میان اقوام و ایالات را رعایت می‌کند.

(۵) نخست وزیر برای عرصه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، حقوقی و اقتصادی، چهار معاون دارد که توسط خود او از میان ایالات و اقوام مختلف، برگزیده خواهند شد.

ماده یکصدوسی‌وسوم

نخست وزیر و وزیران قبل از تصدی وظیفه حلف آتی را در مجلس نمایندگان، به جا می‌آورند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یداد می‌کنم که قانون اساسی فدرال و سایر قوانین افغانستان را رعایت، حقوق اساسی شهروندان را حفاظت و از نظام جمهوری فدرال، استقلال، تمامیت ارضی و اتحاد مردم افغانستان حراست کنم و وظایف محوله را صادقانه انجام دهم.»

ماده یکصدوسی‌وچهارم

شورای وزیران وظایف ذیل را به عهده دارد:

۱- تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله‌های قطعی دادگاه‌ها؛

۲- حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین‌المللی؛

۳- تأمین نظم و امن عامه و از بین بردن هر نوع فساد اداری؛

۴- ترتیب بودجه، تنظیم وضع مالی دولت و حفاظت دارایی‌های عامه؛

۵- طرح و تطبیق برنامه‌های انکشافی اجتماعی، فرهنگی

و اقتصادی؛

۶- ارائه گزارش به شورای ملی در ختم سالی در باره امور انجام شده و برنامه‌های عمده سال مالی جدید؛

۷- ایجاد ادارات و ارگانهای وابسته به شورای وزیران با تأیید شورای ملی؛

۸- تصویب مقررہ‌ها و اساسنامه‌ها در حدود صلاحیت طبق قانون؛

۹- ارائه مقررہ‌ها و اساسنامہ‌ها جهت توشیح به رئیس جمهور؛

۱۰- انجام سایر وظایفی که به موجب این قانون اساسی و قوانین دیگر از وظایف حکومت دانسته شده است.

ماده یکصدوسی‌وپنجم

(۱) رئیس جمهور در صورت خالی ماندن پست نخست وزیری بنا به هر دلیلی، عهده دار این پست می‌باشد.

(۲) در صورت خالی ماندن پست نخست وزیری، رئیس جمهور ظرف پانزده روز ویر اساس احکام مندرج در این قانون اساسی، نامزد دیگری را به تشکیل کابینه موظف می‌کند.

ماده یکصدوسی‌وششم

(۱) شورای وزیران در یکی از حالات آتی منحل میگردد:

۱- استعفای نخست وزیر؛

۲- بیماری دوامدار نخست وزیر که مانع اجرای وظیفه شود؛

۳- فوت نخست وزیر؛

۴- سلب اعتماد مجلس نمایندگان از نخست وزیر یا اکثریت

اعضای شورای وزیران؛

۵- انحلال مجلس نمایندگان؛

۶- ختم دوره تقنینیه.

(۲) در تمام این حالات، حکومتی که منحل گردیده، الی تشکیل حکومت جدید تحت سرپرستی رئیس جمهور، به وظیفه خود ادامه میدهد.

ماده یکصدوسی‌وهفتم

(۱) وزیران، وظایف خود را به حیث آمرین وزارت‌های مربوطه، در داخل حدودی که این قانون اساسی و سایر قوانین تعیین می‌کند، اجرا می‌نمایند.

(۲) وزیران از وظایف مشخصه خود نزد نخست وزیر و شورای ملی مسئولیت دارند.

ماده یکصدوسی‌وهشتم

هرگاه رئیس جمهور، نخست وزیر یا وزیر، به ارتکاب جرایم ضد بشری، خیانت ملی و یا سایر جرایم متهم گردد، قضیه به دیوان عالی فدرال محول می‌گردد و توسط دادگاه خاص فدرال محاکمه می‌شوند.

ماده یکصدوسی‌ونهم

(۱) حکومت می‌تواند در حالت تعطیل شورای ملی در صورت ضرورت عاجل، به استثنای امور مربوط به بودجه و امور مالی، فرمان‌های تقنینی را ترتیب کند.

(۲) فرمان تقنینی بعد از توشیح رئیس جمهور حکم قانون را حایز می‌شود.

(۳) فرمان تقنینی باید در خلال ۳۰ روز از تاریخ انعقاد نخستین جلسه شورای ملی به آن تقدیم شود و در صورتی که از طرف شورای ملی رد شود، از اعتبار ساقط می‌گردد.

ماده یکصدوچهلهم

نخست وزیر و وزیران نمی‌توانند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی سوء استفاده نمایند.

ماده یکصدوچهل‌ویکم

برای نخست وزیر و اعضای شورای وزیران معاش مناسب توسط قانون تعیین میگردد.

ماده یکصدوچهل‌ودوم

تعداد، تشکیل و وظایف وزارت‌ها و وزیران توسط قانون تنظیم می‌گردد.

❁ فصل پنجم – قوه قضائیه فدرال

ماده یکصدوچهل‌وسوم

(۱) قوه قضائیه رکن مستقل دولت افغانستان می‌باشد.

(۲) قوه قضائیه فدرال متشکل است از یک دیوان عالی، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه.

(۳) دیوان عالی به حیث عالی‌ترین ارگان قضایی در رأس قوه قضائیه جمهوری فدرال افغانستان قرار دارد.

(۴) قوه قضائیه هر ایالت مرکب است از یک دادگاه عالی، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه.

ماده یکصدوچهل‌وچهارم

(۱) به منظور تعیینات شفاف در رهبری قوه قضائیه فدرال و ایالات و استفاده از کدرهای شایسته و متخصص، «کمسیون ملی تعیینات قضایی» با ترکیب ذیل تشکیل می‌گردد:

۱ – رئیس دیوان عالی فدرال به عنوان رئیس؛

۲- رئیس دادگاه عالی قانون اساسی به عنوان عضو؛

۳- وزیر عدلیه به عنوان عضو؛

۴- دادستان کل به عنوان عضو؛

۵- رئیس انجمن مستقل وکلای مدافع به عنوان عضو؛

۶- رؤسای کمیسیون های عدلی و قضایی هر دو مجلس شورای ملی به عنوان عضو؛

۷- رؤسای اپوزیسیون در هر دو مجلس شورای ملی به عنوان عضو؛

۸- رئیس پیشین دیوان عالی فدرال یا یکی از قدیمی‌ترین قضات کشور به عنوان عضو.

(۲) در تعیین قضات دادگاه عالی ایالتی علاوه بر اعضای مندرج در فقره (۱) این ماده، رئیس دادگاه عالی ایالت، وزیر عدلیه ایالت، دادستان کل ایالت و رئیس انجمن وکلای مدافع ایالت نیز عضویت می‌یابند.

(۳) در اولین دوره دولت فدرال افغانستان، در ترکیب کمیسیون مندرج فقره (۱) این ماده، افرادی که در سمت‌های معادل آنان در دوره انتقالی یا دوره جمهوریّت خدمت کرده‌اند، توسط رئیس جمهور تعیین می‌شوند.

(۴) کمیسیون ملی تعیینات قضایی در مورد انجام وظایف خود، طرزالعمل خاصی را تنظیم می‌کند.

ماده یکصدوچهل‌وپنجم

(۱) کمیسیون ملی تعیینات قضایی مندرج ماده یکصدوچهل‌وچهارم این قانون اساسی دارای صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

۱- پیشنهاد قضات دیوان عالی فدرال؛

۲- پیشنهاد قضات دادگاه‌های عالی ایالات؛

۳- پیشنهاد اعضای دادگاه عالی قانون اساسی؛

۴- پشهاد دادستان کل فدرال و دادستان‌های کل ایالات.

(۲) کمیسیون ملی تعیینات قضایی در پیشنهاد افراد مندرج در فقره (۱) این ماده، علاوه بر سایر شرایط مندرج در این قانون اساسی، توازن جنسیتی و قومی را نیز رعایت می‌نماید.

ماده یکصدوچهل‌وششم

(۱) دیوان عالی فدرال مرکب است از نه عضو که با پیشنهاد کمیسیون ملی تعیینات قضایی، از طرف رئیس جمهور برای یک دوره ده ساله، با رعایت احکام این قانون اساسی تعیین می‌گردند.

(۲) رئیس جمهور یکی از اعضا را به حیث رئیس دیوان عالی تعیین می‌کند.

(۳) دادگاه عالی هر ایالت نیز مرکب از نه عضو است که به ترتیب فوق تعیین می‌شوند.

ماده یکصدوچهل‌وهفتم

اعضای دیوان عالی و دادگاه‌های عالی به استثنای ماده یکصدوپنجاه‌وهفتم، تا تکمیل شدن دوره ده ساله، از وظایف شان عزل نمی‌شوند.

ماده یکصدوچهل‌وهشتم

(۱) اعضای دیوان عالی و دادگاه‌های عالی، واجد شرایط ذیل می‌باشند:

۱- سن رئیس و اعضا در حین تعیین، از چهل سال کمتر و از شصت‌وپنچ سال بیشتر نباشد؛

۲- شهروند افغانستان باشد؛

۳- در علوم حقوقی و یا فقهی، تحصیلات عالی داشته و در نظام عدلی و قضایی افغانستان دارای حداقل ده سال تجربه باشد؛

۴- دارای حسن سیرت و شهرت نیک باشد؛

۵- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد؛

ماده یکصدوچهل‌ونهم

اعضای دیوان عالی و دادگاه‌های عالی نمی‌توانند در حال تصدی وظیفه، در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند.

ماده یکصدوپنجاهم

عضو دادگاه عالی هر ایالت از میان ساکنان واجد شرایط همان ایالت انتخاب می‌شود.

ماده یکصدوپنجاه‌ویکم

اعضای دیوان عالی قبل از اشغال وظیفه، حلف آتی را در شورای ملی و با حضور رئیس جمهور و اعضای دادگاه‌های عالی در شورای ایالت و با حضور رئیس حکومت ایالت به جا می‌آورند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یداد می‌کنم که حق و عدالت را بر طبق احکام دین اسلام، نصوص این قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان تأمین نموده، وظیفه قضا را با کمال امانت، صداقت و بی‌طرفی اجرا نمایم.»

ماده یکصدوپنجاه‌ودوم

(۱) محاکم فدرال دارای صلاحیت رسیدگی در امور ذیل می‌باشد:

۱- دعاوی و اختلافاتی که مبتنی بر قوانین فدرال باشد؛



۲- دعاوی بین اشخاصی که از ایالات مختلف هستند (در صورتی که موضوع مورد دعوا حداقل «۵۰» هزار دالر یا معادل آن باشد)؛

۳- اختلافاتی که در آنها دولت فدرال یک طرف دعوا باشد؛

۴- محاکمه مقامات عالی دولتی و ایالات مطابق به احکام این قانون اساسی؛

۵- اختلافات مربوط به دیپلمات‌ها.

(۲) هر دعوا و اختلافی که در یکی از گروه‌های بالا قرار نگیرد، در دادگاه‌های ایالتی حل و فصل می‌شود.

ماده یکصدوپنجاه‌وسوم

با رعایت احکام این قانون اساسی، قواعد مربوط به تشکیل، صلاحیت و اجرائات دیوان عالی و سایر دادگاه‌های فدرال و ایالات، امور مربوط به تعداد محاکم در مرکز و ایالات و احکام مربوط به قضات توسط قانون تنظیم میگردد.

ماده یکصدوپنجاه‌وچهارم

در مورد مأمورین و سایر کارکنان اداری قوه قضائیه، احکام قوانین مربوط به مأمورین و سایر کارکنان اداری دولت نافذ می‌باشد ولی تقرر، انفکاک، ترفیع، تقاعد و مکافات‌شان توسط دیوان عالی و دادگاه‌های عالی مطابق به احکام قانون صورت میگیرد.

ماده یکصدوپنجاه‌وپنجم

(۱) بودجه قوه قضائیه فدرال به مشوره حکومت از طرف دیوان عالی ترتیب گردیده، به حیث جزء بودجه دولت، توسط حکومت به شورای ملی تقدیم می‌شود.

(۲) تطبیق بودجه قوه قضائیه فدرال از صلاحیت دیوان عالی می‌باشد.

(۳) بودجه قوه قضائیه ایالات از طرف دادگاه عالی هر ایالت ترتیب گردیده و توسط حکومت ایالتی به شورای ایالتی تقدیم می‌شود.

ماده یکصدوپنجاه‌وششم

اعضای دیوان عالی و دادگاه‌های عالی بعد از ختم دوره خدمت برای بقیه مدت حیات از حقوق مالی دوره خدمت مستفید می‌شوند، مشروط به این که به مشاغل دولتی و سیاسی اشتغال نوززند.

ماده یکصدوپنجاه‌وهفتم

هرگاه بیش از یک‌ثلث اعضای مجلس نمایندگان، محاکمه رئیس یا عضو دیوان عالی را و بیش از یک ثلث اعضای شورای ایالتی، محاکمه رئیس یا عضو دادگاه عالی همان ایالت را بر اساس اتهام به جرم ناشی از اجرای وظیفه یا ارتکاب جنایت تقاضا نمایند و مجلس نمایندگان و شورای ایالتی این تقاضا را با اکثریت دوثلث کل اعضا تصویب کند، متهم از وظیفه تعلیق می‌شود و موضوع به دادگاه خاص فدرال که از طریق دیوان عالی تعیین می‌شود، محول میگردد.

تشکیل دادگاه خاص و طرزالعمل محاکمه، توسط قانون تنظیم میگردد.

ماده یکصدوپنجاه‌وهشتم

(۱) قضات فدرال به پیشنهاد دیوان عالی فدرال و منظوری رئیس جمهور و قضات ایالات به پیشنهاد دادگاه عالی ایالت و منظوری رئیس حکومت ایالتی تعیین می‌گردند.

(۲) تقرر، تبدل، ترفیع، مؤاخذه و پیشنهاد تقاعد قضات مطابق به احکام قانون از صلاحیت دیوان عالی و دادگاه عالی می‌باشد.

(۳) دیوان عالی و دادگاه‌های عالی به منظور تنظیم بهتر امور اجرایی و قضایی و تأمین اصلاحات لازم، آمریت عمومی اداری قوه قضائیه را تأسیس می‌نماید.

ماده یکصدوپنجاه‌ونهم

(۱) هرگاه قاضی به ارتکاب جنایت متهم شود، دیوان عالی مطابق به احکام قانون به حالت قاضی رسیدگی نموده، پس از استماع دفاع او، در صورتی که دیوان عالی اتهام را وارد بداند پیشنهاد عزلش را به رئیس جمهور تقدیم و با منظوری آن از طرف رئیس جمهور، قاضی متهم از وظیفه معزول و مطابق به احکام قانون مجازات می‌شود.

(۲) قاضی ایالت نیز از طرف دادگاه عالی ایالت مطابق با شیوه یداد شده محاکمه می‌شود.

ماده یکصدوشصتم

به منظور تطبیق احکام مندرج در مواد هفتادم و هفتادویکم این قانون اساسی و برای رسیدگی به شکایات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی از اداره دولتی و کارمندان اداره عامه به شمول وزارت‌ها، ادارات مستقل، مؤسسات و شرکتهای دولتی و شهرداری‌ها و همچنین شکایات قضات و کارمندان اداره و کلیه دعاوی فی‌مابین دولت و افراد، دادگاه‌های اداری در ساختار قوه قضائیه تشکیل می‌گردد. تشکیل و وظایف این دادگاه‌ها در قانون تنظیم می‌گردد.

اصول و قواعد عمومی قضا

ماده یکصدوشصت‌ویکم

صلاحیت قوه قضائیه شامل رسیدگی به تمام دعاویی است

که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی، به شمول دولت، به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه دادگاه مطابق به احکام این قانون اساسی اقامه شود.

ماده یکصدوشصت‌ودوم

(۱) هیچ قانونی نمی‌تواند در هیچ حالتی، قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضائیه به‌نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند.

(۲) این حکم مانع تشکیل دیوان عالی قانون اساسی، دادگاه خاص مندرج ماده یکصدوپنجاه‌وهفتم این قانون اساسی، دادگاه‌های اداری مندرج ماده یکصدوشصتم این قانون اساسی و دادگاه های عسکری در قضایای مربوط به آن نمی‌گردد.

تشکیل و صلاحیت این نوع دادگاه‌ها توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوشصت‌وسوم

(۱) در دادگاه‌های افغانستان، محاکمه به صورت علنی دایر می‌گردد و هرشخص حق دارد با رعایت احکام قانون در آن حضور یابد.

(۲) دادگاه می‌تواند در حالاتی که در قانون تصریح گردیده، یا سری بودن محاکمه ضروری تشخیص گردد، جلسات سری دایر کند ولی اعلام حکم باید به هر حال علنی باشد.

ماده یکصدوشصت‌وچهارم

دادگاه مکلف است اسباب و دلایل حکمی را که صادر می‌نماید، در فیصله ذکر کند.

ماده یکصدوشصت‌وپنجم

تمام فیصله‌های قطعی دادگاه‌ها لازم الاجرا است مگر در حالتی که در قانون، مشروط به منظوری رئیس جمهور شده باشد.

ماده یکصدوشصت‌وششم

(۱) دادگاه‌ها در قضایای مورد رسیدگی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق می‌کنند.

(۲) هرگاه برای قضیه‌ای از قضایای مورد رسیدگی، در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، دادگاه‌ها به پیروی از احکام فقهی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را حل‌وفصل می‌نمایند.

ماده یکصدوشصت‌وهفتم

(۱) محاکم برای پیروان مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب طرفین دعوا را مطابق به احکام قانون تطبیق می‌نمایند. (۲) در صورتی که طرفین دعوا پیرو یک مذهب نباشند، دادگاه‌ها در امور مدنی مطابق به احکام مذهب مدعی فیصله می‌نمایند.

ماده یکصدوشصت‌وهشتم

(۱) کشف جرایم، توسط پولیس و تحقیق جرایم و اقامه دعوا علیه متهم در دادگاه، از طرف دادستان مطابق به احکام قانون صورت می‌گیرد.

(۲) دادستانی دارای ماهیت عدلی و قضایی بوده و در اجراآت خود مستقل می‌باشد.

(۳) دادستان کل فدرال و دادستان‌های کل هر ایالت، واجد شرایط مندرج ماده یکصدوچهل‌و هشتم این قانون اساسی بوده و با پیشنهاد کمیسیون ملی تعیینات قضایی مندرج ماده یکصدوچهل‌وچهارم این قانون اساسی توسط رئیس جمهور برای مدت پنج سال تعیین می‌شوند.

(۴) تشکیل، صلاحیت، طرز تعیین دادستان‌ها و فعالیت دادستانی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

(۵) کشف و تحقیق جرایم وظیفوی منسوبین قوای مسلح، پولیس و موظفین امنیت ملی، توسط قانون خاص تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوشصت‌ونهم

اگر طرف دعوا زبانی را که محاکمه توسط آن صورت می‌گیرد، نداند، حق اطلاع از مواد و اسناد قضیه و صحبت در دادگاه به زبان مادری، توسط ترجمانی که از سوی دادگاه توظیف می‌شود، برایش تأمین می‌گردد.

❁ فصل ششم – دادگاه عالی قانون اساسی فدرال

ماده یکصدوهفتادم

(۱) دادگاه عالی قانون اساسی فدرال متشکل از ۹ عضو است که با پیشنهاد کمیسیون ملی تعیینات قضایی مندرج ماده یکصدوچهل‌وچهارم این قانون اساسی توسط رئیس جمهور برای یک دوره ده ساله تعیین می‌گردند.

(۲) اعضا یک تن را از میان خود به حیث رئیس دادگاه عالی قانون اساسی برای مدت دو سال تعیین می‌کند.

(۳) اعضای دادگاه عالی قانون اساسی تا تکمیل شدن دور ده ساله از وظایف شان عزل نمی‌شوند.

(۴) تشکیل و طرز فعالیت دادگاه عالی قانون اساسی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوهفتادویکم

عضو دادگاه عالی قانون اساسی، واجد شرایط مندرج ماده یکصدوچهل‌وهشتم و یک‌صدو چهل‌ونهم این قانون اساسی می‌باشد.

ماده یکصدوهفتادودوم

دادگاه عالی قانون اساسی فدرال دارای صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

۱- مراقبت از اجرای این قانون اساسی؛

۲- تفسیر این قانون اساسی و قوانین اساسی ایالت‌ها به درخواست حکومت فدرال یا حکومت یکی از ایالت‌ها و یا یک چهارم اعضای هر یک از دو مجلس شورای ملی یا شورای ایالت؛

۳- بررسی مطابقت قوانین اساسی ایالت‌ها با قانون اساسی فدرال؛

۴- بررسی مطابقت قانون فدرال یا قانون ایالتی با این قانون اساسی به درخواست حکومت فدرال یا حکومت یکی از ایالت‌ها و یا یک چهارم اعضای هر یک از دو مجلس شورای ملی یا شورای ایالت؛

۵- بررسی مطابقت قانون ایالتی با قانون اساسی آن ایالت یا با قوانین دیگر فدرال به درخواست حکومت فدرال یا حکومت یکی از ایالت‌ها و یا یک چهارم اعضای هر یک از دو مجلس شورای ملی یا شورای ایالت؛

۶- رسیدگی به اختلاف نظر بین دولت فدرال و ایالت‌ها و یا بین ایالت‌ها در مورد صلاحیت‌های ناشی از قانون اساسی؛

۷- رسیدگی نهایی به شکایات انتخاباتی در صورتی که به رسیدگی ابتدایی شکایات در کمیسیون مستقل انتخابات قناعت حاصل نشود؛ جزئیات این موضوع در قانون انتخابات تنظیم می‌گردد.

۸- سایر صلاحیت‌های مندرج در این قانون اساسی.

ماده یکصدوهفتادوسوم

۱) هرگاه یکی از دادگاه‌ها در اثنای رسیدگی به دعوا تشخیص دهد که حکم مندرج قانون مربوط به قضیه مورد نزاع، مغایر قانون اساسی است، دعوا را متوقف و موضوع را به دادگاه عالی قانون اساسی ارجاع می‌دارد.

این حکم در صورتی که یکی از طرفین دعوا چنین مغایرتی را ادعا و دادگاه آن را تأیید کند نیز تطبیق می‌گردد.

۲) کمیسیون حقوق بشر افغانستان و انجمن مستقل وکلای مدافع، هر کدام به طور جداگانه، در صورتی که حکم مندرج در قانون را با حقوق اساسی شهروندی مندرج این قانون اساسی مغایر تشخیص دهند، می‌توانند موضوع را به دادگاه عالی قانون اساسی ارجاع دهند.

ماده یکصدوهفتادوچهارم

اسناد تقنینی که از طرف دادگاه عالی قانون اساسی، مطابق به اجزای ۳ و ۴ و ۵ ماده یکصدوهفتادودوم و ماده یکصدوهفتادوسوم این قانون اساسی، مغایر تشخیص گردد، ملغی می‌باشد.

ماده یکصدوهفتادوپنجم

حکم دادگاه عالی قانون اساسی نهایی و غیر قابل تجدید نظر است.

ماده یکصدوهفتادوششم

حکم دادگاه عالی قانون اساسی بعد از نشر در جریده رسمی نافذ می‌باشد.

● فصل هفتم – تعدیل قانون اساسی

ماده یکصدوهفتادوهفتم

۱) مواد اول، دوم و سوم این قانون اساسی تعدیل نمی‌شوند.

۲) تعدیل حقوق اساسی شهروندان صرف به منظور بهبود حقوق آنان مجاز می‌باشد.

۳) تعدیل دیگر محتویات این قانون اساسی، نظر به تجارب و مقتضیات عصر، با پیشنهاد رئیس جمهور، نخست وزیر یا اکثریت اعضای شورای ملی فدرال و یا با در خواست شوراهای ایالتی بیش از نیمی از مجموع ایالات صورت می‌گیرد.

ماده یکصدوهفتادوهشتم

۱) به منظور اجرای پیشنهاد تعدیل، هیأتی با فرمان رئیس جمهور، مرکب از سه نفر توسط رئیس جمهور و سه نفر توسط شورای ملی فدرال و سه نفر توسط دادگاه عالی قانون اساسی فدرال انتخاب می‌شوند و طرح تعدیل را تهیه می‌کنند.

۲) برای تصویب تعدیل، مجمع ملی مندرج در ماده یکصدوهجدهم این قانون اساسی بر اساس فرمان رئیس جمهور دایر می‌گردد.

۳) مجمع ملی با اکثریت حداقل دوثلث کل اعضا، طرح تعدیل را به تصویب می‌رساند.

۴) هرگاه موضوع تعدیل، منافع یا اختیارات خاص یک یا چند ایالت را متأثر بسازد، برای تصویب تعدیل، علاوه بر تصویب مجمع ملی، موافقه جداگانه حداقل دو سوم شورای ایالت یا شوراهای ایالات مربوطه نیز لازم است.

۴) رئیس جمهور طرح تعدیل تصویب شده را در خلال یک هفته توشیح می‌کند. در صورت امتناع رئیس جمهور، طرح تعدیل بعد از سپری شدن ۱۵ روز از تاریخ تصویب، لازم الاجرا می‌گردد.

● فصل هشتم – دولت ایالتی

ماده یکصدوهفتادونهم

۱) نظام سیاسی هر ایالت، نظام جمهوری پارلمانی فدرال است.

۲) در رأس حکومت ایالتی، صدراعظم ایالتی قرار دارد.

۳) نحوه شکل گیری قوای سه‌گانه ایالتی، امور انتخابات و اعمال صلاحیت‌ها و اختیارات، به تأسی از احکام عمومی مندرج در این قانون اساسی و مطابق قانون اساسی ایالت تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوهشتادم

۱) قانون اساسی هر ایالت توسط کمیسیون اختصاصی تدوین می‌شود و تصویب و تعدیل آن با آرای موافق دوسوم شورای ایالتی همان ایالت انجام می‌شود.

۲) قانون اساسی ایالت، مطابق به حکم مندرج در ماده یکصدوهفتادودوم این قانون اساسی، بعد از تأیید دادگاه عالی قانون اساسی و با توشیح رئیس جمهور فدرال نافذ می‌گردد.

ماده یکصدوهشتادویکم

هر ایالت در جمهوری فدرال افغانستان مطابق قانون اساسی، دارای حدود معین جغرافیایی بوده و بر تمام قلمرو خویش دارای حاکمیت می‌باشد.

ماده یکصدوهشتادودوم

۱) مردم هر ایالت شعایر و مراسم دینی و مذهبی خود را مطابق با باورها و ارزش‌های دینی، مذهبی و فرهنگی رایج در آن ایالت برگزار می‌کنند.

۲) دولت ایالتی حق اقلیت‌های دینی و مذهبی را در برگزاری مراسم خاص‌شان تضمین می‌کند.

ماده یکصدوهشتادوسوم

هر ایالت می‌تواند در کنار زبان‌های رسمی کشور، زبان یا زبان‌های

دیگری را نیز به عنوان زبان رسمی خود انتخاب کند.

ماده یکصدوهشتادوچهارم

هر ایالت در پهلوی بیرق جمهوری فدرال افغانستان بنا بر خصوصیات ایالتی خویش دارای بیرق و نشان ایالتی نیز می‌باشد.

ماده یکصدوهشتادوپنجم

۱) هر ایالت در محدودهٔ حاکمیت خویش، دارای واحدهای اداری معین می‌باشد که جزئیات آن در قانون تنظیم می‌گردد.

۲) هر نوع تغییر و تعدیل در داخل واحدهای اداری ایالت با تصویب شورای ایالتی صورت می‌گیرد.

ماده یکصدوهشتادوششم

۱) برای تعیین حدود ایالات کمیسیون باصلاحیتی از طرف دولت جمهوری فدرال افغانستان تعیین می‌گردد.

۲) حدود معینه ایالات را شورای ملی فدرال تصویب می نماید.

۳) حدود ایالت بدون تصویب شورای ایالتی و تصویب شورای ملی فدرال تغییر نمی‌یابد.

● فصل نهم – اداره محلی

ماده یکصدوهشتادوهفتم

۱) واحد اداره محلی از نگاه تعداد، قلمرو، اجزا و تشکیلات آن، با رعایت تعداد نفوس، وضع اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی توسط قانون ایالتی تنظیم می‌گردد.

۲) طرز انتخاب شوراهای محلی، شوراهای شهری و شهرداری‌های مربوطه و وظایف و صلاحیت‌های آن‌ها در قانون جداگانه ایالتی تنظیم می‌گردد.

ماده یکصدوهشتادوهشتم

اهداف اداره محلی عبارت است از:

۱- برخوردار شدن جوامع محلی از حکمرانی دموکراتیک و پاسخ‌گو؛

۲- تضمین ارائه و تداوم خدمات برای جوامع محلی؛

۳- تحکیم توسعه اجتماعی و اقتصادی؛

۴- تأمین محیط زندگی امن، سالم و بهداشتی؛

۵- تشویق جوامع و سازمان‌های محلی در سهم‌گیری در امور حکومت محلی؛

۶- حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست؛

۷- تأمین عدالت اجتماعی و حمایت از اقشار آسیب پذیر.

● فصل دهم – حالت اضطرار

ماده یکصدوهشتادونهم

۱) هرگاه به علت جنگ، خطر جنگ، اغتشاش وخیم، آفات طبیعی و یا حالت مماثل، حفظ استقلال و حیات ملی از



مجرایی که در قانون اساسی تعیین شده، ناممکن گردد، حالت اضطرار از طرف رئیس جمهور در تمام یا بعضی از ایالات کشور اعلان می‌شود.

۲) هرگاه حالت اضطرار بیش از دو ماه دوام نماید، برای تمدید آن، موافقت شورای ملی فدرال شرط است.

ماده یکصدونودم

در حالت اضطرار رئیس جمهور می‌تواند به مشوره نخست وزیر، رؤسای شورای ملی فدرال، دیوان عالی فدرال و دادگاه عالی قانون اساسی، همه یا بعضی از صلاحیت‌های شورای ملی فدرال را به حکومت انتقال دهد.

ماده یکصدونودویکم

درحالت اضطرار، رئیس جمهور می‌تواند بعد از تأیید نخست وزیر و رؤسای شورای ملی فدرال، دیوان عالی فدرال و دادگاه عالی قانون اساسی، تنفیذ برخی از احکام قانون اساسی را به تعلیق آورد.

ماده یکصدونودودوم

در حالت اضطرار، قانون اساسی تعدیل نمی‌شود.

ماده یکصدونودوسوم

۱) هرگاه دوره کاری حکومت و یا دوره تقنینیه شورای ملی در حالت اضطرار ختم شود، برگزاری انتخابات جدید به تأخیر افتاده و مدت خدمت حکومت و اعضای شورای ملی تا چهار ماه تمدید می‌شود.

۲) هرگاه حالت اضطرار بیش از چهار ماه دوام نماید، مجمع ملی مندرج در ماده یکصدوهجدهم این قانون اساسی و اعضای دیوان عالی فدرال و دادگاه عالی قانون اساسی از طرف رئیس جمهور به منظور اتخاذ تصمیم در این مورد دعوت می‌شوند.

۳) بعد از ختم حالت اضطرار، در خلال مدت دو ماه، انتخابات برگزار می‌گردد.

ماده یکصدونودوچهارم

در ختم حالت اضطرار، اقداماتی که بر اساس مواد یکصد ونودم و یکصدونودویکم این قانون اساسی به عمل آمده، بلافاصله از اعتبار ساقط میگردند.

● فصل یازدهم – احکام متفرقه

ماده یکصدونودوپنجم

رئیس جمهور، معاونین رئیس جمهور، نخست وزیر، معاونین نخست وزیر، وزیران، اعضای شورای ملی فدرال و شوراهای ایالتی، صدراعظم و وزرای ایالتی، رئیس و اعضای دیوان عالی فدرال، دادستان کل، اعضای دادگاه‌های عالی ایالات، دادستان کل هر ایالت، اعضای دادگاه عالی قانون اساسی، رؤسای بانک مرکزی و امنیت ملی و شهردارها در مدت تصدی وظیفه، نمی‌توانند هیچ معامله انتفاعی را با دولت انجام دهند و هرگاه معامله انتفاعی قبل از تصدی وظیفه منعقد شده باشد، در صورتی که بیش از یک سال دیگر بعد از تصدی وظیفه ادامه می‌یابد، بعد از ختم یکسال دیگر، تسویه‌حساب شده و فسخ می‌گردد.

ماده یکصدونودوششم

نخست وزیر، معاونین نخست وزیر، وزیران، صدراعظم و وزیران ایالتی، رؤسا و اعضای شورای ملی فدرال، شوراهای ایالتی و دادگاه‌های عالی، دادستان‌های کل و قضات نمی‌توانند در مدت تصدی وظیفه به مشاغل دیگری –به استثنای عضویت در کدر علمی تحصیلات عالی- اشتغال ورزند.

ماده یکصدونودوهفتم

قضات، دادستان‌ها، صاحب‌منصبان قوای مسلح و پولیس و منسوبین امنیت ملی، رئیس و اعضای کمیسیون مستقل ملی انتخابات، در مدت تصدی وظیفه نمی‌توانند در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند.

ماده یکصدونودوهشتم

دارایی رئیس جمهور، معاونین رئیس جمهور، نخست وزیر، معاونین نخست وزیر، وزیران، صدراعظم و وزیران ایالت‌ها، اعضای شورای ملی فدرال، شوراهای ایالات، دیوان عالی فدرال و دادگاه‌های عالی ایالات و دادستان‌های کل، قبل و بعد

از دوره خدمت، توسط ارگانی که در قانون تعیین می‌گردد، ثبت، رسیدگی و نشر می‌شود.

ماده یکصدونودونهم

برای رؤسا و اعضای شورای ملی فدرال، دیوان عالی، دادگاه‌های عالی، قضات، دادستان‌های کل، دادگاه عالی قانون اساسی و رؤسای کمیسیون‌ها و ادارات مستقل، مطابق با احکام قانون معاش مناسب تعیین می‌گردد.

● فصل دوازدهم

احکام انتقالی

ماده دوصدم

به منظور حل صلح‌آمیز بحران دامن‌دار افغانستان، پس از گفتگوی مؤثر و معنادار بین نمایندگان اقوام و احزاب سیاسی کشور و با امضای توافقنامه بین آنان زیر نظر سازمان ملل متحد، دولت انتقالی برای مدت دو سال تشکیل می‌شود.

ماده دوصدویکم

دولت انتقالی وظایف ذیل را به عهده دارد:

۱- تشکیل کمیسیون ملی تسوید قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان و تشکیل مجلس مؤسسان برای تصویب آن؛

۲- ایجاد کمیسیون ملی برای فراهم کردن زمینه تطبیق نظام فدرال در افغانستان؛

۳- تشکیل کمیسیون مستقل ملی انتخابات؛

۴- تدوین و تصویب قانون انتخابات؛

۵- برگزاری انتخابات پارلمانی برای ایجاد شورای ملی فدرال و شوراهای ایالتی؛

۶- تعیین کمیسیون خاص برای بازسازی و تنظیم نهادها و امور نظامی و امنیتی؛

۷- اتخاذ تدابیر لازم جهت آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی.

ماده دوصدودوم

۱) مجلس مؤسسان مندرج ماده دوصدویکم این قانون اساسی، مرکب از نمایندگانی است که به طور مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌گردند.

۲) مجلس مؤسسان مطابق با طرزالعمل خاص و با فرمان رئیس دولت انتقالی تشکیل می‌گردد.

۳) در تصویب قانون اساسی، موافقه دو سوم آرای اعضای مجلس مؤسسان لازم است.

۴) با تصویب قانون اساسی فدرال وظیفه مجلس مؤسسان خاتمه می‌یابد.

ماده دوصدوسوم

قبل از برگزاری اولین انتخابات، سرشماری عمومی جمعیت افغانستان توسط دولت انتقالی صورت می‌گیرد و پس از آن هر ده سال یکبار انجام می‌شود و تعداد دقیق جمعیت هر ایالت و هر ولایت به‌طور مجزا معین می‌گردد.

ماده دوصدوچهارم

اولین شورای ملی فدرال، سی روز بعد از اعلام نتایج انتخابات، مطابق با احکام این قانون اساسی به کار آغاز می‌کند.

ماده دوصدوپنجم

صلاحیت‌های قانونگذاری شورای ملی مندرج در این قانون اساسی تا زمان تأسیس این شورا به حکومت تفویض می‌شود و دیوان عالی موقت به فرمان رئیس دولت انتقالی تشکیل می‌گردد.

ماده دوصدوششم

۱) شورای ملی فدرال، وظایف و صلاحیت‌های خود را به‌مجرد تأسیس، مطابق با احکام این قانون اساسی، اعمال می‌کند.

۲) بعد از تأسیس و آغاز به کار شورای ملی؛ حکومت، دیوان عالی و سایر نهادهای مندرج در این قانون اساسی مطابق با احکام قانون اساسی تشکیل می‌گردند.

۳) رئیس دولت انتقالی و ارگان‌های اجرایی و قضایی تا زمانی که رئیس جمهور و حکومت جدید و دیوان عالی جدید به کار آغاز کنند، اجرای وظیفه می‌نمایند.

۴) فرمان‌های تقنینی که از آغاز دوره انتقالی به بعد نافذ گردیده است، به اولین جلسه شورای ملی فدرال ارجاع می‌گردند.

این فرمان‌ها تا زمانی که از طرف شورای ملی فدرال لغو نگردیده باشند، نافذ می‌باشند.

ماده دوصدوهفتم

این قانون اساسی از تاریخ تصویب مجلس مؤسسان نافذ و از طرف رئیس دولت انتقالی افغانستان توشیح و اعلام می‌گردد. با انفاذ این قانون اساسی، قوانین و فرمان‌های تقنینی مغایر احکام آن، ملغی می‌باشند.

پایان

۸ حمل ۱۴۰۴ برابر ۲۸ مارچ ۲۰۲۵

گزارش از مراسم رونمایی پیش نویس

قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان

حمل ۱۴۰۴ برابر با مارچ ۲۰۲۵

فدرالیسم، دارای دانش و مطالعات و تحقیقات وسیع هستند. « رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان هم‌چنین در باره پیش‌شرط‌های تحقق فدرالیسم در افغانستان گفت که فدرالیسم با تمام مزایایی که دارد به تنهایی نمی‌تواند مرهم زخم‌های تاریخی افغانستان باشد. وی افزود: «مدارا، رواداری، تساهل و هم‌پذیری و نفی نفرت و تبعیض و به رسمیت شناختن تنوع و تکرر، اولین پیش‌شرط و بلکه زیربنای موفقیت فدرالیسم است. استاد شهید مزاری که برای مشکلات قومی افغانستان، فدرالیسم را به عنوان یک راه حل مطرح کرده بود، در عین حال گفته بود که در افغانستان دشمنی بین اقوام یک فاجعه است.»

در ادامه برنامه برنامه پرسش و پاسخ با حضور داکتر عباس بصیر، داکتر همت فاریابی و کلیم الله همسخن از اعضای مجمع فدرال خوهان برگزار شد که افراد یادشده به برخی از سوالات پاسخ گفتند. صورت گرفت.

متن سخنرانی در مراسم رونمایی و نشر مسوده قانون اساسی فدرال افغانستان

روند تدوین و ویژگی‌های پیش نویس

(۳۱ حمل ۱۴۰۴ خورشیدی)



از سوی دیگر، برخی از اعضای هیئت رئیسه فدرال افغانستان، از جمله داکتر پدram هم‌چنین بیان داشت، این که در باره نام کشور و یا نام ایالات در مسوده سخن گفته نشده است به این دلیل بوده است که تمام این موضوعات مربوط به مردم افغانستان است و خود مردم باید در یک روند دموکراتیک در باره نام ولایات و نمادهایی چون پرچم تصمیم بگیرند و در سیستم فدرالیسم هیچ چیزی تابو نیست.

استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این مراسم گفت که در این مسوده دو دو سطح ملی و بین المللی پیش‌زمینه‌های مطالعاتی در نظر گرفته شده است.

وی افزود که در بعد داخلی تحلیل و ارزیابی نظام‌های سیاسی گذشته و ریشه‌یابی عوامل اصلی بحران‌ها و گسست‌های متداوم و هم‌چنین مطالعه قوانین اساسی گذشته کشور و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن‌ها و هم‌چنین در عرصه بین المللی تجربه کشورهای دارای نظام فدرالی به خصوص کشورهایی که مشابهت‌های زیاد به خصوص از نظر تعدد اقوام و فرهنگ با افغانستان دارند مورد بررسی قرار گرفته است.

استاد دانش اظهار داشت که با مطالعاتی که صورت گرفت ما به این نتیجه رسیدیم که ریشه اصلی بحران و گسست‌های متداوم نظام‌های سیاسی در افغانستان، تمرکز بیش از قدرت و مناسبات ناعادلانه بین ولایات و مناطق از یکسو و تأمین نشدن عدالت اجتماعی و حقوق شهروندان از سوی دیگر است.

وی هم‌چنین گفت که در پی این مطالعات ما نظام فدرالی برای افغانستان مناسب‌ترین نظام سیاسی تشخیص دادیم و لذا شروع کردیم به تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان.

استاد دانش سپس به دلیل اصلی تدوین مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان پرداخت و گفت که این ما در دو مرحله مهم از تاریخ سیاسی کشور، یکی در زمان پیروزی مجاهدین و دیگری در زمان کنفرانس بن مرتکب اشتباه سیاسی شدیم که یک طرح سیاسی منظم و سنجیده شده

خواهند شد و این قانون زمانی نهایی خواهد شد که یک پارلمان با نمایندگان واقعی تمام مردم افغانستان آن را در یک روند دموکراتیک نهایی کنند.

داکتر پدram هم‌چنین بیان داشت، این که در باره نام کشور و یا نام ایالات در مسوده سخن گفته نشده است به این دلیل بوده است که تمام این موضوعات مربوط به مردم افغانستان است و خود مردم باید در یک روند دموکراتیک در باره نام ولایات و نمادهایی چون پرچم تصمیم بگیرند و در سیستم فدرالیسم هیچ چیزی تابو نیست.

استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این مراسم گفت که در این مسوده دو دو سطح ملی و بین المللی پیش‌زمینه‌های مطالعاتی در نظر گرفته شده است.

وی افزود که در بعد داخلی تحلیل و ارزیابی نظام‌های سیاسی گذشته و ریشه‌یابی عوامل اصلی بحران‌ها و گسست‌های متداوم و هم‌چنین مطالعه قوانین اساسی گذشته کشور و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن‌ها و هم‌چنین در عرصه بین المللی تجربه کشورهای دارای نظام فدرالی به خصوص کشورهایی که مشابهت‌های زیاد به خصوص از نظر تعدد اقوام و فرهنگ با افغانستان دارند مورد بررسی قرار گرفته است.

استاد دانش اظهار داشت که با مطالعاتی که صورت گرفت ما به این نتیجه رسیدیم که ریشه اصلی بحران و گسست‌های متداوم نظام‌های سیاسی در افغانستان، تمرکز بیش از قدرت و مناسبات ناعادلانه بین ولایات و مناطق از یکسو و تأمین نشدن عدالت اجتماعی و حقوق شهروندان از سوی دیگر است.

وی هم‌چنین گفت که در پی این مطالعات ما نظام فدرالی برای افغانستان مناسب‌ترین نظام سیاسی تشخیص دادیم و لذا شروع کردیم به تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان.

استاد دانش سپس به دلیل اصلی تدوین مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان پرداخت و گفت که این ما در دو مرحله مهم از تاریخ سیاسی کشور، یکی در زمان پیروزی مجاهدین و دیگری در زمان کنفرانس بن مرتکب اشتباه سیاسی شدیم که یک طرح سیاسی منظم و سنجیده شده

خواهند شد و این قانون زمانی نهایی خواهد شد که یک پارلمان با نمایندگان واقعی تمام مردم افغانستان آن را در یک روند دموکراتیک نهایی کنند.

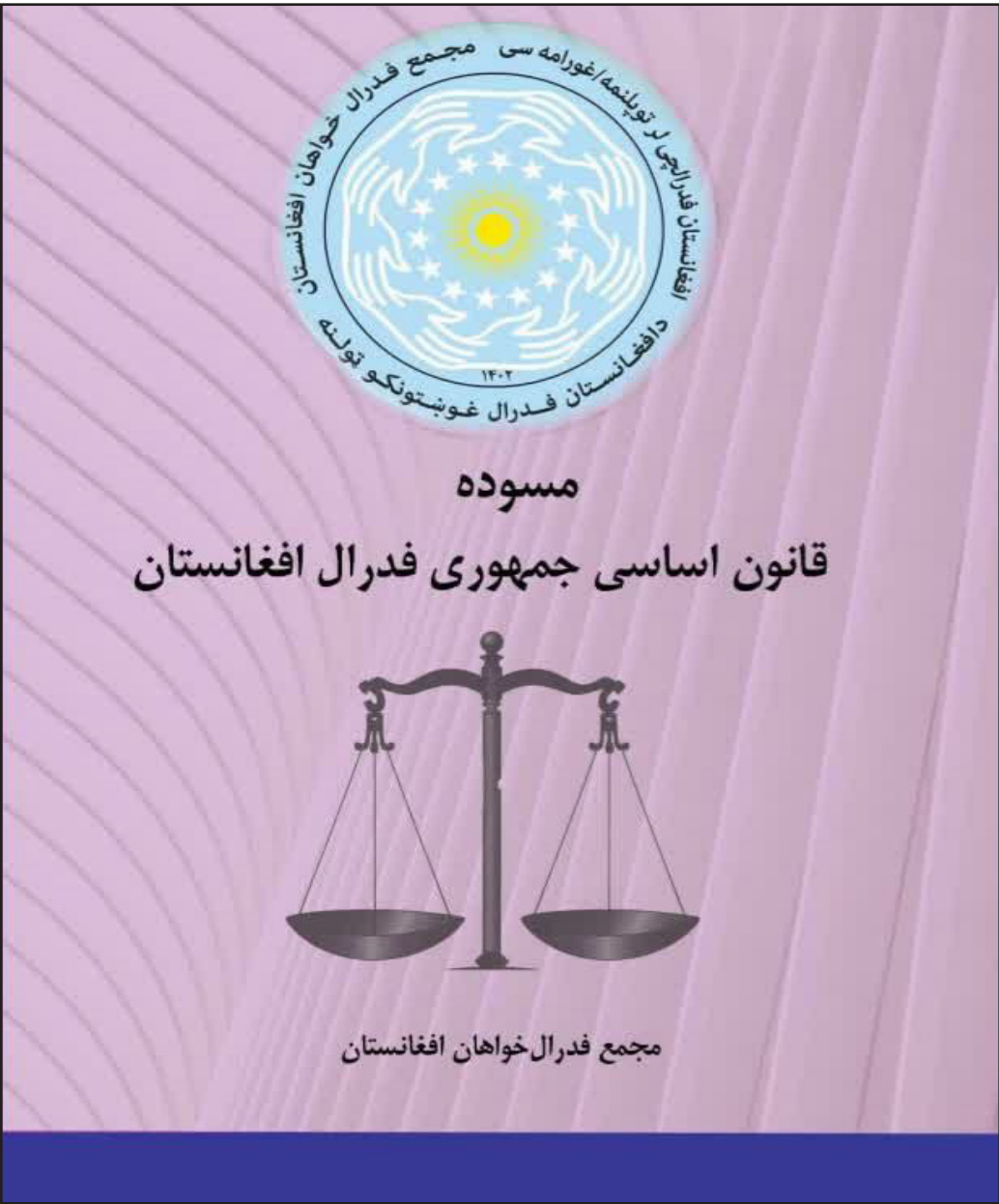
داکتر پدram هم‌چنین بیان داشت، این که در باره نام کشور و یا نام ایالات در مسوده سخن گفته نشده است به این دلیل بوده است که تمام این موضوعات مربوط به مردم افغانستان است و خود مردم باید در یک روند دموکراتیک در باره نام ولایات و نمادهایی چون پرچم تصمیم بگیرند و در سیستم فدرالیسم هیچ چیزی تابو نیست.

استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این مراسم گفت که در این مسوده دو دو سطح ملی و بین المللی پیش‌زمینه‌های مطالعاتی در نظر گرفته شده است.

وی افزود که در بعد داخلی تحلیل و ارزیابی نظام‌های سیاسی گذشته و ریشه‌یابی عوامل اصلی بحران‌ها و گسست‌های متداوم و هم‌چنین مطالعه قوانین اساسی گذشته کشور و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن‌ها.

دوم- در بعد بین‌المللی مطالعه تجربیات جهان معاصر در مورد نظام فدرالی و این که این نظام در دنیا مخصوصا در کشورهای مشابه افغانستان از نگاه ترکیب چند قومی و چند فرهنگی، چه موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی داشته و متخصصان و کارشناسان امور فدرالیسم برای حل مشکلات این نوع کشورها چه پیشنهادهاتی ارائه کرده‌اند؟

ما بعد از مطالعه دقیق و بحث و گفتگوهای وسیع در این دو عرصه داخلی و بین‌المللی، به این نتیجه رسیدیم که یکی از عوامل اصلی گسست‌ها، فروپاشی‌ها و بی‌ثباتی‌ها که روند طبیعی ملت-دولت‌سازی را نیز مخدوش ساخته و کشور را برای همیشه با بحران مشروعیت مواجه ساخته است، حاکمیت نظام متمرکز و مناسبات غیرعادلانه بین مرکز و ولایات از یکسو و تأمین نشدن حقوق عادلانه اقوام و گروه‌های مختلف فرهنگی و زبانی



مراسم رونمایی از مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در تاریخ ۳۱ حمل ۱۴۰۴ برابر با ۲۰ اپریل ۲۰۲۵ از سوی مجمع فدرال خوهان از طریق پلتفرم زوم برگزار شد. داکتر فدامحمد پیکان رییس دوره ای مجمع فدرال خوهان در این مراسم اظهار داشت که تجربه‌های شکست روندهای گذشته نشان می‌دهد که نظام متمرکز دیگر پاسخگوی نیازهای کشور ما نیست و افغانستان امروز نیاز به یک نظام فدرالی با مشارکت مردمی و توسعه متوازن دارد.

وی افزود که امروز فرصتی فراهم شده است که افغانستان با اخذ درس از تجربه دیگر کشورهای جهان گام به سوی حل اساسی بحران دوامدار کشور بر دارد و زمینه یک نظام فراگیر فدرالی را فراهم کند.

داکتر پیکان اظهار داشت که اکنون بیش از نصف جهان از طریق سیستم فدرالی اداره می‌شوند و این سیستم سیاسی توانسته است به خصوص در کشورهای چندقومی یک راه حل دایمی و اساسی باشد.

وی تأکید کرد که ما خوهان برابری در سراسر افغانستان هستیم و روزی فرا خواهد رسید که فرزندان آگاه افغانستان همزیستی مسالمت‌آمیز را آغاز کنند و بیاییم از تلخی‌های گذشته درس بیاموزیم و برای نسل آینده معمار فصل روشن و پویا باشیم.

در این مراسم هم‌چنین داکتر لطیف پدram رهبر حزب کنگره ملی افغانستان در باره اهمیت سیاسی فدرالیسم در افغانستان اظهار داشت که تنوع و تکرر قومی و زبانی و فرهنگی در افغانستان از مهم‌ترین دلایل این مسوده بوده است و ما تلاش کرده ایم تا مطابق ضرورت و نیازهای اساسی مردم افغانستان این پیش نویس را تهیه کنیم.

وی افزود که جامعه متکثر افغانستان بجز از طریق فدرالیسم با دیگر سیستم‌ها نمی‌تواند به ثبات برسد و تمام نظام‌ها و سیستم‌ها قبلا تجربه شده اند که ما با تمام نظام‌های سیاسی گذشته همواره دچار انقطاع سیاسی بوده ایم.

داکتر پدram هم‌چنین در باره دلیل تدوین این سند گفت که قبلا جریان‌ها و احزاب سیاسی مختلف در مورد فدرالیسم نظرات و دیدگاه‌های خاص خویش را داشتند که گاهی سبب سوء تفاهم می‌شد و هم‌چنین همواره پرسش می‌شد که شما یک سند مکتوب ندارید، به همین خاطر ما اقدام به یک سند رسمی و مکتوب کردیم که از این وضعیت عبور کنیم.

وی تأکید کرد که این متن فقط یک پیش نویس است و هرگز نهایی نیست و در آینده نیز تمام نظرات و دیدگاه‌ها لحاظ

خواهند شد و این قانون زمانی نهایی خواهد شد که یک پارلمان با نمایندگان واقعی تمام مردم افغانستان آن را در یک روند دموکراتیک نهایی کنند.

داکتر پدram هم‌چنین بیان داشت، این که در باره نام کشور و یا نام ایالات در مسوده سخن گفته نشده است به این دلیل بوده است که تمام این موضوعات مربوط به مردم افغانستان است و خود مردم باید در یک روند دموکراتیک در باره نام ولایات و نمادهایی چون پرچم تصمیم بگیرند و در سیستم فدرالیسم هیچ چیزی تابو نیست.

استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این مراسم گفت که در این مسوده دو دو سطح ملی و بین المللی پیش‌زمینه‌های مطالعاتی در نظر گرفته شده است.

وی افزود که در بعد داخلی تحلیل و ارزیابی نظام‌های سیاسی گذشته و ریشه‌یابی عوامل اصلی بحران‌ها و گسست‌های متداوم و هم‌چنین مطالعه قوانین اساسی گذشته کشور و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن‌ها و هم‌چنین در عرصه بین المللی تجربه کشورهای دارای نظام فدرالی به خصوص کشورهایی که مشابهت‌های زیاد به خصوص از نظر تعدد اقوام و فرهنگ با افغانستان دارند مورد بررسی قرار گرفته است.

استاد دانش اظهار داشت که با مطالعاتی که صورت گرفت ما به این نتیجه رسیدیم که ریشه اصلی بحران و گسست‌های متداوم نظام‌های سیاسی در افغانستان، تمرکز بیش از قدرت و مناسبات ناعادلانه بین ولایات و مناطق از یکسو و تأمین نشدن عدالت اجتماعی و حقوق شهروندان از سوی دیگر است.

وی هم‌چنین گفت که در پی این مطالعات ما نظام فدرالی برای افغانستان مناسب‌ترین نظام سیاسی تشخیص دادیم و لذا شروع کردیم به تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان.

استاد دانش سپس به دلیل اصلی تدوین مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان پرداخت و گفت که این ما در دو مرحله مهم از تاریخ سیاسی کشور، یکی در زمان پیروزی مجاهدین و دیگری در زمان کنفرانس بن مرتکب اشتباه سیاسی شدیم که یک طرح سیاسی منظم و سنجیده شده

خواهند شد و این قانون زمانی نهایی خواهد شد که یک پارلمان با نمایندگان واقعی تمام مردم افغانستان آن را در یک روند دموکراتیک نهایی کنند.

داکتر پدram هم‌چنین بیان داشت، این که در باره نام کشور و یا نام ایالات در مسوده سخن گفته نشده است به این دلیل بوده است که تمام این موضوعات مربوط به مردم افغانستان است و خود مردم باید در یک روند دموکراتیک در باره نام ولایات و نمادهایی چون پرچم تصمیم بگیرند و در سیستم فدرالیسم هیچ چیزی تابو نیست.

استاد سرور دانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان و رئیس کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این مراسم گفت که در این مسوده دو دو سطح ملی و بین المللی پیش‌زمینه‌های مطالعاتی در نظر گرفته شده است.

وی افزود که در بعد داخلی تحلیل و ارزیابی نظام‌های سیاسی گذشته و ریشه‌یابی عوامل اصلی بحران‌ها و گسست‌های متداوم و هم‌چنین مطالعه قوانین اساسی گذشته کشور و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن‌ها.

دوم- در بعد بین‌المللی مطالعه تجربیات جهان معاصر در مورد نظام فدرالی و این که این نظام در دنیا مخصوصا در کشورهای مشابه افغانستان از نگاه ترکیب چند قومی و چند فرهنگی، چه موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی داشته و متخصصان و کارشناسان امور فدرالیسم برای حل مشکلات این نوع کشورها چه پیشنهادهاتی ارائه کرده‌اند؟

ما بعد از مطالعه دقیق و بحث و گفتگوهای وسیع در این دو عرصه داخلی و بین‌المللی، به این نتیجه رسیدیم که یکی از عوامل اصلی گسست‌ها، فروپاشی‌ها و بی‌ثباتی‌ها که روند طبیعی ملت-دولت‌سازی را نیز مخدوش ساخته و کشور را برای همیشه با بحران مشروعیت مواجه ساخته است، حاکمیت نظام متمرکز و مناسبات غیرعادلانه بین مرکز و ولایات از یکسو و تأمین نشدن حقوق عادلانه اقوام و گروه‌های مختلف فرهنگی و زبانی

خلاصه ساخت و به این بسنده کرد که ما فدرالیست هستیم و فدرالیسم می‌خواهیم. این نظام ابعاد مختلف سیاسی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و اداری دارد و باید در قالب یک سند جامع مدون و مکتوب قانون اساسی با ذکر جزئیات ارائه شود تا در معرض دید و ارزیابی و قضاوت همگان قرار گیرد. ما از همه احزاب سیاسی و حلقات فکری دیگر هم تقاضا داریم که اگر برای حل بحران افغانستان، طرح دیگری و ساختار سیاسی دیگری دارند، در قالب یک سند مکتوب و مدون ارائه کنند تا همه مردم بتوانند از نزدیک همه جزئیات آن را بخوانند و ارزیابی کنند.

این طرح، یک مقاله یا یک کتاب و یا یک تحلیل سیاسی نیست. این یک سند جامع حقوقی در باره یکی از سرنوشت‌سازترین مسایل حیات اجتماعی افغانستان یعنی طرح نظام سیاسی و اداری آینده کشور است. شما می‌دانید که امروز مهم‌ترین موضوعی که یکبار دیگر در همه حلقات سیاسی و در همه کنفرانس‌ها و نشست‌های مربوط به بحران افغانستان به عنوان مبرم‌ترین موضوع روز مطرح می‌شود، موضوع نظام سیاسی آینده کشور است. این قانون اساسی نظام سیاسی مطلوب و دل‌خواه مردم افغانستان را به تفصیل، تبیین و تنظیم کرده است.

ممکن است کسانی بگویند که اولویت اصلی امروز ما آزادسازی کشور است و شما اول باید کشور را از چنگال دیو استبداد و انحصار آزاد کنید بعد در باره نظام سیاسی بحث کنید و قانون اساسی بنویسید. اما این برداشت نادرست است. ما در دو مرحله مهم تاریخی دیگر نیز همین اشتباه را مرتکب شدیم و نتیجه همان اشتباهات، ویرانی کشور و تداوم جنگ و خشونت بود. اول در دوره جهاد، سران مجاهدین و احزاب جهادی در باره نظام سیاسی کشور نه آمادگی داشتند و نه طرحی آماده ساخته بودند، با همین تصور اشتباه که اول باید افغانستان آزاد شود، بعد ما حکومت و نظام می‌سازیم، اما دیده شد که با پیروزی جهاد و آزاد شدن کشور، اولین عامل بحران، فقدان طرح روشن برای حکومت‌داری، نظام سیاسی و قانون اساسی مورد قبول مردم افغانستان بود که خود باعث تداوم جنگ تا ده سال دیگر شد.

در مرحله دوم، بعد از آن یک دهه جنگ و با سقوط طالبان و برگزار شدن کنفرانس بن باهم یکبار دیگر این اشتباه تکرار شد که بدون تعمق در باره نظام سیاسی، موافقتنامه‌ای امضا شد که بر اساس آن بدون در نظر گرفتن سازوکار خاص برای حل مناسبات قومی، یک نظام متمرکز به صورت دولت موقت شش ماهه و دولت انتقالی دو ساله و نظام جمهوریت شکل گرفت و در زمان تدوین قانون اساسی دوره جمهوریت نیز همین منطق حاکم بود که بگذارید نظام متمرکز داشته باشیم تا در کشور امنیت و ثبات حاکم شود. با این منطق، عدالت قربانی ثبات شد و در نتیجه نه ثبات تأمین گردید و نه عدالت و نه به صلح دائمی دست یافتیم.

امروز نباید آن اشتباهات یکبار دیگر تکرار شود. باید از همین آغاز و هم‌زمان با بحث در مورد حل بحران جاری، در مورد نظام سیاسی آینده کشور نیز گفتگو شود و طرح قانون اساسی تدوین گردد و ما در مجمع فدرال خواهان بر اساس همین ضرورت اقدام به تدوین این قانون کرده‌ایم.

این طرح توسط جمعی از کارشناسان و متخصصین صاحب نظر در امور حقوقی، سیاسی، تاریخی و اداری در کمیته ویژه تدوین قانون اساسی تدوین شده و به تأیید هیأت رهبری مجمع که متشکل از جمعی از نخبگان، روشنفکران و سیاستمداران است رسیده است و در مجموع در طی ده ماه کار فشرده، در بیش از پنجاه جلسه عمومی رسمی مورد بحث قرار گرفته است و از طرف دیگر اکثریت کسانی که در تدوین یا ارزیابی آن دخیل بوده‌اند دارای سند دکترا یا ماستری بوده‌اند و همچنین ده‌ها سال تجربه مبارزات سیاسی و فعالیت دولتی و غیر دولتی داشته‌اند و در عرصه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اداری، تاریخی، جغرافیایی، قانون‌گذاری و مخصوصا در زمینه فدرالیسم، دارای دانش و مطالعات و تحقیقات وسیع هستند.

این روزها برخی مطرح کرده‌اند که این مسوده با کدام مشروعیت تدوین شده و تدوین‌کنندگان آن با چه حقی به این کار اقدام کرده‌اند و یا این که آنان تا چه حد در حقوق اساسی تخصص داشته‌اند؟ در پاسخ باید بگویم که امروز که نظام سیاسی کشور با چالش و بلکه با یک نوع گسست و انقطاع و فروپاشی مواجه شده است، ارائه یک طرح سیاسی و حقوقی نیاز به مشروعیت ویژه و یا تأیید کدام مرجع و نهاد خاصی سیاسی یا آکادمیک داخلی یا خارجی ندارد. هر حزب و جریان سیاسی و فکری و بلکه هر اندیشمند صاحب نظر نه تنها حق دارد، بلکه به نظرم وظیفه و مسئولیت دارد که طرح و نظر پیشنهادی خود برای حل بحران را ارائه کند. مجمع فدرال خواهان که یک نهاد مستقل سیاسی و فکری بوده و به هیچ قدرت و منبع داخلی یا خارجی وابسته نیست، بر اساس احساس مسئولیت، اقدام به این کار کرده و برای حل مشکل

کشور طرحی را که هم خود به آن باور داشته و هم آن را به عنوان آرزوی میلیون‌ها انسان هموطن خود، برای رسیدن به صلح و عدالت و ثبات، لازم و مؤثر می‌دانسته، بعد از ده ماه بحث و گفتگو ارائه کرده است و برای ارائه طرح و نظر خود نیاز به کسب مشروعیت از هیچ شخص یا نهاد یا مقام یا کشور دیگری نداشته است. ما نه احساساتی عمل کرده‌ایم و نه ناآگاهانه و بدون دقت. ما در برخی از مواد و گاهی در مورد یک واژه ساعت‌ها و بلکه روزها بحث کرده‌ایم و گاهی برای یک ماده یا یک جمله، بیش از ده طرح تهیه شده و مورد بحث قرار گرفته تا بالاخره توافق حاصل شده است. ما در برخی از مواد حتی نظر نهایی خود را هم هنوز مطرح نساخته‌ایم و به مرحله بعد از نظرخواهی از مردم و صاحب نظران موکول کرده‌ایم چون تا کنون تنها یک مرحله از کار تدوین را انجام داده‌ایم و مراحل دیگری را هم پیش رو داریم. ما هیچگاه به این پندار نیستیم که این طرح قانون یک طرح بی‌بدیل و غیرقابل نقد است. آنچه برای ما مهم است ترویج و تبیین اندیشه فدرالیسم و ارائه یک ساختار جامع حقوقی نظام فدرالی افغانستان برای بحث و گفتگو در سطح ملی و بین المللی است.

در این پیش‌نویس در کنار مطالعات و تجربیات شخصی، از قوانین اساسی قبلی افغانستان مخصوصا قانون اساسی دوره جمهوریت استفاده زیادی صورت گرفته است، به این دلیل که همه قوانین مخصوصا قوانین اساسی هر کشوری به عنوان یک ساختار حقوقی، دارای یک پیشینه تاریخی بوده و برای اذهان عمومی آشنا است و فهم و تفسیر محتوای آن آسان‌تر است. از این رو تا جایی که از نگاه محتوا با اهداف مجمع فدرال خواهان، نیازها و مقتضیات کنونی سازگار باشد، باید از محتوا، ادبیات، اصطلاحات و قواعد پذیرفته شده حقوقی آن استفاده شود. این که برخی بر ما خرده گرفته که چرا از قوانین اساسی قبلی استفاده شده است، به نظرم این نه تنها هیچ عیبی ندارد بلکه یک ضرورت است. این رویه در تمام کشورها برای حفظ تسلسل و تداوم سنت حقوقی وجود دارد و هیچ ایراد حقوقی یا سیاسی ندارد و ما در قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان تا حد بیش از ۵۰ در صد از قوانین اساسی قبلی افغانستان استفاده کرده بودیم. آنچه از قوانین اساسی گذشته افغانستان مورد قبول ما نبوده و نیست، ساختار نظام سیاسی و اداری متمرکز آن بوده است که از این جهت طرح ما با قوانین اساسی گذشته کشور تفاوت ماهوی دارد. در این طرح قانون، نظام تک‌ساخت و بسیط متمرکز که هسته و بنیاد قوانین قبلی را تشکیل می‌داد، از اساس ویران شده و به جای آن شالوده یک نظام کاملا نو و مبتنی بر نظام جمهوری فدرال پارلمانی پیشنهاد شده است. اما این تفاوت ماهوی بدان معنی نیست که در قوانین اساسی قبلی هیچ نقطه یا نقاط مثبتی وجود نداشته باشد بلکه کاملا بر عکس، برخی از قوانین اساسی گذشته مخصوصا قانون اساسی ۱۳۴۳ و قانون اساسی ۱۳۸۲ حاوی نکات بسیار برجسته‌ای بودند که برای همیشه قابل استفاده است. از این رو ما گاهی از یک یا چند ماده قوانین اساسی گذشته افغانستان استفاده کرده‌ایم اما آن را از نو مورد بحث دقیق قرار داده‌ایم و اگر معایب و نواقصی داشته آن را تعدیل و تصحیح کرده و در قالب یک ماده جدید تنظیم کرده‌ایم.

در این پیش نویس قانون اساسی فدرال، از قوانین اساسی اکثر کشورهای فدرال نیز الهام گرفته شده است. اما این کاپی از هیچ کشوری نیست نه از آمریکا، نه از آلمان، نه از سوئیس، نه از هند و نه از هیچ کشور فدرال دیگری ولی از همه آن‌ها کمک گرفته‌ایم، زیرا تجربیات دیگر کشورهای فدرال نیز مانند قوانین اساسی گذشته افغانستان یک منبع سرشار و بسیار مهم برای قانون‌گذاری اساسی است.

ما با مطالعه قوانین اساسی کشورهای فدرال دریافتیم که نظام‌های فدرالی در جهان با این که دارای ویژگی‌ها و عناصر مشترک هستند اما نظام فدرالی هیچ دو کشوری همسان نیست بلکه هر کشوری با حفظ عناصر مشترک فدرالیسم،

در اندیشه فدرالیستی دشمنی و نفرت بین اقوام جایگاهی ندارد. فدرالیست‌ها باید همه اقوام کشور را برادر و برابر بدانند. هر نوع کینه و نفرت پراکنی قومی به فدرالیسم ضربه می‌زند. هیچ فردی نمی‌تواند فدرالیست واقعی باشد اگر او به یک قومی از اقوام افغانستان با دیده تحقیر و تبعیض بنگرد. فدرالیسم برای تفرقه و تبعیض بین اقوام با نفی و حذف و یا تجزیه نیست. فدرالیسم در کشوری مثل افغانستان به منزله کاشتن مجدد بذر محبت، همدلی، همبستگی و احترام به همدیگر و جلوگیری از تفرقه و تجزیه است.

ممکن است کسانی بگویند که اولویت اصلی

امروز ما آزادسازی کشور است و شما اول باید کشور را از چنگال دیو استبداد و انحصار آزاد کنید بعد در باره نظام سیاسی بحث کنید و قانون اساسی بنویسید. اما این برداشت نادرست است. ما در دو مرحله مهم تاریخی دیگر نیز همین اشتباه را مرتکب شدیم و نتیجه همان اشتباهات، ویرانی کشور و تداوم جنگ و خشونت بود. اول در دوره جهاد، سران مجاهدین و احزاب جهادی در باره نظام سیاسی کشور نه آمادگی داشتند و نه طرحی آماده ساخته بودند، با همین تصور اشتباه که اول باید افغانستان آزاد شود، بعد ما حکومت و نظام می‌سازیم.

مطابق با شرایط و واقعیت‌های جامعه خود قانون اساسی خود را تدوین کرده است.

سیر تاریخی فدرالیسم در کشور ها نشان می‌دهد که همه کشورهای فدرال از اولین نظام فدرالی و اولین قانون اساسی فدرال در جهان که در سال ۱۷۸۹ در آمریکا تأسیس شد و اکنون از عمر آن دقیقا ۲۲۶ سال سپری می‌شود تا سوئیس (۱۸۴۸)، کانادا (۱۸۶۷)، استرالیا (۱۹۰۱)، اتریش (۱۹۴۵)، آلمان (۱۹۴۹)، اندونزی (۱۹۴۹)، برازیل (۱۹۴۶)، ونزوئلا (۱۹۴۷)، آرژانتین (۱۹۴۹) هند (۱۹۵۰)، مالزی (۱۹۶۳)، امارات متحده عربی (۱۹۷۱)، اسپانیا (۱۹۷۸)، بلژیک (۱۹۹۳)، آفریقای جنوبی (۱۹۹۶)، عراق (۲۰۰۵) و ده‌ها کشور فدرالی و شبه فدرالی دیگر، از اواخر قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۲۱ دارای مدل‌های مختلف و الگوهای متفاوت و متنوع فدرالی هستند چون نظام فدرالی به عنوان یک ساختار شکلی در اداره کشور با هر نوع رژیم و نظام سیاسی دیگر نیز سازگار است (۱۹۴۷)، آرژانتین (۱۹۴۹) هند (۱۹۵۰)، مالزی (۱۹۶۳)، امارات متحده عربی (۱۹۷۱)، اسپانیا (۱۹۷۸)، بلژیک (۱۹۹۳)، آفریقای جنوبی (۱۹۹۶)، عراق (۲۰۰۵) و ده‌ها کشور فدرالی و شبه فدرالی دیگر، از اواخر قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۲۱ دارای مدل‌های مختلف و الگوهای متفاوت و متنوع فدرالی هستند چون نظام فدرالی به عنوان یک ساختار شکلی در اداره کشور با هر نوع رژیم و نظام سیاسی دیگر نیز سازگار است از سلطنتی تا جمهوری و از ریاستی تا پارلمانی و از استبدادی تا دموکراتیک. امروز که ده‌ها نظام فدرالی در پنج قاره دنیا تأسیس شده است، همه آن‌ها از تجربیات یکدیگر استفاده کرده‌اند اما همه آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌های بسیار عمده دارند از آمریکای فدرال که دارای نظام جمهوری ریاستی است تا کانادا و آلمان و استرالیا و هند و غیره که دارای نظام فدرالی پارلمانی هستند و از بلژیک و اسپانیا و مالزی که نظام سلطنتی دارند تا آمریکا و سوئیس و آلمان و اتریش و پاکستان و عراق و آفریقای جنوبی و غیره که نظام جمهوری فدرال دارند. بنا بر این ما می‌توانیم از تجربیات و نکات مثبت همه آن‌ها استفاده کنیم اما در آخر باید شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی کشور خود را در نظر بگیریم و مطابق با واقعیت‌های عینی جامعه خود قانون را تدوین کنیم.

مطلب دیگر هم این است که این پیش نویس با همه نکات مثبت آن در عین حال یک طرح پیشنهادی است و نیاز به تدقیق و تعمق بیشتر دارد و به همین جهت هم به طور شخصی در اختیار صدها تن از سیاستمداران و دانش‌مندان از اقوام مختلف کشور قرار داده‌ایم و هم اکنون آن را برای عموم مردم خود به نشر می‌سپاریم و در باره آن سمینارها و کنفرانس‌ها برگزار خواهیم کرد و در مورد تمام موضوعات و مواد آن بحث و گفتگو خواهیم کرد و منتظر نظریات و پیشنهادات سازنده همه علاقه‌مندان هستیم و هر پیشنهاد سازنده‌ای که به دست ما برسد در مرحله بعدی و در نسخه نهایی مسوده از آن استفاده خواهیم کرد و در آخر کار هم طرح و پیشنهاد ما برای حل بحران افغانستان این است که باید یک دولت انتقالی ایجاد شود و ما در آن مرحله یعنی مرحله دولت انتقالی، سازوکار رایج در همه دنیا یعنی مجلس مؤسسان قانون اساسی را پیشنهاد کرده‌ایم و بر این اساس این مسوده قانون اساسی را به عنوان یک طرح مدون و آماده، به مجلس مؤسسان یعنی مجلس متشکل از نمایندگان منتخب مردم ارائه خواهیم کرد و در پایان این نمایندگان مردم هستند که در باره تمام مواد و احکام آن تصمیم خواهند گرفت.

پیش‌شرط‌های موفقیت نظام فدرالی:

موضوع مهم دیگری که در آخر سخنانم باید به آن اشاره کنم، مطلبی است که در کنفرانس اتریش به تفصیل یاد کردم و لازم است که یکبار دیگر بر آن تأکید کنم و آن این است که نظام فدرالی و قانون اساسی فدرال با همه امتیازات و ویژگی‌هایی که دارد، نمی‌تواند تمام زخم‌های کهنه و عمیق یک جامعه را یک شبه و به طور اتومات مداوا کند و تمام مشکلات را فوراً حل کند. موفقیت این نظام نیاز به پیش‌شرط‌ها و زمینه‌های سیاسی و فرهنگی دیگری دارد که اگر فراهم نشوند این نظام و این قانون اساسی نیز به ناکامی منجر خواهد شد. در میان این پیش‌شرط‌ها دو موضوع از اهمیت خاصی برخوردار است: رواداری و هم‌پذیری و به رسمیت شناختن تنوع و تکثر؛ مدارا، رواداری، تساهل و هم‌پذیری و نفی نفرت و تبعیض و به رسمیت شناختن تنوع و تکثر، اولین پیش‌شرط و بلکه زیربنای موفقیت فدرالیسم است. استاد شهید مزاری که برای مشکلات قومی افغانستان، فدرالیسم را به عنوان یک راه حل مطرح کرده

بود، در عین حال گفته بود که در افغانستان دشمنی بین اقوام یک فاجعه است. واقعا هم چنین است. در اندیشه فدرالیستی دشمنی و نفرت بین اقوام جایگاهی ندارد. فدرالیست‌ها باید همه اقوام کشور را برادر و برابر بدانند. هر نوع کینه و نفرت پراکنی قومی به فدرالیسم ضربه می‌زند. هیچ فردی نمی‌تواند فدرالیست واقعی باشد اگر او به یک قومی از اقوام افغانستان با دیده تحقیر و تبعیض بنگرد. فدرالیسم برای تفرقه و تبعیض بین اقوام با نفی و حذف و یا تجزیه نیست. فدرالیسم در کشوری مثل افغانستان به منزله کاشتن مجدد بذر محبت، همدلی، همبستگی و احترام به همدیگر و جلوگیری از تفرقه و تجزیه است.

من از همه اقوام و از بزرگان و اندیشمندان همه اقوام خاضعانه می‌خواهم که به فدرالیسم به عنوان محور تساهل و رواداری و هم‌پذیری و به عنوان یک راه حل برای بحران مزمن و دوامدار کشور بنگرند، نه به عنوان تفرقه و تجزیه و دشمنی و جدایی بین اقوام.

امروز وظیفه همه ما است که به عنوان یک پیش شرط اصلی برای تطبیق نظام فدرالی روحیه تساهل و رواداری را پیشه خود بگردانیم و کثرت‌گرایی و تنوع و تکثر قومی و فرهنگی و مذهبی را در گستره وسیع به رسمیت بشناسیم و بدانیم که کشور ما سرزمین اقوام و ملیت‌ها و زبان‌ها و مذاهب و افکار سیاسی و حزبی متنوع و متفاوت است و ما نمی‌توانیم با زور و جبر این تنوع را از بین ببریم.

دموکراسی:

پیش شرط دوم برای موفقیت فدرالیسم، پذیرفتن اصول دموکراسی و انتخابات و مراجعه به آرای مردم و احترام به اراده آنان است. فدرالیسم گلی است که در شوره زار استبداد و انحصار رشد نمی‌کند و بلکه به آسانی و به زودی پژمرده شده و متلاشی می‌گردد مانند نظام فدرالی در شوروی سابق و یوگسلاویای سابق که عامل اصلی فروپاشی آن نه خود فدرالیسم بلکه نظام استبدادی و انحصاری‌ای بود که به نام فدرالیسم، ملت‌های متنوع و هویت‌های متکثر را به بند اسارت و استبداد کشانده بود.

فدرالیسم و دموکراسی باهمدیگر یک رابطه دیالکتیکی و متقابل دارند. دموکراسی پایه‌های فدرالیسم را مستحکم می‌گرداند و فدرالیسم هم بستر مناسب را برای دموکراسی فراهم می‌گرداند.

در پایان تشکر می‌کنم از همه همکارانم در مجمع فدرال خواهان که پروسه تدوین و نشر قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان را تا این مرحله با موفقیت به انجام رساندند و همچنین قدردانی می‌کنم از همه شخصیت‌ها، نخبگان، سیاستمداران، حقوق‌دانان و فرهیختگانی که تا این دم ما را به ادامه کار تشویق کردند و یا با ارسال نظریات سازنده شان ما را در غنامندی بیشتر این سند کمک کردند. ما همچنان چشم به راه پیشنهادات و انتقادات علمی و سازنده همه هموطنان خود هستیم. نظریات و پیشنهادهای معقول و مفید را در نسخه نهایی درج خواهیم کرد و به انتقادهای مغرضانه و فاقد مبانی علمی و منطقی و یا ناشی از عقده‌ها و حسادت‌های شخصی هم با دیده اغماض خواهیم نگرِیست اما به هر حال این مسیر عدالت‌خواهی را با جدیت و استواری و با منطق و عقلانیت همچنان ادامه خواهیم داد.

از رسانه‌ها و نهادهای سیاسی و فرهنگی و از همه دوستان و همکاران صمیمانه می‌خواهم که با استفاده از هر شیوه ممکن، این مسوده را در سطح وسیع به صورت الکترونیکی یا چاپی نشر کنند تا در دسترس تمام مردم افغانستان قرار گیرد.

به امید برقراری صلح، ثبات و عدالت در پرتو نظام عادلانه فدرالی در افغانستان.

تشکر از توجه شما

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

سرور دانش

۳۱ حمل ۱۴۰۴

پیش شرط دوم برای موفقیت فدرالیسم، پذیرفتن اصول دموکراسی و انتخابات و مراجعه به آرای مردم و احترام به اراده آنان است. فدرالیسم گلی است که در شوره زار استبداد و انحصار رشد نمی‌کند و بلکه به آسانی و به زودی پژمرده شده و متلاشی می‌گردد مانند نظام فدرالی در شوروی سابق و یوگسلاویای سابق که عامل اصلی فروپاشی آن نه خود فدرالیسم بلکه نظام استبدادی و انحصاری‌ای بود که به نام فدرالیسم، ملت‌های متنوع و هویت‌های متکثر را به بند اسارت و استبداد کشانده بود.

متن سخنرانی استاد سرور دانش در کنفرانس «فدرالیسم راهی به سوی عدالت اجتماعی، صلح و ثبات در افغانستان»

طراحی معیوب نظام سیاسی در قوانین اساسی، عامل بی ثباتی در افغانستان

(۲۷ و ۲۸ فبروری ۲۰۲۵ - وین، اتریش)



رئیس و اعضای محترم هیأت رهبری مجمع فدرال خواهان افغانستان، مسئولان و نمایندگان فدراسیون جهانی صلح، شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، مهمانان گرمای، هموطنان عزیز! السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

در ابتدا صمیمانه تشکر می‌کنم از هیأت رهبری و اجرایی مجمع فدرال خواهان افغانستان و فدراسیون جهانی صلح و همه کسانی که برای برگزاری کنفرانس «فدرالیسم راهی برای عدالت اجتماعی، صلح و ثبات در افغانستان» تلاش کردند.

برای کنفرانس یک عنوان بسیار زیبا و جامع انتخاب شده که به حد کافی گویا است. دست یافتن به سه عنصر «عدالت»، «صلح» و «ثبات» که نیاز اساسی افغانستان است، هرگز بدون «نظام فدرالی» قابل تطبیق و تحقق نیست.

با اجازه شما تحت عنوان: «طراحی معیوب نظام سیاسی در قوانین اساسی عامل بی‌ثباتی در افغانستان»، در مورد دلایل و زمینه‌های تضادها و منازعات دوام‌دار و دامن‌دار برای کسب قدرت سیاسی در افغانستان و ضرورت طراحی و تطبیق قانون اساسی جدید با ساختار فدرالی برای رسیدن به عدالت، صلح و ثبات، توضیحات بیشتری را ارائه خواهم داد.

در ابتدا به عنوان مقدمه، تعریف کوتاهی از ثبات و بی‌ثباتی و دلایل و عوامل آن را به اختصار ارائه می‌دهم و بعد هم توضیحاتی در مورد راه رسیدن به ثبات و ضرورت نظام فدرالی در افغانستان و ویژگی‌ها و پیش‌شرط‌های آن تقدیم خواهم کرد.

تعریف ثبات و بی‌ثباتی

دانشمندان حقوق و علوم سیاسی و اجتماعی در مورد ثبات سیاسی، تعریف‌های متعدد و پیچیده و دارای ابعاد گوناگون سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی ارائه کرده‌اند که پرداختن به آن‌ها ضیاع وقت است. ثبات و بی‌ثباتی دو پدیده متضاد همدیگر بوده و مفهوم هر دو بسیار روشن است. البته ما مفهوم بی‌ثباتی را آسان‌تر می‌توانیم درک کنیم که به تبع آن تعریف ثبات هم روشن خواهد شد.

بی‌ثباتی در یک تعریف ساده و عینی این است که قدرت سیاسی در کشور، استقرار و پایداری نداشته باشد و نظام سیاسی و مجریان آن یعنی زمامداران و بازیگران سیاسی به صورت سریع و با فاصله‌های کم دچار زوال یا تغییر شوند. چون در چنین جامعه‌ای، برای حل چالش‌ها و منازعات و مطالبات مردم، میکانیزم و سازوکار معقول و مورد قبول همه وجود ندارد و به همین جهت در صورت بروز کمترین منازعه،

تفاهم و توافق حاصل نمی‌شود و این حالت به منازعه بیشتر و خشونت بیشتر و در نتیجه به انقطاع‌ها و گسست‌ها و بلکه فروپاشی‌ها منجر می‌گردد.

با توجه به تعریف فوق در باره بی‌ثباتی، می‌توان گفت که ثبات سیاسی در یک کشور عبارت است از: تداوم و پیوستگی نظام سیاسی در کشور مطابق قواعد اساسی مورد توافق همه بازیگران سیاسی و گروه‌های جامعه.

به یک مثال روشن ثبات و بی‌ثباتی توجه کنید: آمریکا با نظام جمهوری فدرال ریاستی از ۱۷۸۷ تا کنون (۲۳۸ سال یا نزدیک به دوونیم قرن) یک نظام سیاسی و یک قانون اساسی دارد، اما افغانستان تنها در یک قرن از ۱۳۰۱ تا کنون شاهد انواع نظام‌های سیاسی بوده با هفت قانون اساسی رسمی و دو بار تعدیل و یک سند غیر رسمی که جمعاً ده سند قانون اساسی را در بر می‌گیرد یعنی تقریباً به طور اوسط برای هر ده سال یک قانون اساسی وضع شده با نظام سلطنتی مطلقه و سلطنتی مشروطه تا نظام جمهوری و جمهوری دموکراتیک و سیستم‌های ریاستی، پارلمانی و نیمه ریاستی و حکومت اسلامی و امارت و مانند آن که در واقع این کشور را به یک آزمایشگاه نظام‌های سیاسی و قوانین اساسی تبدیل کرده است.

سازوکار حفظ و استمرار ثبات سیاسی

اما عامل یا عوامل ثبات سیاسی چیست؟ در ایجاد و استمرار ثبات سیاسی عناصر و مؤلفه‌های زیادی نقش دارند. به عنوان مثال فرهنگ سیاسی حاکم در کشور، بافت مردمی و اجتماعی، نظام حقوقی و حاکمیت قانون، وضعیت فرهنگ و نخبگان فکری و فرهنگی و همچنین اقتصاد و وضعیت معیشت مردم، موقعیت ژئوپلیتیک کشور و تحولات بین‌المللی مانند جنگ بین کشورهای و جنگ‌های جهانی و عوامل دیگر همگی در ایجاد ثبات و وفای در جامعه نقش اساسی دارند ولی به نظر این جانب از نگاه مسایل و تحولات داخلی و درونی در یک کشور، مهم‌ترین و برجسته‌ترین عامل عبارت است از: «ساختار نظام سیاسی و چگونگی تنظیم و مهار قدرت سیاسی». در این رابطه توجه به دو موضوع بسیار تعیین کننده است:

۱. مهار قدرت با حاکمیت و محوریت قانون

از نگاه تجربه سیاسی و نورم‌های حقوقی، اولین عامل مهم برای تداوم قدرت سیاسی و به تبع آن ثبات سیاسی، اصل

مهم «مهار قدرت» است. مهار قدرت به معنای زوال قدرت سیاسی یا مخالفت و دشمنی با زمامداران سیاسی نیست. بلکه بر عکس اولین اثر مهم مهار و کنترل قدرت، تضمین پویایی و پایداری آن است. اگر قدرت سیاسی به صورت منظم و قانون‌مند مهار و کنترل نشود، به طور طبیعی زمینه زوال آن فراهم می‌شود. برای مهار قدرت سیاسی، اولین پیش شرط اساسی و بنیادی در هر جامعه و کشوری، اصل مهم «حاکمیت قانون» است. حاکمیت قانون بدین معنی است که اولاً همه شهروندان در مقابل قانون باید برابر باشند. ثانیاً با محافظت از حقوق شهروندان، از تعدی و تجاوز حکومت بر حقوق بنیادی مردم باید جلوگیری شود. ثالثاً هر سه قوه دولت یعنی قوای مجریه و مقننه و قضائیه باید تنها در محور قانون و مطابق به احکام قانون عمل کنند. در کشوری که حاکمیت قانون وجود دارد، قانون اساسی به عنوان قانون برتر، سند و وثیقه‌ای است که هم قدرت را مهار می‌کند و هم باعث تداوم و ثبات آن می‌شود.

۲. میکانیزم تداوم قدرت سیاسی

برای تداوم قدرت سیاسی توجه به دو عنصر کلیدی «توزیع» و «انتقال» بسیار مهم است: اول این که قدرت سیاسی چگونه توزیع می‌شود و دوم این که چگونه انتقال می‌یابد؟

آیا قدرت سیاسی به صورت «متمرکز» توزیع می‌شود یا به صورت «متکثر»؟ به عبارت دیگر آیا قدرت سیاسی تنها در اختیار فرد یا افراد محدودی قرار می‌گیرد یا به صورت متکثر میان همه گروه‌های جامعه و نهادهای سیاسی مختلف تقسیم می‌شود؟ اگر قدرت سیاسی به صورت متمرکز توزیع شود، باعث فساد و سوء استفاده از قدرت شده و زمینه نقض حاکمیت قانون و نقض حقوق و آزادی‌های شهروندان فراهم می‌شود و در نتیجه نارضایتی، منازعه و خشونت بروز کرده و به بی‌ثباتی منجر می‌گردد.

همچنین آیا انتقال قدرت سیاسی از طریق رقابت آزاد و برگزاری انتخابات و احترام به آرای مردم و به صورت دموکراتیک صورت می‌گیرد و یا به صورت استبدادی و انحصاری و غیر دموکراتیک؟ در این مورد نیز طبیعی است که اگر انتقال قدرت با انتخابات و احترام به آرا و اراده مردم صورت نگیرد، دیر یا زود باعث ناآرامی‌های سیاسی و حتی نزاع و خشونت و یا جنگ و کودتا و آشال آن خواهد شد.

به عبارت دیگر هرگاه قدرت به صورت متمرکز توزیع شود

و نه متکثر و همچنین به صورت استبدادی و غیر دموکراتیک انتقال یابد و نه از راه انتخابات و رقابت آزاد، دو پیامد خطرناک در جامعه بروز می‌کند:

اول این که در جامعه فرهنگ سیاسی انحصار و حذف حاکم می‌گردد و به استبداد فردی و گروهی منتهی می‌شود و فرهنگ مشارکت شکل نمی‌گیرد و مردم خود را در تصامیم بزرگ دخیل و سهیم نمی‌بینند و به همین جهت نظام و حکومت و در کل قدرت سیاسی را از خود و برای خود نمی‌دانند.

دوم این که رابطه بین قدرت سیاسی و مردم به یک نوع رابطه اجبار تبدیل می‌شود به گونه‌ای که حکومت مجبور می‌شود تمام برنامه‌ها و سیاست‌های خود را باید با استفاده از اجبار و یا اعمال زور و خشونت تطبیق کند و نه با رضایت مردم و همکاری داوطلبانه مردم برای تطبیق برنامه‌های دولت. این نوع رابطه در دنیای کنونی هیچگاه پایدار نبوده و به ثبات منتهی نمی‌شود.

با توجه به مطالبی که گفته شد نتیجه دو موضوع قبلی، این است که مناسب‌ترین و مؤثرترین ساختار برای تداوم قدرت یا ثبات نظام سیاسی، توزیع افقی و عمودی قدرت است که می‌تواند رضایت همه گروه‌های جامعه و همه بازیگران میدان سیاست را فراهم نماید. مصداق بارز و روشن توزیع افقی و عمودی قدرت، نظام فدرالی است که به بهترین صورت از تمرکز و انحصار جلوگیری می‌کند و قدرت سیاسی را از رأس تا قاعده به صورت صلح‌آمیز و عادلانه و در چارچوب یک قانون اساسی فدرال و قوانین اساسی ایالتی، سازماندهی می‌کند و از اعمال هر نوع زور، اجبار، تمرکز و انحصار قدرت جلوگیری می‌کند.

دلایل بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان

افغانستان متأسفانه از کشورهایی است که حداقل در طول یکصد سال اخیر از نگاه سیاسی به طور پیوسته با بی‌ثباتی مواجه بوده است. در این بی‌ثباتی بدون شک عوامل گوناگون دخیل است ولی در بحث کنونی یکی از عوامل کلیدی و اصلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در افغانستان در طول تاریخ، انتقال قدرت سیاسی در اغلب اوقات از طریق غیر مسالمت‌آمیز و غیر دموکراتیک و بدون مراجعه به آرای مردم صورت گرفته و مهم‌تر از آن در مورد ساختار نظام سیاسی و توزیع قدرت، تقریباً به طور عموم در طول یک و نیم قرن، نظام‌های شدیداً متمرکز حاکم بوده و هیچگاه به جامعه متکثر

و گروه‌های متنوع سیاسی، فرهنگی و قومی توجه نشده است که نتیجه آن حاکمیت تبعیض و بی‌عدالتی و انحصارطلبی بوده و همین خود عامل اصلی بی‌ثباتی در کشور بوده است. در این رابطه برای توضیح بیشتر سه مطلب مهم را به اختصار باید یادآوری کرد:

دولت-ملت سازی بر مبنای قومیت و ادغام‌سازی تمام‌هویت‌ها در یک هویت

اولین مطلب این است که روند دولت-ملت‌سازی در افغانستان بر یک مبنای معیوب پایه‌گذاری شده است. به اعتراف تمام گروه‌های سیاسی و همه صاحب‌نظران داخلی و خارجی، افغانستان از نگاه بافتار و ساختار اجتماعی و فرهنگی یک موزائیک رنگارنگ و متنوع از اقوام، زبان‌ها، مذاهب و فرهنگ‌ها است. اما با تأسف باید گفت که برخی از حلقات تشنه قدرت، این تنوع و رنگارنگی را برنتافتند و پروسه ملت-دولت‌سازی یا دولت-ملت‌سازی را بر مبنای تفکر سلطه‌جویانه و حاکمیت تک‌قومی و تک‌زبانی و تک‌مذهبی و بر اساس تئوری «تک‌دولت و تک‌ملت» با شیوه «هژمونی قومی و ادغام و یک‌سان‌سازی تمام هویت‌های متعدد در یک هویت» بنیان گذاشتند و دقیقا به همین دلیل هم این پروسه ناکام ماند، زیرا این پروسه معیوب در طول تاریخ نتوانست به معنای واقعی کلمه یک «دولت ملی» ایجاد کند و محصول و نتیجه آن همواره شکل‌گیری «دولت‌های قومی» بوده است.

برای اثبات این مدعا دلایل بسیار فراوان تاریخی از همه دوره‌های تاریخ سیاسی افغانستان وجود دارد که در این فرصت کوتاه نمی‌توان به ذکر تمام آن‌ها پرداخت ولی یک نمونه روشن و مستند از شیوه دولت‌سازی دوره امیر حبیب الله خان را نقل می‌کنم که چگونه دولت-ملت‌سازی بر مبنای قومیت شکل گرفته است.

مطابق نقل علامه فیض محمد کاتب در سراج التواریخ، در کابینه دوره امیر حبیب الله خان موضوع دولت-ملت‌سازی مورد بحث قرار گرفته و در میان آنان این تصور وجود داشته که جامعه افغانستان مرکب از چهار گروه قومی بزرگ ذیل است: ۱- قوم افغان درانی یا ابدالی ۲- قوم غلزایی ۳- تاجیک و اوزبیک و قبایل متفرقه ۴- گروه شیعه یعنی هزاره و قزلباش. برخی از عناصر دربار به این باور بوده‌اند که باید در پروسه دولت‌سازی، با این چهار گروه قومی برخورد مساوی صورت گیرد و این چهار گروه به عنوان مؤلفه‌های اصلی تشکیل دهنده ملت، چهار پایه ساختمان دولت را تشکیل بدهند ولی این نظر در اقلیت بوده و مورد توجه قرار نمی‌گیرد و امیر حبیب الله فیصله می‌کند که: «من به خلاف معمول و مرسوم، اساس سلطنت خود را بر سه رکن نهاده، بدون معاضدت فرقه شیعه، تعمیر بلاد و ترفیه عباد به روی روز آورده، دولت و مملکت را بر سه رکن و قائمه استوار میدارم». (نگاه کنید به: فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، جلد چهار، بخش دوم، چاپ اول، کابل، انتشارات امیری، ص ۷۲۰).

بدین ترتیب پروسه دولت-ملت‌سازی متکی بر سه رکن بنا می‌شود: رکن اول: قوم افغان درانی؛ رکن دوم: قوم غلزایی؛ رکن سوم: اقوام اوزبیک و تاجیک و قبایل متفرقه. اما رکن چهارم یعنی هزاره و قزلباش حذف می‌گردد و جالب است که در تقسیم‌بندی ارکان دولت، دورکن به قوم پشتون تعلق گرفته (درانی و غلزایی) و دو رکن دیگر به همه اقوام دیگر افغانستان چون هر یک از قبایل درانی و غلزایی یک قوم مستقل و دورکن تشکیل دهنده دولت در نظر گرفته می‌شوند و اقوام اوزبیک و تاجیک و قبایل دیگر همگی یک رکن محسوب می‌شوند و هزاره و قزلباش هم یک رکن دیگر.

فیض محمد کاتب نقل می‌کند که به تعقیب این مصوبه، تمام کارمندان دولت که از هزاره و قزلباش بودند از ادارات دولتی حذف و اخراج گردیدند و حتی در ادارات از روی نام، هر کس که به نام غلام حسین و غلام علی و علی نقی و محمد تقی بودند اخراج شدند و حتی بعضی از اهل سنت که محمد حسین و عبدالحسین نام داشت نیز شیعه در شمار رفته و از خدمت در اداره محروم شدند.

این فیصله امیر حبیب الله خان از آن تاریخ تا کنون، با تفاوت‌هایی در دوره های مختلف از زمان امان الله خان تا امروز در دوره امارت طالبان ادامه یافته است، گاهی رسمی و علنی و گاهی غیر مرئی و غیر علنی و بلکه باید گفت نه تنها رکن هزاره از ساختار دولت حذف شد که رکن دیگر که به تعبیر ایشان اوزبیک و تاجیک و قبایل دیگر بودند نیز حذف شدند و تنها دو رکن دیگر: درانی و غلزایی باقی ماندند که این دو نیز در طول تاریخ برای کسب قدرت در رقابت و نزاع با همدیگر بودند و البته بیشتر اوقات درانی‌ها حکومت را در قبضه خود گرفتند یعنی در حقیقت ساختمان دولت و ملت روی یک پایه قرار گرفت و سه پایه دیگر را حذف کردند و بدین ترتیب پروسه دولت-ملت‌سازی که می‌باید بر اساس اصل برابری در میان همه گروه‌های متنوع قومی افغانستان شکل می‌گرفت ناکام

گردید و تمام تلاش‌ها متمرکز شد بر دولت-ملت‌سازی بر مبنای هژمونی قومی و اندیشه ادغام و یک‌سان‌سازی قومی، زبانی و مذهبی.

تضاد اصلی در افغانستان تضاد قومی است نه طبقاتی و نه

مذهبی و ایدئولوژیک

از آنچه گفته شد به یک نتیجه دیگر نیز دست می‌یابیم و آن این است که در افغانستان تضاد اصلی، همواره تضاد قومی بوده است. استاد شهید مزاری که صدای بلند عدالت‌خواهی و فدرال‌خواهی در کشور بود، در یک جمله معروف خود گفته است که در افغانستان شعارها مذهبی اما عملکردها همیشه قومی است. واقعا هم چنین است. باید به این سخن شهید مزاری اضافه کنم که در افغانستان نه تضاد طبقاتی یک تضاد عمده بوده -چنان که گروه‌های چپ مخصوصا احزاب مارکسیست ادعا داشتند- و نه تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک مسأله عمده بوده که کسان دیگر ادعا داشتند. دلیل روشن این است که گروه‌ها و رژیم‌هایی که تضاد طبقاتی را اصل می‌پنداشتند و به دنبال حل آن بودند، نه تنها این مشکل را حل نتوانستند، بلکه تضاد قومی در درون خود آنان نیز نفوذ کرد و آنان را به گروه‌های قومی و زبانی تقسیم کرد. مگر انشعاب خلق و پرچم و انشعابات دیگر در جریان‌های چپ، دلیل دیگری داشت جز اختلافات و تضادهای قومی و زبانی؟ همچنین حکومت‌های با داعیه دینی و مذهبی نیز نه تنها مشکل را حل نکردند بلکه آنان نیز قومی عمل کردند تا مذهبی و امروز هم اگر ساختار احزاب سیاسی افغانستان را دقیق‌تر مطالعه کنیم می‌بینیم که همه آن‌ها ساختار قومی دارند.

گرچه در افکار عامه به این نوع ساختار با دیده منفی می‌نگرند اما باید گفت که این وضعیت یک جنبه مثبت هم دارد و آن این است که نشان دهنده واقعیت‌های عینی متکثر فرهنگی و قومی جامعه افغانستان است، چون احزاب از متن همین مردم به وجود آمده‌اند. از کوزه همان تراود که در او است. این یک وضعیت طبیعی است. قومیت و نژاد ریشه در خلقت انسان دارد. قومیت و نژاد انتخابی نیست، یک پدیده طبیعی ارثی، ژنتیکی و اتبیکی است و آنچه منفی و زیانبار است این است که قومیت نباید ملاک و معیار برتری طلبی‌ها و هژمونی‌گری‌ها قرار گیرد. (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکمک عبدالله اتقیکم)

البته باید تأکید کنیم که در مورد برتری‌طلبی‌های قومی، هیچگاه توده‌های اقوام عزیز کشور عامل بحران نبودند و نیستند. عامل بحران حلقات متعصب و انحصار طلب سیاسی بوده‌اند که در میان اقوام افغانستان بذر کین و تبعیض کاشته‌اند و تلاش کرده‌اند که با حاکم ساختن نظام‌های شدیداً متمرکز، این تنوع را نادیده بگیرند و در حقیقت مانع تشکیل «دولت ملی» به معنای واقعی کلمه شوند. اما چنین نظامی یعنی نظام متمرکز سیاسی با واقعیت جامعه متکثر و پلورال کشور ناسازگار بوده و در عمل به یک مشکل غیر قابل حل و به یک بحران دوامدار و مزمن تبدیل شده است.

قوانین اساسی گذشته و پارادوکس عدالت و ثبات

سؤال اساسی دیگر این است که در این میان نقش قوانین اساسی چه بوده است؟ با توجه به پیشینه تاریخی و وضعیت سیاسی افغانستان که توضیح داده شد، تمام قوانین اساسی گذشته از سال ۱۳۰۱ تا کنون نیز در همین مسیر ناکام گام گذاشتند. قوانین اساسی گذشته به جای این که روند جاری نادرست و تضادآفرین دولت-ملت‌سازی را تغییر دهند و نظام سیاسی را مطابق با واقعیت‌های متنوع و پلورال جامعه، سازماندهی کنند و «دولت ملی» ایجاد کنند، بر عکس، خود نیز گرفتار همین چرخه معیوب شدند و نظامی را طراحی کردند که مبنای اصلی آن تمرکز قدرت و ایجاد نظام متمرکز بود. متأسفانه در این فرصت کوتاه، نمی‌توانیم یکایک هفت یا هشت قانون اساسی گذشته را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم که چگونه این روند معیوب را تداوم بخشیدند و در جای دیگر این بررسی را به تفصیل انجام داده‌ایم ولی به طور کلی باید گفت که این قوانین اساسی با این که هدف شان ایجاد ثبات بود، اما خود آبیستن تضاد شدند و در بطن خود نطفه بی‌ثباتی را پروراندند و رشد دادند و موجبات تداوم منازعه و خشونت را فراهم کردند و به همین دلیل چنان که گفته شد هیچ کدام نه عمر طولانی یافتند و نه برای افغانستان ثبات سیاسی به ارمان آوردند.

به عنوان نمونه در این رابطه به یک شاهد روشن از سخنان میر محمدصدیق فرهنگ در مورد قانون اساسی ۱۳۴۳ توجه کنیم. در زمان تسوید و تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ نیز مطرح بوده ولی کمیته تسوید، از طرح و بررسی آن خودداری کرده است. این کمیته مرکب از هفت عضو بود به ریاست سید



آیا قانون اساسی باید عدالت را در اولویت قرار

دهد یا ثبات و امنیت را؟ در افغانستان متأسفانه ادعای امنیت و ثبات همواره مانعی در راه تحقق عدالت بوده است. هرچند در آخرین قانون اساسی یعنی دوره جمهوریت نشانه‌هایی از تعدد و تنوع قومی، مذهبی و زبانی و همچنین رعایت اصول عدالت اجتماعی، انکشاف متوازن و برابری بین همه اقوام و قبایل در برخی از مواد قانون گنجانده شده بود، ولی هیچ نوع سازوکار قانونی برای تطبیق آن در نظر گرفته نشده و در عمل هم جز چند مورد سمبولیک، توجه جدی صورت نگرفت. اما در مجموع در هنگام تصویب قوانین اساسی به شمول قانون اساسی دوره جمهوریت، متصدیان قدرت چنین القا می‌کردند که کشور ما یک کشور جنگ زده و دچار منازعه است و در این حالت ما به ثبات نیاز داریم.

شمس الدین مجروح وزیر عدلیه وقت و عضویت محمد موسی شفیق معین وزارت عدلیه و سید قاسم رشتیا وزیر مطبوعات و میر محمد صدیق فرهنگ و میرنجم الدین انصاری و عبدالصمد حامد و حمیدالله علی که همگی از اشخاص تحصیل کرده و برجسته زمان خود بودند.

مرحوم محمدصدیق فرهنگ به عنوان عضو کمیسیون تسوید قانون اساسی، در پایان جلد اول اثر گران‌سنگ خود، جوانب مثبت و منفی قانون اساسی دوره سلطنت را به‌دقت ارزیابی کرده است. وی در بررسی و ارزیابی دهه قانون اساسی، به شش موضوع اساسی میپردازد که موضوع ششم آن در باره نظام فدرالی است.

ایشان در این زمینه چنین مینویسد:

«در این‌جا علاوه می‌شود که در هنگام تسوید قانون، دلایل کافی از نگاه تاریخ، جغرافیه و مردم‌شناسی افغانستان موجود بود تا نظام مرکزگرای موجود در کشور به نظام اتحادی یا فدرال تبدیل می‌شد و زمینه برای سهم‌گیری مردم در اداره کشور و توسعه اقتصادی آن مهیا می‌گردید. لیکن تسویدکنندگان قانون، به دلایلی که گذشت زمان بطلان آن‌را آشکار ساخت، از طرح و بررسی این موضوع خودداری کردند. این امر، همراه با رعایت‌نشدن تناسب نفوس در تعیین حوزه‌های انتخابی، قانون را از پشتیبانی عده بزرگی از مردم محروم ساخته در ناکامی‌بعدی آن مؤثر افتاد.»

(میرمحمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ نوزدهم، تهران، ۱۳۸۵ (چاپ یک‌جلدی)، ص۸۵۵). باید یادآوری کنم که عین وضعیتی که مرحوم فرهنگ در قانون اساسی ۱۳۴۳ ذکر کرده است، در تسوید قانون اساسی ۱۳۸۲ نیز وجود داشت که جزئیات آن را در برخی از نوشته‌های دیگر به تفصیل گفته‌ام.

مشکل عمده دیگر در قوانین اساسی حالت پارادوکسیکال بین ثبات و عدالت است. آیا قانون اساسی باید عدالت را در اولویت قرار دهد یا ثبات و امنیت را؟ در افغانستان متأسفانه ادعای امنیت و ثبات همواره مانعی در راه تحقق عدالت بوده است. هر چند در آخرین قانون اساسی یعنی دوره جمهوریت نشانه‌هایی از تعدد و تنوع قومی، مذهبی و زبانی و همچنین رعایت اصول عدالت اجتماعی، انکشاف متوازن و برابری بین همه اقوام و قبایل در برخی از مواد قانون گنجانده شده بود، ولی هیچ نوع سازوکار قانونی برای تطبیق آن در نظر گرفته نشده و در عمل هم جز چند مورد سمبولیک، توجه جدی صورت نگرفت. اما در مجموع در هنگام تصویب قوانین اساسی به شمول قانون اساسی دوره جمهوریت، متصدیان قدرت چنین القا می‌کردند که کشور ما یک کشور جنگ زده و دچار منازعه است و در این حالت ما به ثبات نیاز داریم، پس باید قانون و نظام سیاسی به گونه‌ای ساخته شود که امنیت پایدار و ثبات سیاسی را در پی داشته باشد یعنی باید نظام متمرکز ایجاد شود. آنان استدلال می‌کردند که تنها راه ایجاد ثبات، ایجاد یک نظام قوی و مقتدر متمرکز است و نه غیر متمرکزسازی نظام و مشارکت اقوام یا نظام فدرال. اما این استدلال بدان معنی است که باید همیشه عدالت قربانی ثبات و ارزش‌های دموکراسی، قربانی امنیت شود و واقعا پارادوکس بین عدالت و ثبات و قربانی شدن عدالت به نفع ثبات، عامل اصلی تداوم چرخه انحصار قدرت و اعمال ستم و تبعیض در کشور بوده و هر زمان که صدای عدالت‌خواهی از سوی کسی بلند شده، او مخالف وحدت ملی معرفی شده و صدای او مغایر با مصالح و منافع ملی و مخل ثبات و امنیت ملی تلقی شده است.

اما گذشت زمان نشان داد که این نوع استدلال‌ها نه تنها موجه نبوده بلکه یک اشتباه راهبردی و یا فریب دادن مردم بوده زیرا آنچه با زندگی و حقوق مردم پیوند اساسی دارد عدالت است و بدون عدالت هیچگاه امنیت و ثبات هم ایجاد نخواهد شد و در واقع این عدالت است که هم صلح و ثبات

۱۲

ایجاد می‌کند و هم توسعه و رفاه می‌آورد. به عبارت دیگر راه صلح و ثبات در کشور از مسیر عدالت می‌گذرد و تنها با عبور از شاهراه عدالت می‌توان به سمت ثبات حرکت کرد.

امروز هم باید همه دلسوزان به سرنوشت کشور و همه کسانی که به «تغییر» می‌اندیشند باید «عدالت» را در رأس همه اولویت‌های خود قرار دهند و فریب شعارهای امنیت و ثبات را نخورند و هم اکنون هم می‌بینیم امنیتی که در سایه رژیم طالبان ادعا می‌شود دمار از روزگار مردم کشیده و موجبات منازعات و بی‌ثباتی بیشتر را فراهم کرده است.

در دوره جمهوریت هم در عمل این منطق ثبات‌گرایی و تمرکزگرایی، نتوانست اقوام کشور حتی قوم پشتون را راضی کند و با وجودی که دولت مرکزی قوی ایجاد شده بود، نارضایتی‌ها در مناطق پشتون‌نشین بیشتر و پیشتر از مناطق دیگر آغاز شد و شدت یافت چون توده‌های مردم پشتون در مناطق مختلف جنوبی و مشرقی، از حکومت مرکزی راضی نبودند و خود را از صحنه قدرت غایب می‌دانستند و به همین جهت دست به شورش زدند و از طالبان حمایت کردند و عامل اصلی هم این بود که تمرکز بیش از حد در مرکز، به طور طبیعی باعث نارضایتی مردمان ولایات می‌شود و از این جهت همه اقوام کشور از تمرکز زبان می‌بینند.

ضرورت تغییر نظام به نظام فدرالی برای افغانستان

امروز بعد از این همه سال‌ها جنگ و خشونت و گسست و انقطاع در افغانستان برای همه روشن شده است که این کشور در یک مرحله بسیار بحرانی خود رسیده، تمام راه‌ها پیموده شده و تمام نظام‌ها مورد آزمایش قرار گرفته و همگی به ناکامی منجر شده‌اند و اکنون تنها یک راه باقی مانده است. بیایید یکبار حد اقل این راه را نیز آزمایش کنیم. ما نباید برای همیشه در یک دور و تسلسل نامتناهی، به اطراف خود بچرخیم و ناکامی‌ها و گسست‌ها را تکرار کنیم. اکنون وقت آن است که همگی از اصرار بی‌جا بر طرح‌ها و نظام‌های ناکام دست برداشته و یک طرح نوی را در اندازند و آن نیست جز نظام فدرالی.

امروز جامعه جهانی و سازمان ملل نیز باید مردم افغانستان را کمک کنند تا به جای طرح‌های ناکام و غیر مؤثر و نشست‌های پرهزینه اما بی‌نتیجه، همه جوانب سیاسی و نمایندگان همه اقوام کشور به شمول گروه طالبان گردهم آیند و از راه گفتگوی مسالمت‌آمیز، قانون اساسی جدیدی را بر مبنای نظام فدرالی تدوین کنند و از این طریق به همه منازعات و برای آخرین بار نقطه پایان بگذارند.

ما حتی از گروه طالبان هم می‌خواهیم که اگر می‌خواهند جنگ و منازعه در افغانستان را برای همیشه پایان ببخشند و برای افغانستان از خود یک میراث ماندگار بجا بگذارند، بیایند به جای تمرکز و انحصار قدرت و زجر دادن مردم و به جای اصرار بر حاکمیت نظام تک‌قومی، تک‌مذهبی، تک‌زبانی و تک‌جنسیتی، نظام متکثر فدرالی را بپذیرند و از این طریق قدرت را به مردم بسپارند.

ما در مجمع فدرال خواهان افغانستان با توجه به نقایص عمده قوانین اساسی گذشته و با در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی متکثر و متنوع جامعه افغانستان، اولین پیش‌نویس قانون اساسی فدرال را تهیه کرده‌ایم و انتظار داریم که این سند، محوری قرار گیرد برای آغاز یک گفتمان وسیع ملی عدالت‌محور برای آینده صلح آمیز و باثبات برای افغانستان. در این قانون ما با ارزیابی دقیق وضعیت نابسامان گذشته و ریشه‌یابی بحران و گسست مداوم، عوامل تأمین عدالت و ثبات یعنی ساختار نظام سیاسی، راه‌های مهار و کنترل قدرت و همچنین میکانیزم معقول توزیع قدرت و انتقال قدرت را در قالب یک وثیقه جامع حقوقی به نام قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان تنظیم کرده‌ایم.

مزایای نظام فدرالی برای افغانستان

ما بر این باور هستیم که نظام فدرالی در همه جا مخصوصا برای افغانستان از مزیت‌های خاصی برخوردار است:

۱. نظام فدرالی از ظرفیت و انعطاف فوق العاده‌ای برخوردار بوده و با انواع نظام‌های سیاسی دیگر سازگاری دارد و به تعبیر اهل منطق نظام فدرالی با هیچ نظام سیاسی مانعه الجمع نیست، با نظام شاهی و جمهوری، با نظام ریاستی یا پارلمانی و یا مختلط، با ادیان و مذاهب مختلف و با نظام سیکولار. شما در کنار ساختار فدرالی می‌توانید هر نوع نظامی را که مردم افغانستان بخواهند انتخاب کنید.

۲. فدرالیسم با اعطای خودمختاری و استقلال داخلی برای ایالات، می‌تواند تضادها و تمام اختلافات را حل کند بدون این که به تصادم و تساقت منجر شود و بدون این که به منظور تحمیل فکر خود بر دیگران، همه کشور را به چالش بکشانید و با خطر گسست و فروپاشی مواجه بسازید. چون در هر ایالت هر قوم و قبیله‌ای و هر گروه سیاسی می‌تواند مطابق فرهنگ

۳ جنوری ۲۰۲۵ مرحله بررسی و تدقیق مسوده به پایان رسید و متن قانون اساسی در ۱۲ فصل و ۲۰۷ ماده مورد تأیید کمیته تدوین قرار گرفت.

با ختم دو مرحله مهم «تسوید» و «تدقیق» مسوده، به تاریخ ۲۲ جدی ۱۴۰۳ متن کامل آن مطابق لایحه وظایف کمیته، جهت بررسی و تأیید به جلسه مشترک هیأت رهبری و هیأت اجرایی مجمع فدرال خواهان تقدیم گردید. اعضای هیأت رهبری و هیأت اجرایی مطابق طرزالعمل تصویب شده، بعد از یک هفته مطالعه و بررسی، نظریات خود را به کمیته تدوین ارسال کردند. کمیته تدوین قانون اساسی مطابق طرزالعمل، طی سه جلسه به تاریخ های ۲۹ و ۳۰ جدی و ۳ دلو ۱۴۰۳ همه پیشنهادات جدید را به تفصیل مطالعه و بررسی نموده و اصلاحات لازم را در ۳۲ مورد وارد متن ساخت.

متن جدید مسوده قانون اساسی فدرال با توضیحات کامل توسط کمیته، بار دیگر در جلسه مشترک هیأت رهبری و هیأت اجرایی مجمع فدرال خواهان به تاریخ ۵ دلو ۱۴۰۳- ۲۴ جنوری ۲۰۲۵ ارائه گردید که خوشبختانه در پرنسیپ مورد تأیید قرار گرفت با این ملاحظه که باب بحث و گفتگو در مورد برخی از موضوعات همچنان باز است و مشوره‌ها ادامه دارد. اما در مرحله چهارم و بعد از این کنفرانس، این مسوده به آدرس جمعی از رهبران احزاب سیاسی، نخبگان و شخصیت‌های علمی و فکری و فرهنگی فرستاده خواهد شد تا در یک مشوره وسیع‌تر از نظریات آنان استفاده شود. اکنون ما آمادگی می‌گیریم که بعد از ختم این کنفرانس، نسخه نهایی را با در نظر گرفتن آخرین ملاحظات، آماده کرده و برای نظر خواهی در اختیار افراد و شخصیت‌های مورد نظر قرار دهیم و بعد از جمع آوری نظریات، آخرین نسخه ویرایش شده را برای عامه مردم افغانستان به نشر بپردازیم. من از همین فرصت استفاده کرده از همه طرفداران نظام فدرالی مخصوصا فرهنگیان، روشنفکران و جوانان که در حمایت از این داعیه کمر همت را محکم تر ببندند و این داعیه را در سطح کشور به یک گفتمان مسلط همگانی تبدیل کنند و در آن صورت است که تطبیق قانون اساسی فدرال ضمانت اجرایی محکم پیدا خواهد کرد. با اغتنام از فرصت، سرفصل ها و برخی از نکات کلیدی این قانون را خیلی به اختصار معرفی می‌کنم. این قانون مشتمل بر ۱۲ فصل با عناوین ذیل است:

فصل اول- اصول اساسی دولت.

این فصل مشتمل بر ۳۴ ماده حاوی مهم‌ترین اصول و قواعد نظام دولتی آینده افغانستان در قالب ساختار فدرالی است. سیستم حقوقی، نمادهای عمومی کشور مانند بیرق، سرود و زبان‌ها، همچنین تقسیمات ایالتی، تقسیم صلاحیت‌ها بین دولت مرکزی فدرال و حکومت‌های ایالتی در قالب چهار فهرست: یعنی صلاحیت های اختصاصی دولت مرکزی، صلاحیت های اختصاصی ایالات، صلاحیت های مشترک، صلاحیت های باقی مانده و موضوعات مشابه در این فصل تنظیم شده است.

ماده اول این فصل قانون اساسی چنین آغاز می‌شود:

«افغانستان، کشور اسلامی مستقل، متحد و دارای حاکمیت است و نظام سیاسی آن جمهوری پارلمانی فدرال و مبتنی بر اراده مردم می‌باشد.»

این ماده در حقیقت مبنای اصلی تمام ساختار این قانون و نشان دهنده شکل و ماهیت نظام آینده افغانستان است.

ماده چهارم:

۱) این قانون اساسی فدرال، عالی‌ترین قانون افغانستان است و همه احکام آن بدون استثنا الزام‌آور است.

۲) وضع قانونی که با قانون اساسی فدرال در تعارض باشد مجاز نیست.

۳) هر ایالت دارای قانون اساسی و قوانین عادی خاص خود می‌باشد؛

۴) قانون اساسی و قوانین عادی هیچ ایالتی، مخالف با قانون اساسی فدرال وضع شده نمی‌تواند.

۵) قوانین عادی هیچ ایالتی مخالف با قوانین فدرال وضع شده نمی‌تواند مگر این که در این قانون اساسی طور دیگری تصریح شده باشد.

ماده پنجم

۱) در افغانستان حاکمیت به مردم تعلق دارد که آن را در دو سطح ملی و ایالتی از طریق انتخابات آزاد و به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود و به وسیله نهادهای قانون اساسی، اعمال می‌کنند.

۲) قدرت سیاسی دولتی در افغانستان به صورت مسالمت‌آمیز و تنها از راه‌هایی که در قانون اساسی به آن‌ها تصریح شده است، منتقل می‌شود.

۳) لغو یا تعلیق قانون اساسی از راه‌های غیر قانونی، جرم شناخته می‌شود و مرتکب آن مطابق با احکام قانون مجازات می‌گردد.

فصل دوم- حقوق، آزادی‌ها و وجایب شهروندان.

این فصل شامل ۴۶ ماده است که به عنوان منشور حقوق، حقوق و آزادی های عمومی شهروندان و وجایب آنان را به تفصیل تنظیم کرده است.

فصل سوم- قوه مقننه فدرال.

این فصل شامل ۳۵ ماده است در مورد شورای ملی فدرال با دو اطاق مجلس نمایندگان و مجلس سنا. در این قانون مجلس سنا مرکب از نمایندگان ایالات به صورت برابر در نظر گرفته شده و در امور مربوط به ایالات از حق وتو برخوردار است. نظام انتخاباتی پارلمان، نظام مختلط یعنی مرکب از نظام تناسبی و نظام اکثریتی است.

فصل چهارم- قوه مجریه فدرال.

این فصل مشتمل بر ۲۷ ماده است که در دو قسمت وظایف و صلاحیت های ریاست جمهوری و شورای وزیران را تنظیم کرده است. رئیس جمهور توسط مجمع ملی یعنی مجلسی مرکب از دو اطاق شورای ملی فدرال و همه پارلمان های ایالتی انتخاب می شود و نخست وزیر از حزب یا ائتلاف اکثریت پارلمانی توسط رئیس جمهور به مجلس نمایندگان معرفی می گردد و وزیران از مجلس نمایندگان رأی اعتماد می گیرند و در مقابل آن مسئول هستند.

فصل پنجم- قوه قضائیه فدرال با ۲۷ ماده.

فصل ششم- دیوان عالی یا محکمه قانون اساسی با ۷ ماده.

فصل هفتم- تعدیل قانون اساسی با ۲ ماده.

فصل هشتم- دولت ایالتی با ۸ ماده.

فصل نهم- اداره محلی با ۲ ماده.

فصل دهم- حالت اضطرار با ۶ ماده.

فصل یازدهم- احکام متفرقه با ۵ ماده.

فصل دوازدهم- احکام انتقالی با ۸ ماده.

ممکن است در ذهن همگی به عنوان یک سؤال مطرح باشد که سرنوشت بعدی این قانون اساسی چه خواهد بود و چگونه و کی در افغانستان تطبیق خواهد شد؟

مطلب اساسی در باره این قانون اساسی این است که ما این سند را به عنوان یک پیش نویس و یک طرح آماده کرده ایم. هرگز ادعا نداریم که این یک متن نهایی بوده و هیچ عیب و نقصی ندارد. ما آن را با نخبگان و شخصیت‌های علمی و اساتید دانشگاه و با سیاستمداران و حقوقدانان و صاحب نظران دیگر و با همه اقوام افغانستان در میان می‌گذاریم، در باره آن سمینارها و کنفرانس‌ها برگزار خواهیم کرد و در مورد تمام موضوعات و مواد آن بحث و گفتگو خواهیم کرد. البته افغانستان در شرایطی قرار دارد که خواه ناخواه، دیر یا زود باید صاحب قانون اساسی شود. امروز شاید افغانستان تنها کشوری در دنیا باشد که ادعا دارد که ما برای دولنداری و حکومتداری نیاز به قانون اساسی نداریم. اما این یک ادعای نامعقول و ناموجه است. این نوع انحصارطلبی‌ها و حاکمیت‌های استبدادی هرگز عمر طولانی نخواهد داشت و باید هر چه زودتر تمام جوانب دخیل و تمام اقوام افغانستان بین خود به یک موافقه برسند و باید نظام سیاسی آینده کشور از طریق مردم افغانستان انتخاب شود.

طرح و پیشنهاد ما برای حل بحران افغانستان این است که باید در یک دوره انتقالی یک دولت انتقالی ایجاد شود و ما در آن مرحله یعنی مرحله دولت انتقالی، سازوکار رایج در همه دنیا یعنی مجلس مؤسسان قانون اساسی را پیشنهاد کرده‌ایم و بر این اساس این قانون اساسی را به عنوان یک طرح مدون و آماده، به مجلس مؤسسان یعنی مجلس متشکل از نمایندگان منتخب مردم ارائه خواهیم کرد و در پایان این نمایندگان مردم است که در باره تمام مواد و احکام آن تصمیم خواهند گرفت. آخرین سؤال هم این است که اعضای کمیته قانون اساسی چه کسانی هستند؟ من لازم دیدم که برای تقدیر از اعضای کمیته تدوین قانون اساسی در این کنفرانس نام‌های آنان را اعلام کنم. اعضای محترم کمیته قانون اساسی شخصیت‌های ذیل هستند:

داکتر اکبر همت فاریابی معاون کمیته؛ کلیم همسخن منشی کمیته؛ داکتر محمدرسول طالب؛ داکتر محیی الدین مهدی؛ داکتر عبداللطیف پدرام؛ داکتر عباس بصیر؛ داکتر حسین یاسا؛ داکتر نیلوفر ابراهیمی؛ داکتر ضیا آریا نژاد؛ بانو شهیره کریمی؛ محمدهادی احمدی؛ آرش شهیرپور؛ عین الدین بهادری و این جانب سرور دانش.

از همه این عزیزان صمیمانه سپاسگذاری می‌کنم که در طول تقریبا ۱۱ ماه با جدیت و دقت و صداقت تمام این سند مهم و سرنوشت ساز را تدوین و تدقیق کردند و در حقیقت مسئولیت انسانی و وجدانی خود را در قبال سرنوشت مردم خود ادا نموده و یک نظام سیاسی انسانی عدالت محور و مردم سالار را برای آینده کشور تهداب گذاشتند.

تشکر از توجه شما

والسلام علیکم

سرور دانش



متن کامل سخنرانی استاد سرور دانش در کنفرانس «فدرالیسم؛ ایدئولوژی حل تفاوت‌های اجتماعی»

تصحیح نوع نگرش به فدرالیسم

به تاریخ ۱۱ می ۲۰۲۵ برابر با ۲۱ ثور ۱۴۰۴



اشاره:

به تاریخ ۱۱ می ۲۰۲۵ برابر با ۲۱ ثور ۱۴۰۴ کنفرانس سیاسی‌ای تحت عنوان «فدرالیسم؛ ایدئولوژی حل تفاوت‌های اجتماعی» از سوی «شورای انسجام سیاسی تاجیکان» با حضور جمعی از اندیشمندان، فرهنگیان و سیاست‌ورزان کشور برگزار گردید. این جانب به مناسبت نشر مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان در این کنفرانس سخنرانی کوتاهی داشتم که اکنون ضمن ابراز سپاس مجدد از شورای انسجام سیاسی تاجیکان مخصوصا از رئیس محترم این شورا داکتر نجیب‌الله مسیر و مجری برنامه جناب رحمت‌الله بیزن‌پور، متن مکتوب این سخنرانی را به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم

رئیس و اعضای محترم شورای انسجام سیاسی تاجیکان، دانشمندان و فرهیختگان گرامی، مهمانان و حضار عالیقدر! السلام علیکم و رحمت الله و بركاته.

در ابتدا تشکر می‌کنم از رئیس دانشمند و اعضای فرهیخته شورای انسجام سیاسی تاجیکان که در باره یکی از موضوعات مهم سیاسی و فکری یعنی موضوع فدرالیسم و نظام فدرالی در افغانستان، این نشست علمی را برگزار کرده‌اند. خوش‌یختانه در این ایام و مخصوصا بعد از نشر سندی به نام «مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» به تاریخ ۳۱ حمل ۱۴۰۴ از طرف «مجمع فدرال خواهان افغانستان» موضوع فدرالیسم برای افغانستان به بحث روز تبدیل شده و در میان همه حلقات فکری و سیاسی و از سوی همه کسانی که از گذشته تلخ کشور رنج می‌برند و به سرنوشت مردم و نسل‌های آینده می‌اندیشند، تحلیل‌ها و نظریات بسیار سازنده و آموزنده اعم از موافق و مخالف ارائه شده است. من شخصا از خواندن و شنیدن همه این نوع مباحث و نقدها واقعا لذت بردم و تا کنون در خلال این مدت ۲۰ روز، علاوه بر نشست‌های آنلاین، بیش از یکصد مقاله کوتاه و بلند را در این رابطه خوانده‌ام. از نویسندگان این نوشته‌ها صمیمانه قدردانی می‌کنم. در این نوشته‌ها و نقدها زوایا و ابعاد گوناگون این موضوع به بحث گرفته شده و هر کدام از آن‌ها بخشی از ابهامات را مرفوع ساخته و یا برخی از چالش‌ها را آفتابی کرده که ممکن است به آن‌ها توجه نکرده باشیم و یا این که به دقت و مشوره و ارزیابی بیشتر نیاز داشته باشد. به همین جهت به هر اندازه که این موضوع به صورت علنی، عمومی و باز، مورد بحث و

گفتگو قرار گیرد، بیشتر شفاف خواهد شد. من با اصل این برداشت کاملا موافق هستم که فدرالیسم نباید نه «تابو» باشد و نه «توتم». اما در پهلوی آن اضافه می‌کنم که نقد و بررسی‌ها هم باید واقع‌بینانه، بی‌طرفانه و منصفانه و عاری از گرایش‌های خاص سیاسی، حزبی و قومی باشد.

حضار گرامی! هموطنان عزیز!

من امروز با اغتنام از فرصت به جای این که به تبیین اصل موضوع فدرالیسم و توضیح عناصر و ویژگی‌ها و بیان مزایای آن برای افغانستان بپردازم و یا به سؤالات و نقدهایی که صورت گرفته پاسخ ارائه دهم، به یک موضوع نسبتا حاشیه‌ای اما مهم خواهیم پرداخت. این موضوع مهم عبارت است از: تصحیح نوع نگرش ما به فدرالیسم و اجتناب از بد معرفی کردن و بد فهمیدن فدرالیسم و نظام فدرالی. اگر ما فدرالیسم را آنچنان که هست، به صورت درست و دقیق معرفی و درک نکنیم، در آینده با مشکلات بیشتر مواجه خواهیم شد و آفت‌ها و آسیب‌های احتمالی هم افزایش خواهد یافت. به این جهت لازم می‌دانم که برای تصحیح نگرش خود به فدرالیسم اعم از موافق و مخالف، ۹ نکته و مطلب مهم را به صورت مختصر مطرح کنم:

پرهیز از مطلق‌نگری:

مطلق‌نگری در هر موضوعی جدا از این که از نگاه علمی قابل تأیید نیست، در عرصه مسایل سیاسی و اجتماعی، جامعه را به انحراف می‌کشاند و توقعات و انتظارات بی‌جا و غیرعملی ایجاد می‌کند. مطلق‌نگری چه بسا زیباترین و جذاب‌ترین ایده‌ها و اندیشه‌ها را به خاکستر سیاه می‌نشاند. ما به طور خاص در افغانستان متأسفانه عادت پیدا کرده‌ایم که همه چیز را یا کاملا سیاه و یا کاملا سفید ببینیم و این یک آفت بزرگ است.

در مورد تئوری‌ها و نظریات سیاسی و مخصوصا در مورد نظام‌های سیاسی هیچ کسی در دنیای امروز نمی‌تواند ادعا کند که فلان نظام سیاسی به طور مطلق مثبت و موفق است و فلان نظام سیاسی دیگر به طور مطلق منفی و ناکام است. حتی در مورد دموکراسی و حقوق بشر که اوج تعالی اندیشه فلسفی و سیاسی بشر در طول تاریخ است، نمی‌توانیم با مطلق‌نگری قضاوت کنیم و امروز می‌بینیم که دموکراسی با این که از عمر آن حداقل بیش از دو هزار سال سپری شده، هنوز هم با کاستی‌ها و چالش‌های فراوانی مواجه است هم از نگاه ارزشی و تحلیل مفهومی و فلسفی و هم از نگاه کارکردی.

از سوی دیگر ما نباید از هر چیز انتظار همه چیز را داشته باشیم. اگر شما در یک شهر یک دانشگاه تأسیس می‌کنید، نمی‌توانید خود را از کارخانه و شفاخانه و تأسیسات دیگر هم بی‌نیاز بدانید. اگر در کشور فقیری، دموکراسی را حاکم بسازید و انتخابات برگزار کنید، معنای آن این نیست که با انتخابات مشکل فقر و عقب‌ماندگی علمی و اقتصادی هم حل شده است. برای حل هر مشکلی سازوکار ویژه لازم است.

بنا بر این ما نباید در مورد فدرالیسم هم مطلق فکر کنیم و آن را به طور مطلق مثبت و یا به طور مطلق منفی بدانیم. ما نباید چنین فکر کنیم که با برقراری نظام فدرالی تمام دردهای جامعه ما درمان می‌شود و همه مشکلات یک شبه حل می‌شود. ما در کنار نظام فدرالی به ده‌ها سیستم و سازوکار مناسب دیگر در عرصه‌های مختلف سیاسی، حقوقی، قضایی، امنیتی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، آموزشی، توسعه‌ای و غیره نیاز داریم تا زخم‌های چندین قرن‌ه ما درمان شود. فدرالیسم تنها یک ساختار شکلی حکومت است که به توزیع عمودی قدرت سیاسی می‌پردازد و رابطه بین حکومت مرکزی و ایالات و محلات و مناطق پیرامون را تنظیم می‌کند و برای تحقق همین هدف واقعا بهترین سازوکار است. تازه در مورد همین کارکرد یعنی توزیع عمودی قدرت هم باید بگوییم که در میان نظام‌های مختلف، نظام فدرالی، مناسب‌ترین و مفیدترین و مؤثرترین آن‌ها است اما نمی‌توان ادعا کرد که این است و جز این نیست. در برخی از کشورهای معروف دنیا مشکل تنوع و تعدد قومی و فرهنگی را از راه‌های دیگری شبیه نظام فدرالی حل کرده‌اند. البته یک مطلب مسلم است که امروزه در هیچ جای دنیا نظام متمرکز جواب نداده و امروزه طرفدار ندارد و خوشبختانه هم اکنون در افغانستان هم طرفداران نظام متمرکز کاملاً در اقلیت قرار دارند و حتی در کشورهای با نظام استبدادی مانند چین هم اکنون تلاش می‌کنند که از نظام اداری کاملاً غیرمتمرکز استفاده کنند.

از این رو ما در مجمع فدرال‌خواهان با اجتناب از مطلق‌نگری، بر این باور هستیم که نظام فدرالی مانند هر نظام دیگر، مشکلات و چالش‌های خود را دارد اما برای افغانستان و با توجه به تجربیات چند قرن اخیر، نظام فدرالی می‌تواند مناسب‌ترین نظام برای حل بسیاری از مشکلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما باشد.

اولویت نخست ما پذیرفتن اصل فدرالیسم است:

در مورد نظام فدرالی در افغانستان اولویت اصلی برای ما چیست؟ همه می‌دانیم در یک کشور، زمانی که یک نظام سیاسی و اداری به طور کامل تغییر کند، زمان زیادی لازم است تا همه زوایا و ابعاد و کاستی‌ها و چالش‌های آن بررسی گردد و یا در عمل تجربه شود. در اکثر کشورهای فدرال سال‌ها وقت صرف کردند تا این نظام را نهادینه ساختند.

ما همگی می‌دانیم که مشکل اصلی در افغانستان این است که در طول تاریخ این کشور روند دولت- ملت سازی معیوب بوده و به همین جهت هیچگاه نه دولت ملی شکل گرفته و نه وحدت ملی به معنای واقعی آن تأمین شده و پیوسته دچار گسست و انقطاع و فروپاشی بوده‌ایم و یکی از عوامل اصلی این وضعیت، حاکمیت نظام‌های متمرکز و انحصار گرا بوده است و امروز برای برون رفت از این وضعیت آنچه به نظر ما در مرحله نخست مهم و ضروری است و اولویت اول ما را باید تشکیل بدهد، پذیرفتن و توافق کردن بر اصل نظام فدرالی است، اما مدل‌ها و ساختارها و همچنین نوع رژیم و موضوعات دیگر، مسایل فرعی هستند که در مرحله بعدی باید مورد بحث قرار گیرند و در مورد برخی از آن‌ها سال‌ها گفتگو و مشوره و تجربه لازم است. به عنوان مثال نحوه تقسیم ایالت‌ها و تعداد آن‌ها یک معیار ثابت و استندرد دایمی ندارد. آمریکا بعد از کسب استقلال و ختم جنگ‌های داخلی، بعد از ۱۱ سال تجربه نظام کنفدرالی، تصمیم گرفت که به نظام فدرالی تغییر یابد و در ابتدا نظام فدرالی با ۱۲ ایالت شکل گرفت و به مرور زمان از ۱۳ ایالت به ۵۰ ایالت امروز رسیده و هکذا کشورها دیگر... فدرالیسم برای همه دنیا خوبست اما برای افغانستان نه! چرا؟

ما چرا همه چیز را تعلیق به محال می‌کنیم؟ چرا یک تجربه‌ای که در جهان موفق بوده در افغانستان ناکام باشد؟ افغانستان چرا از همه دینا یک تافته جدا بافته باشد؟ برخی می‌گویند که اول باید افغانستان کاملاً از یک ثبات و امنیت پایدار برخوردار شود بعد به سراغ فدرالیسم برویم. افغانستان از نگاه اقتصادی باید به یک کشور مرفه و ثروتمند تبدیل شود بعد به سراغ فدرالیسم برویم. در افغانستان باید دموکراسی حاکم شود و یا در افغانستان باید در ابتدا یک ملت واحد مقتدر ایجاد شود بعد فدرالیسم را تطبیق کنیم! اما چرا باید چنین باشد؟ اگر همه این خواسته‌ها تحقق یافته باشد ما چه نیاز به فدرالیسم داریم؟ از سوی دیگر هیچ کشور فدرالی را سراغ نداریم که در ابتدا همه این مشکلات خود را حل

کرده و بعد نظام فدرالی را انتخاب کرده باشد. همچنین هیچ یک از کشورهای فدرالی در زمانی که این نظام را برگزیدند، از نگاه سیاسی و امنیتی و اقتصادی هیچ مزیتی نسبت به افغانستان امروز نداشتند و هم اکنون نیز در کشورهای فدرال شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یکسان نیست. شما به وضعیت امروز آمریکا و کانادا و استرالیا و هند و اسپانیا و بلژیک و آفریقای جنوبی و عراق نگاه نکنید. از اولین نظام فدرالی و اولین قانون اساسی فدرال در جهان که در سال ۱۷۸۹ در آمریکا تأسیس شد و اکنون از عمر آن دقیقا ۲۳۶ سال سپری می‌شود تا سوئیس (۱۸۴۸)، کانادا (۱۸۶۷)، استرالیا (۱۹۰۱)، اتریش (۱۹۴۵)، آلمان (۱۹۴۹)، هند (۱۹۵۰)، مالزی (۱۹۶۳)، امارات متحده عربی (۱۹۷۱)، اسپانیا (۱۹۷۸)، بلژیک (۱۹۹۳)، آفریقای جنوبی (۱۹۹۶)، عراق (۲۰۰۵) و ده‌ها کشور فدرالی و شبه فدرالی دیگر، هیچ کدام آن‌ها در دو قرن پیش یا یک قرن یا ۷۰ و ۶۰ سال پیش، در هیچ عرصه‌ای هیچ نوع برتری یا تفاوت با وضعیت امروز افغانستان نداشتند و همگی مثل افغانستان دچار صدها مشکل امنیتی و اقتصادی و منازعات داخلی بودند.

پرهیز از قومی‌سازی فدرالیسم:

در مورد قومی‌سازی فدرالیسم سه نکته مهم وجود دارد:

اول این که فدرالیسم مخالف اندیشه قوم‌گرایی یا ناسیونالیسم قومی مخصوصا از نوع افراطی آن است. فدرالیسم برای مقابله و مبارزه با قوم‌گرایی است و هدف اصلی آن هم دسترسی به عدالت در جامعه متکثر و متنوع و تأمین عادلانه حقوق همه اقوام است، در حالی که اندیشه قوم‌گرایی به معنای برتر پنداشتن یک قوم بر دیگران و انحصاری ساختن قدرت به دست یک قوم است. بنا بر این قوم گرایی با فدرال‌خواهی سازگاری ندارد. ما به خاطر فرار از قوم‌گرایی و انحصارطلبی‌ها و برتری‌طلبی‌های قومی به فدرالیسم پناه می‌بریم نه این که خود گرفتار بیماری برتری‌طلبی‌های قومی باشیم.

دوم این که در تقسیمات ایالتی فدرال نیز نمی‌توان تنها قوم را معیار قرار داد. این کار نه درست است و نه عملی. البته در دنیای معاصر تقسیم ایالات در کشورهای فدرال یا بر اساس جغرافیا است مثل آمریکا و آلمان و استرالیا و مانند آن که از نگاه ترکیب اجتماعی و فرهنگی جامعه‌های همگن و همسان هستند و یا بر اساس قومیت و زبان و مذهب صورت می‌گیرد مانند کانادا، سوئیس، هند، بلژیک و مانند آن اما حتی در همین کشورهای فدرالی که بر اساس مرزهای قومی و زبانی تقسیم شده‌اند هم نتوانسته‌اند که مرزهای ایالتی را کاملاً با مرز قومی معین و منطبق بسازند. زیرا در یک سرزمین واحد و مشترک، اقوام از نگاه جغرافیایی پراکنده هستند و هیچگاه امکان ندارد که همه افراد یک قوم را از تمام یک سرزمین در یک یا چند ایالت جمع کرد. البته قومیت می‌تواند یکی از معیارهای تقسیمات ایالتی باشد و ممکن است در یک ایالت یک قوم در اکثریت قرار گیرد اما این بدان معنی نیست که در آن ایالت هیچ قوم دیگری حضور نداشته باشد.

بنا بر این چنان که در ماده ۱۳ مسوده قانون اساسی فدرال آمده: افغانستان باید بر اساس ترکیبی از معیارها یعنی موقعیت‌های جغرافیایی، ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناطق، به ایالات تقسیم گردد و این تقسیمات باید به گونه‌ای تنظیم شود که همبستگی اقوام و پیروان مذاهب افغانستان حفظ شود و باعث افتراق بین آنان نگردد.

نکته سوم در این رابطه این تصور غلط است که گویا فدرالیسم در افغانستان به نفع قوم خاصی یا به ضرر قوم دیگری است! فدرالیسم برای همه و به نفع همه است و به ضرر هیچ گروهی نیست. اگر بنا باشد فدرالیسم تنها منافع قوم خاصی را تأمین کند و یا به منافع قوم خاص دیگری ضربه بزند، در آن صورت دیگر فدرالی هم وجود نخواهد داشت و حتی اگر به نام هم فدرالی باشد نمی‌تواند دوام بیاورد و دچار صدمات مشکل خواهد شد و سرانجام از هم خواهد پاشید.

بنا بر این باید گفت که فدرالیسم، انواع مختلف رویکردهای قومی و قوم‌گرایی‌های افراطی را برنمی‌تابد و بلکه این تفکر، برای نظام فدرالی یک آفت است که آن را از درون فرو می‌پاشاند.

پرهیز از سیاسی‌سازی فدرالیسم:

ما نباید یک داعیه مقدس و یک ایده و اندیشه ارزشمند را سیاسی بسازیم. در طرح اندیشه فدرالیسم نمی‌توان آن را به منافع سیاسی افراد و اشخاص و یا احزاب و گروه‌های سیاسی گره زد. متأسفانه در افغانستان ما در طرح هر ایده‌ای اول به دنبال این هستیم که پیدا کنیم که این ایده یا طرح از طرف چه کسی یا کدام حزبی و یا حتی کدام قومی مطرح شده است تا اگر از سوی شخص یا حزب همسو با ما یا قوم ما مطرح شده باشد از آن حمایت کنیم و در غیر آن در مقابل آن باید بایستیم. ما به «ما قال» اصلاً توجه نداریم و فقط به «من قال» اهمیت می‌دهیم. (انظر الی ما قال لا الی من قال).



در حالی که شما باید خود داعیه و ایده و یا به اصطلاح خود گفتمان را ببینید و ارزیابی کنید نه اشخاص و داعیه‌داران و تئوری‌پردازان آن را.

توجه به کاربرد دقیق مفاهیم سیاسی و حقوقی:

ما باید از خلط مفاهیم سیاسی و حقوقی پرهیز کنیم و اصطلاحات یا مفاهیم سیاسی و حقوقی و نسبت آن‌ها را با فدرالیسم درست و دقیق درک کنیم. برخی با سفسطه و یا از روی ناآگاهی می‌گویندکه ما نظام پارلمانی می‌خواهیم نه فدرالی! یا ما دموکراسی می‌خواهیم نه فدرالی یا ما نظام اسلامی می‌خواهیم نه فدرالی! گو این که فدرالیسم در تضاد با دموکراسی یا نظام پارلمانی و یا در تضاد با دین اسلام است و همچنین گو این که فدرالیست‌ها مخالف نظام پارلمانی هستند یا مخالف دموکراسی یا مخالف اسلام!

نسبت فدرالیسم با همه این نظام‌ها نسبت لایشرط است و کشورهای فدرال دارای مدل‌های مختلف و الگوهای متفاوت و متنوع فدرالی هستند چون نظام فدرالی به عنوان یک ساختار شکلی در اداره کشور با هر نوع رژیم و نظام سیاسی دیگر نیز سازگار است. امروز که ده‌ها نظام فدرالی در پنج قاره دنیا تأسیس شده است، با این که همه آن‌ها از تجربیات یکدیگر استفاده کرده‌اند اما همه آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌های بسیار عمده دارند. به عنوان مثال آمریکای دارای نظام فدرالی جمهوری ریاستی است. اما کانادا و آلمان و استرالیا و هند و غیره دارای نظام فدرالی پارلمانی هستند. بلژیک و اسپانیا و مالزی نظام فدرالی سلطنتی دارند اما آمریکا و سوئیس و آلمان و اتریش و پاکستان و عراق و آفریقای جنوبی و غیره نظام فدرالی جمهوری دارند و امروز ما می‌توانیم از تجربیات و نکات مثبت همه آن‌ها استفاده کنیم اما در آخر باید شرایط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی کشور خود را در نظر بگیریم و مطابق با واقعیت‌های عینی جامعه خود قانون اساسی را تدوین کنیم و نوع رژیم و حکومت خود را انتخاب کنیم.

دوستان گرامی!

بگذارید این نکته را هم اضافه کنم که برای من از نگاه نظر شخصی آنچه مهم است اصل نظام فدرالی است و البته ترجیح من نظام فدرالی پارلمانی است چنان که در مسوده قانون اساسی فدرال بیان شده است. اما از نگاه شخصی هیچ اصرار خاصی ندارم. هر نظامی را که نمایندگان مردم افغانستان در مجلس مؤسسان یا پارلمان آینده بپذیرند، هرگاه در قالب نظام فدرال باشد، مورد قبول است چه فدرال ریاستی باشد یا پارلمانی یا نیمه ریاستی چون هیچ کدام مطلق نیست و هر کدام آن‌ها مزایایی دارد و معایبی.

تضاد نداشتن فدرالیسم با هیچ یک از ارزش‌های دینی یا ایدئولوژیک دیگر:

فدرالیسم به عنوان یک نظام سیاسی اداری با هیچ یک از ارزش‌های دینی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی و حتی سنت‌ها و عنعنات هیچ جامعه و قومی در تضاد نیست. برخی مطرح کردند که ما فدرالیسم را برای افغانستان قبول داریم ولی باید فدرالیسم اسلامی باشد و اموری را که شریعت ممنوع و حرام دانسته باید ممنوع و حرام بداند مانند قمار و شراب و مانند آن، در حالی که فدرالیسم چنان که گفتیم ماهیت لایشرط است و یجتمتع مع الف شرط یعنی فدرالیسم با هیچ نظام حقوقی‌ای تضاد ندارد و در قالب هر نظم حقوقی قابل تطبیق است. نظام فدرالی با هر نوع باور یا ایدئولوژی‌های چپ و راست و میانه و دینی و سکولار سازگاری دارد و بستگی به این دارد که مردم چه نوعی از آن‌ها را برای خود انتخاب می‌کنند و در افغانستان چون اکثریت مردم مسلمان هستند، طبیعی است که در نظام فدرالی آن هم ارزش‌ها و اصول دینات اسلام باید رعایت گردد و مسوده قانون اساسی فدرال خواهان هم هیچگاه در تعارض با احکام شریعت قرار ندارد. در ماده دوم آن تصریح شده که دین اکثریت مردم افغانستان دین اسلام است و در ماده سوم آن تأکید شده بر این که در افغانستان وضع قانونی که با اصول و مبانی شریعت و یا احکام شریعت در تضاد باشد مجاز نیست. اما یک نکته را همه همگی باید بدانیم که منظور ما از شریعت و دیانت، قرائت متحجرانه طالبانی نیست که امروز به نام شریعت همه کشور را به یک زندان عمومی برای همه ملت تبدیل کرده و به نام شریعت و اسلام، حقوق انسانی زنان و مردان آزاده ما را به یغما برده‌اند و افغانستان را در سطح بین المللی به یک مضحکه تبدیل کرده‌اند.

نسبت بین فدرالیسم و دموکراسی:

هر چند دموکراسی به عنوان یک اندیشه و فرهنگ و هم به عنوان یک نظام سیاسی، کاملاً یک مقوله جدا از فدرالیسم است و حوزه مفهومی و کارکردی هر دو از همدیگر کاملاً متمایز و متفاوت است ولی این هر دو هیچگاه از همدیگر بی‌نیاز نیستند و بلکه یک نوع رابطه دیالکتیکی متقابل دارند. به عبارت دیگر از یک‌سو نظام فدرالی در سه لایه ملی، ایالتی و محلی بستر مناسبی را برای تحقق دموکراسی یعنی حاکمیت

● سال دوم ● شماره ۱۷ ● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

و مشارکت مردم در اقتدار سیاسی را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر حاکمیت دموکراسی هم موفقیت نظام فدرالی را تضمین و بیمه می‌کند، به گونه‌ای که فدرالیسم در فقدان دموکراسی و در شوره‌زار استبداد، هرگز نمی‌تواند رشد کند و کارآیی خود را نشان بدهد، مثل شوروی سابق و یوگسلاویای سابق و سودان و مانند آن‌ها. در این کشورها به خاطر حاکمیت استبداد و نظام‌های دیکتاتوری، فدرالیسم هم نتوانست مشکلات آن‌ها را حل کند و با سقوط نظام‌های دیکتاتوری، نظام‌های فدرالی آن‌ها نیز از هم پاشیدند. از این رو باید گفت ما که برای افغانستان نظام فدرالی را پیشنهاد می‌کنیم، پیش شرط اول موفقیت آن را در حاکمیت دموکراسی و حاکمیت اراده مردم می‌دانیم.

شاخصه اصلی فدرالیسم:

آخرین نکته این است که پس اصل فدرالیسم و شالوده و عصاره ماهیت سیاسی و حقوقی نظام فدرالی چیست؟ در این رابطه مباحث بسیار شیرین و دل‌چسپی وجود دارد که اکثر شما فرهیختگان در این مورد مطالعه کافی دارید. من در این فرصت فقط اشاره می‌کنم که فدرالیسم دو عنصر یا دو شاخصه اصلی دارد: کثرت و وحدت یا وحدت در کثرت و کثرت در وحدت.

کثرت، سنگ بنای نخست و وحدت سنگ بنای دوم فدرالیسم است. منظور از وحدت و کثرت هم صرفاً دو عنوان تشریفاتی نیست. منظور از وحدت، شخصیت حقوقی حکومت مرکزی فدرال است که سمبول وحدت ملی و وحدت سرزمینی و تضمین کننده حاکمیت ملی و تمامیت ارضی باید باشد و منظور از کثرت هم شخصیت حقوقی حکومت‌های ایالتی و محلی است که در چوکات قانون اساسی فدرال از خود دارای قانون اساسی و قوای سه گانه دولتی بوده و سمبول هویت‌های جغرافیایی و قومی و فرهنگی متعدد و متنوع کشور هستند.

باید این هر دو عنصر به رسمیت شناخته شود و جایگاه و صلاحیت‌ها و اختیارات هر کدام به تفصیل در متن قانون اساسی تدوین و تبیین و تصویب شود. اگر عنصر وحدت را نداشته باشیم در حقیقت ما با چند کشور جدا و مستقل مواجه خواهیم شد و نه یک کشور و به تعبیر دیگر کثرت بدون وحدت، به تجزیه منجر می‌شود. همچنین اگر کثرت را نداشته باشیم، دیگر فدرالی در کار نبوده و نظام کشور به نظام بسیط و معمولاً متمرکز و یا نامتمرکز تبدیل خواهد شد.

در این رابطه نکته بسیار مهم ضرورت ایجاد و حفظ توازن و تعادل بین هر دو یعنی وحدت و کثرت است و این که هیچ کدام نباید قربانی دیگری شود. باید وحدت کشور را از طریق تقویت حکومت مرکزی تقویت کنیم و گرنه تجزیه حتمی خواهد بود و همچنین حقوق کثرت یعنی ایالت‌ها را نیز مطابق قانون اساسی کاملاً رعایت کنیم و گرنه منازعات و تنش‌جات آغاز شده و فدرالیسم دچار گسست خواهد شد.

حضار گرامی!

در پایان هم پیام خاصی به طرفداران و مدافعان فدرالیسم دارم و آن عبارت است از مسئولیت بسیار خطیری که فدرالیست‌ها به دوش دارند. فدرالیست‌ها مسئولیت دارند که در مسیر ترویج و تبیین اندیشه فدرالی و نظام فدرال، بر خورد نرم و مسؤ‌لانه داشته و از هر نوع سیاست مبتنی بر افراطیت، خشونت، نفرت، تبعیض و انحصار، اجتناب ورزند زیرا ماهیت فدرالیسم ضد سیاست حذف و انحصار و مقتضی تسامح و تساهل و رواداری و تحمل افکار متفاوت و به رسمیت شناختن تعدد و تکثر است. فدرالیست‌ها با این که به طور طبیعی منسوب به احزاب سیاسی متفاوت و اقوام و مذاهب و زبان‌های مختلف هستند، اما باید در مورد داعیه فدرالیسم اتحاد و انسجام کامل خود را حفظ کنند و با تشخیص اولویت اصلی بدانند که در شرایط کنونی تنها بر ترویج و تبلیغ و تطبیق فدرالیسم تمرکز شود و نباید خود را مصروف مسایل فرعی دیگر بسازند. جامعه افغانستان گرفتار صدها درد و رنج و محنت و ده‌ها مشکل و چالش و بحران است و در تاریخ این کشور شاهد مصایب و رنج‌های بی‌شماری بوده و هستیم اما فدرالیست‌ها مسئولیت همه آن‌ها را یا توان حل همه آن‌ها را ندارند. ما فقط می‌خواهیم روی یکی از دردهای اصلی انگشت بگذاریم و برای گسست روند ناتمام دولت-ملت سازی و فروپاشی‌های مداوم نظام‌های سیاسی راه‌حل پیدا کنیم تا به صلح و ثبات و عدالت برسیم. همچنین در کشور ما ده‌ها و بلکه صدها حزب سیاسی و نهادهای مدنی وجود دارند و صدها سیاستمدار و روشن فکر و فعالین سیاسی حضور دارند و ما به عنوان فدرالیست‌ها با هیچ یکی از آنان مشکل خاصی نداریم و بلکه به همه احترام قایل هستیم و با همه آن‌ها می‌توانیم در عرصه‌های مختلف به شمول فدرالیسم همکاری کنیم.

با تشکر از توجه شما

کامیاب و سرفراز باشید.

سرور دانش

۱۱ می ۲۰۲۵ - ۲۱ ثور ۱۴۰۴

متن سخنرانی داکتر لطیف پDRAM رهبر حزب کنگره ملی افغانستان

فدراليسم و توسعه سياسي

(۲۷ فبريور۲۰۲۵ / وین، اتریش)



افغانستان (خراسان)، از آغاز تاسیس تاکنون هرگز از یک نظام سیاسی با ثبات برخوردار نبوده است. در بیش از یک قرن گذشته، تمام نظام‌های سیاسی تمرکزگرا، انحصارطلب و تک‌ساخت، که شاخصه‌ی برجسته‌ی آن‌ها زیاده‌خواهی و شوونیسم قومی - به‌ویژه قوم‌گرایی افغان /پشتونی - بوده، شکست خورده و فروپاشیده‌اند. این نظام‌ها نتوانستند افغانستان را وارد مرحله‌ی دولت-ملت‌سازی کنند.

فروپاشی فاجعه‌بار «جمهوریت» در ماه آگوست ۲۰۲۱، در برابر چشم نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و در مقابل جهانیان، اوج این تراژدی و شکست تاریخی بود. تلاش غرب برای دولت‌سازی با بالا، حمایت بی‌قید و شرط مادی، معنوی و نظامی از ساختار یک رژیم ریاستی متمرکز و مطلق‌العنان، بی‌توجهی به جوامع روستایی افغانستان، شاخص‌های پایین سواد و توسعه‌نیافتگی، و تفاوت‌های شدید سطح رشد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ولایات مختلف، هموهمه در بستری ژئوپلیتیکی و تمدنی پیچیده و متنوع - برگرفته از سنت‌های ایرانی، ترکی و اسلامی - زمینه‌ی شکست‌های پی‌درپی را فراهم کردند.

آنچه رخ داد، نتیجه‌ی نادانی، غرور امپریالیستی و بی‌اعتنایی به هوشمندی‌ها و هسته‌های سخت فرهنگی، دینی و قبیله‌ای بومی بود. قدرت‌های خارجی این‌ عناصر را انکار کردند و آن‌ها را نادیده گرفتند و به پیمان‌کاران سیاسی و اقتصادی «غرب‌دیده» یا «غرب‌زده» بسنده کردند.

اکنون، نزدیک به پنج سال است که طالبان در قالب ساختار «امارت اسلامی» بر افغانستان حکم‌روایی می‌کنند. آنان انواع ستم را بر مردم روا داشته‌اند. فرمان «امر به معروف» طالبان نه‌تنها جایی برای حقوق زنان نگذاشته، بلکه در عمل، حقوق انسانی را نیز نادیده گرفته است. هر دین، مذهب یا آیینی جز مذهب طالبان، ضاله و باطل اعلام شده است. زبان‌ها، به‌ویژه زبان بزرگ فارسی، مورد تهاجم قرار گرفته‌اند. زمین‌های مردم بومی و ده‌نشین اشغال و آن‌ها را به کوچ اجباری واداشته‌اند؛ در سرزمین‌های ایشان شهرک‌های قومی /پشتونی ساخته‌اند. آنان در حال انجام پاکسازی هویتی و حذف نمادهای فرهنگی غیر پشتون هستند.

در همه‌ی عرصه‌های زندگی مردم، با تبعیض، زیاده‌خواهی و تحمیل هویت قوم پشتون - با محوریت «افغان» - عمل می‌کنند. این نظام طالبانی، نظامی توتالیتر، شوونیستی و در نهایت فاشیستی است. ما در برابر این امارت قرون وسطایی، ناسازگار با ارزش‌های جهانی انسانی، ایستاده‌ایم و مقاومت می‌کنیم.

اما این پایداری باید بر پایه‌ی خوانشی علمی و جامعه‌شناختی از افغانستان باشد؛ کشوری که نمی‌توان آن را از منطقه و جهان جدا دید. این مقاومت نیازمند یک نظریه‌ی سیاسی مدرن و کارآمد است که بتواند به‌خوبی توصیف و تبیین شود. دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی کشور باید این نظریه را مطالعه، نقد و غنی سازند؛ آن‌گونه که هانا آرنت نیز به «مسئولیت شخصی در دوران توتالیتاریسم» تأکید کرده است.

افغانستان جامعه‌ای متنوع و متکثر است. فدراليسم دموکراتیک مناسب‌ترین نظام سیاسی برای چنین جامعه‌ای است. در هستی‌شناسی فدراليسم، ذات آن با اصل تنوع و تکثر سازگار است؛ سنتزی از وحدت و کثرت. فرد و جامعه در ساختار

درست افغانستان، به‌ویژه افغانستان تحت سلطه‌ی طالبان، باید یک نظریه‌ی اجتماعی اعمال کنیم. باید بتوانیم هویت، زبان، دین، نظام سیاسی و بسا مؤلفه‌های دیگر را در متن فرگشت‌ها و تحولات جهانی، آسیایی و خاورمیانه‌ای تحلیل کنیم.

آیا بازسازی مدرن‌ته‌ی افغانستانی ممکن است؟ آیا می‌توانیم نظریه‌ی سیاسی و علم اجتماعی از متن دینامیک افغانستان، مبتنی بر ایده یا کانسپت «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» تولید کنیم؟ افغانستان جامعه‌ای ست پر از تناقض‌های توسعه‌ای، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ژئوپولیتیکی. آیا می‌توانیم از این وضعیت استبدادی و توتالیتر عبور کنیم؟

طالبان بخشی از مشکل‌اند؛ مشکل بزرگ‌تر، خود افغانستان است. سرزمینی که نه کشور شد و نه دولت-ملت، جایی ست که «مردم‌ها» زندگی می‌کنند؛ مردم‌هایی با هویت‌های متفاوت، مجهز به سوءظن نسبت به یکدیگر، و چه بسا بیزار از هم. چگونه می‌توانیم این وطن را وطن کنیم؟ چگونه می‌توان آن را از نو ساخت و تعریف کرد؟ نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی ما باید این مشکل را حل کند. باید بر انواع تبعیض‌طلبی خط‌بطلان بکشد، عدالت را پیشه کند و آن را با قانون و اجماع میهنی که در نتیجه‌ی توسعه‌ی سیاسی به‌دست می‌آید، حمایت کند.

هگل می‌گوید: هر دولتی محصول دیالکتیکی نیروهایی ست که برای آن جنگیده‌اند. اصل حماسه‌ی فدرالისტ‌ها این است: می‌کشیم دولتی به وجود آوریم—چه با طالبان و چه بی طالبان—که محصول مبارزات نیروهای واقعاً آزاداندیش، دموکرات، زنان و مردان شایسته‌ی جامعه‌ی ما، متخصصان و اندیشمندان، میهن‌پرستان واقعی و مجهز به عقلانیت مدرن و استقلال طلب باشد؛ نه نتیجه‌ی رقابت‌های جاه‌طلبانه‌ی الیگارش‌های فاسد رژیم‌های گذشته، قانون‌شکنان، قلدران بی‌سواد و عوامل بیگانه. اگر غیر از این باشد، از چاله به چاه می‌افتیم، و دور باطل خشونت، جنگ، دزدی و غارت دارایی‌های عامه، زورگویی و محله‌چی‌گری آغاز می‌شود.

تکرار این دور باطل دست‌به‌دست‌شدن قدرت سیاسی میان مدرسه‌رفتگان دیوبند، نجد، مصر و پشاور، و از سوی دیگر، غلزیایی و درانی—کوشش‌ها، جان‌ها و هزینه‌های مادی و معنوی را که پرداخته می‌شود، هدر می‌دهد. نباید برای منافع حلقات فاسدی که در کمین غصب جاه و جلال و حکمرانی نشسته‌اند، قربانی داد.

اپوزیسیون واقعی رهایی‌بخش باید با توجه به این موضوعات ایجاد شود، و اگر وجود دارد، باید ارزش‌های انسانی را در نظر بگیرد. با وجود این‌همه تجربه‌های تلخ، سخت و خونین، و تجربه‌های زیسته، با باور علمی بالا و اطمینان به نتیجه‌ی مبارزات‌مان، باید اصلاح یا براندازی نظام طالبانی را در اولویت قرار دهیم.

احمقانه‌تر و فریبکارانه‌تر از این چیزی در کنش‌گری سیاسی کنونی وجود ندارد که از مردم طلب حمایت و جانبازی کنیم، اما اهداف راهبردی، شکل دولت و قانون را به گرفتن جغرافیا از دست طالبان یا سرنگونی آن‌ها موکول کنیم، و قیل از این کارها، این اهداف و برنامه‌ها را با مردم، رزمندگان و مبارزان در میان نگذاریم.

با خوانش این اهداف و برنامه‌ها، آینده را پیش‌بینی می‌کنیم. ما فدرال‌یست‌ها در وینا، قانون اساسی جمهوری فدرال و خطوط و اهداف‌مان را به‌صورت شفاف در اختیار جامعه‌ی جهانی و هم‌میهنان‌مان قرار می‌دهیم. برای بیان این اهداف و قرائت این قانون نیازی به جغرافیا نیست. تحقق یک علم اجتماعی و سیاسی رهایی‌بخش، علی‌القاعده باید به تغییر رادیکال در همه‌ی سطوح اندیشه‌ها، سمبل‌ها و نهادها منجر شود.

قرار نیست در میان ابزارهای تعبیر رادیکال همه‌ی شئون مبارزاتی، شیوه‌ها و ابزارها را تنها به نفع نبرد مسلحانه و خشونت انکار کنیم و کنار بگذاریم. خشونت، خشونت تولید می‌کند. برای ما فدرال‌یست‌ها، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. وسایل نیز باید انسانی باشند. اهداف ارجمند با ابزارهای ارجمند محقق می‌شوند. به‌سختی می‌توان پذیرفت جنگ فی‌نفسه دوست‌داشتنی و مقدس باشد.

استقلال، دموکراسی، آزادی: دموکراسی تابع بحث آزادی است. اگر آزادی وجود نداشته باشد، دموکراسی سالیه به انتفاء موضوع است، یعنی موضوعیتش را از دست می‌دهد. دموکراسی به اصول دیگری هم نیاز دارد؛ به استقلال، اخلاق، انصاف.

کارل پوپر می‌گوید: آن‌چه دموکراسی را دموکراسی می‌کند، حق عزل حاکمان است، بدون خون‌ریزی و براندازی، با خواست مردم. این دیدگاه، سؤال افلاطونی «چه کسی باید حکومت کند؟» را کنار می‌گذارد و به‌جای آن می‌پرسد: «چگونه باید حکومت کرد؟»

بنابراین خطاست اگر دموکراسی را به رأی و چیزهایی از این جنس تقلیل دهیم. صندوق رأی و پارلمان دموکراسی را

تضمین نمی‌کند. صرف برگزاری انتخابات، دموکراسی را محقق نمی‌سازد. البته که ضرورت آن را نفی نمی‌کنیم، اما این وسیله باید در خدمت غایت دموکراسی باشد. حقیقت دموکراسی، در حق عزل نهفته است، نه صرف نصب.

برای دستیابی به دموکراسی، به نظامی سیاسی نیاز است که از حقوق مردمان، و به‌ویژه حق عزل، پشتیبانی کند. در بیست سال و اندی حضور نیروهای ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا، مردم افغانستان حق عزل نداشتند. افغانستان استقلال نداشت. چنان‌که در سطور پیش‌تر آمد، بدون استقلال، دموکراسی که تابعی از آزادی است، وجود نداشت. متن ویرایش‌شده شما بدون عنوان، با حفظ معنا و ساختار اصلی، به شکل روان‌تر و منسجم‌تر ارائه شده است:

همین اکنون که از ضرورت تغییر و عبور از اداره طالبانی به‌سوی جمهوری دموکراتیک فدرال سخن می‌گوییم، بحث‌هایی مانند «دولت همه‌شمول و فراگیر»، «افغانستان دموکراتیک»، و اگر درست شنیده باشم، «حکومت عبوری»، از سوی برخی از سران، اعضای ارشد و برجسته جمهوری فروپاشیده (دولت آقای اشرف غنی احمدزی) در رسانه‌ها مطرح می‌شود و شایعاتی پیرامون آن شکل گرفته است. این همان چهره‌ها و مقام‌های بلندپایه جمهوری سابق هستند که تلاش دارند با بهانه‌های مختلف، بار دیگر به قدرت بازگردند و دولتی نو ایجاد کنند.

این افراد پیش از هر اقدامی باید به دادگاه وجدان خود مراجعه کنند، خود را نقد کنند، شکست را بپذیرند و اعتراف نمایند که خود یکی از عوامل اصلی بحران افغانستان بوده‌اند. جامعه جهانی نیز باید از آن‌ها همین را بخواهد. برای ما، مبارزه علیه امارت قرون‌وسطایی طالبانی، هرگز به معنای بازتولید آن چهره‌ها یا نظام جمهوری ریاستی مطلقه و قانون اساسی گذشته نیست. تاریخ هنوز این افراد را تبرئه نکرده است. به‌جای اشتیاق برای بازگشت به قدرت، باید چون گناهکاران در برابر وجدان مردم افغانستان اعتراف کنند. اگر خواهان رهایی‌اند، اکنون بهترین فرصت برای بازنشستگی سیاسی و آسودگی وجدان فراهم شده است.

به‌قول «یووال نوح هراری»، خدمت یک قهرمان، حتی با اندکی پیرایش، دلیلی کافی برای سپردن سرنوشت یک ملت به دست او نیست، زیرا به‌سادگی می‌تواند به هیولا تبدیل شود. هراری از ژنرال دوگل و پاسخ «نه» مردم فرانسه به خواسته‌های قدرت‌طلبانه او، به‌عنوان نمونه‌ای هوشمندانه یاد می‌کند. به‌قول قومندان مارکوس «زاپاتیست»، اکنون زمان آن رسیده است که به این آقایان و خانم‌ها گفته شود: دیگر بس است!

جامعه جهانی، وجدان‌های آگاه، توده‌های مردم، روشنفکران، متخصصان، طبقات فرودست، زنان و اقوام تحت ستم، باید در کنار هم قرار بگیرند. در افغانستان سخنی حکیمانه رایج است: «آزوده را آزمودن خطاست.» مردم امروز در وضعیت نومیدکننده‌ای تنها گذاشته شده‌اند و بهای اشتباهات رهبران و دولت‌مردان را می‌پردازند. تنها امید ما آن است که با مردم صادقانه سخن بگوییم. اما در افغانستان، حتی در میان برخی نخبگان سیاسی، سخن گفتن دشوارتر از هر کاری ست. زبان باید دوباره نقش ارتباطی خود را بازیابد و ارتقا یابد.

میلیون‌ها نفر از قلمرو تفکر و اندیشه سیاسی غایب‌اند. حدود هفتاد تا هشتاد درصد مردم بی‌سوادند. اما حتی شمار زیادی از کسانی که ظاهراً تحصیل کرده‌اند، از سخن گفتن بیزارند، با کلمه و دانایی در ستیزند. نامه‌ها و کامنت‌هایی به من رسیده که نشان‌دهنده همین واقعیت است: پDRAM فقط سخن می‌گوید، باید عمل کند، باید اسلحه به‌دوش گیرد. اما آنان معنای «عمل» را نمی‌دانند. از مدرنیته تنها واژگان آن را آموخته‌اند. واژه‌هایی چون آزادی، عدالت و برابری، از معنا تهی شده‌اند. (برتولت برشت)

افغانستان در چند برهه تاریخی، در مسیر توسعه قرار گرفت: سال ۱۳۵۰ خورشیدی در دوران جمهوری محمد داوود خان؛ سال ۱۳۵۱، با قدرت‌گیری نیروهای چپ، که به‌رغم جنایات و سرکوب‌ها، در زمینه‌هایی چون سوادآموزی، رفع نابرابری‌های جنسیتی و طبقاتی، آموزش رایگان، اصلاحات ارضی و خدمات اجتماعی، گام‌هایی جدی برداشتند. دوره سوم، از آغاز دهه هشتاد خورشیدی با حضور نیروهای بین‌المللی بود. این دوره نیز به‌دلیل ناسازگاری با قرائت اسلامی سیاسی و استقلال‌طلبی، به شکست انجامید.

عامل اصلی شکست هر سه دوره، ساختار قومی و قبیله‌ای و مذهبی بود. طالبان، صورت اجرایی اسلام سیاسی‌اند؛ و این اسلام سیاسی نیز در خدمت شوونیسم قومی پشتونی قرار گرفته است.

ادامه در صفحه ۱۹

با تحصیل زنان و کارشان در اداره، پولیس، قضا و اردو و سایر نهادهای دولت مدرن، آزادی های اساسی خصوصا اشاعه رسانه‌های آزاد و شکل گیری نهادهای مدنی نوگرا در تقابل جدی قرار دارد. در این تقابل، که تا هنوز ادامه دارد، تلاش برای انحصار قومی قدرت از سوی نخبگان تجدد گرا، موجب گردید که تجدد گرایان جای شان در ارگ ریاست جمهوری را به سنت گرایان خالی کنند.

بحران ناشی از تقابل سنت و تجدد در اکثر مناطق جهان از جمله در کشورهای مسلمان به کمک جریانهای خردگرا به نحو مطلوبی مدیریت گردید. در افغانستان اما به تکرار به شکل فاجعه آمیزی به ناکامی نوگرایی انجامید و موجب بی ثباتی و تدوام بحران در کشور گردید.

تأثیرات جیوپولیتیکی

از دید سیاسی، افغانستان در نقطه تلاقی مناطق آسیای مرکزی، آسیای جنوبی، شرق آسیا/دور و خاورمیانه قرار دارد. از دید امنیتی، افغانستان در بین ساختارهای امنیتی آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خلیج فارس قرار دارد ولی در هیچ کدام آن شمولیت فعال ندارد و هیچ کدام آن به تنهایی نمی‌تواند امنیت افغانستان را تحت پوشش قرار دهد.

از دید اقتصادی، افغانستان در نقطه تقارب سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای اکو، سارک، کرک و شانگهای قرار دارد که در سه سازمان اول عضو و در چهارمی هنوز به عنوان ناظر است. بدون شک، قرار گرفتن در یک چنین موقعیتی کشور را تحت تأثیر اهداف و منافع متضاد کشورهای منطقه و جهان قرار می دهد.

دولتمردان افغانستان برای حفظ تعادل، از سیاست بی طرفی فعال استفاده کرده اند. تا زمانی که این سیاست به نحو درست مدیریت شده است، افغانستان ثبات خود را حفظ کرده است، ولی عبور از سیاست بی طرفی فعال و همراه شدن با یکی از قطب ها موجب شده است که افغانستان بی ثبات گردد. از سوی دیگر، افغانستان از کشور هایی است که نظریه بوزان، یعنی ضعف دولت و مداخله خارجی در آن به طور کامل تطبیق شده است. طوریکه بوزان میگوید، دول ضعیف، ممکن است در خدمت منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی قدرت های بزرگ قرار بگیرند. از همه مهمتر اینکه انحصار قومی قدرت مستلزم وابستگی خارجی است. زیرا ظرفیت داخلی برای ایجاد و تداوم انحصار محدود است و گروهی که در جستجوی انحصار قدرت است به ناچار خود را به یکی از قدرت های بیرونی پیوند زده است تا بتواند قدرت خود را به گونه انحصاری حفظ نماید. از اینجا است که پای کشورهای بیرونی نیز به کشور کشیده می شود. افغانستان از زمان تاسیس تا کنون بخش عمده ای از تاریخ خود را در حالت وابستگی سپری نموده است. حاکمان افغانستان، به منظور حفظ حاکمیت و کوبیدن رقیبان همواره خواستار حمایت و پشتیبانی خارجی ها بوده اند، حتی آنگاه که عرصه بر آنها تنگ می شده، خود را به دامان بیگانه انداخته و به آنها پناه برده اند تا با حمایت مالی و نظامی آنان بار دیگر به قدرت بازگردند.

موقعیت حساس و آموختنی های جریانات درانگیز گذشته حکم می کند که افغانستان، با سوابق سیاست بی طرفی و عدم انسلاک و فراتر از عمر موافقت‌نامه‌های استراتژیک امنیتی اش، سکوی صمیمیت، مهربانی و همکاری بین کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، دور از رقابت‌های میان‌شان، قرار گیرد. همچو یک سیاست، همراه با یک دستگاه دیپلماسی فعال و ابتکاری، پایداری صلح احتمالی و حفظ و تحکیم روابط متعادل فرا خروج نیروهای خارجی را تضمین خواهد نمود و صفحه نوینی را در حیات افغانستان و منطقه ورق خواهد زد.

راه حل ها

برادران و خواهران عزیز؛

امروز ما در حالی این کنفرانس را دائر می کنیم که روند فعلی سیاست در کشور، در فقدان مشروعیت ملی و بین المللی به بن بست رسیده است. امروز ضرورت تغییر در نظام سیاسی کشور بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. شکست طالبان قطعی است. اما آنچه مبهم است، وضعیت پسا طالبان است و اینکه ما آینده پس از طالبان را چگونه ترسیم می کنیم. با درنظرداشت آنچه به عنوان عوامل بی ثباتی سیاسی در افغانستان مطرح شد، می توانیم به روشنی راه حل سیاسی آینده و مکانیزم ثبات و پایداری سیاسی را تعریف نمائیم. برای رسیدن به یک راه حل جامع و تأمین ثبات و پایداری سیاسی در افغانستان توجه به نکات زیر ضروری است. در واقع این نکات عناصر کلیدی ثبات و پایداری در کشور به شمار می رود:

در پنج دهه اخیر، در افغانستان و ماحول آن تحولات و تغییرات گسترده در ماهیت قدرت، آرایش قدرت، روابط و ساختار قدرت و انتظارات از قدرت رخ داده است. یکی از مهمترین انتظارات از قدرت و نظام سیاسی که جدید است، توانایی آن بر برقراری مناسبات و روابط عادلانه قدرت در سطح ملی و در مطابقت با حقایق و واقعتهای عینی فرهنگی و اجتماعی است. در صورتی

انحصار قدرت بسیاری از شکاف های اجتماعی، ملی و قومی را فعال، تشدید و تقویت کرده است. انحصار قدرت مستلزم ایجاد یک نظام استبدادی مبتنی بر زور و سرکوب است. انحصار قدرت با زور و سرکوب بوجود می آید و همیشه نیز با تکیه بر زندان و کشتار و خفه سازی ادامه می یابد. از این جهت، تاریخ سیاسی افغانستان مملو از شکنجه کردن ها و به زندان انداختن انسان های آزاده، آزار واذیت مردم، قتل عام ها، اسارت ها و کوچهای اجباری و سیستماتیک گروه های قومی مشخص و تصاحب املاک و اموال آنها است و صاحبان قدرت بیش از آنکه در اندیشه توسعه کشور و رفاه مردم بوده باشند، تمام توان مملکت را برای حفظ، تحکیم، استمرار و موروثی ساختن و خانوادگی کردن قدرت به کار برده اند. طمع و حرص انحصار قدرت در افغانستان، حتی حاکمان را با اعضای خانواده شان دشمن ساخته است .

در گذشته سیاستمداران این موضوع را انکار میکردند و عامل اصلی منازعه را به مداخله خارجی ها در امور افغانستان نسبت می دادند. اما امروز خیلی از سیاستمداران قبول دارند که واقعتهای مثل قوم، مذهب و گرایش سیاسی در افغانستان امروزی یکی از عوامل افتراق است.

قوم عنصر مهم در سیاست افغانستان است. سیاستمداران افغانستان مشروعیت شان را از منازعات قومی میگیرند و در چانه زنیهای بزرگ سیاسی هم قوم را ابزار قرار میدهند. سیاستمداران میخواهند به نیابت از اقوام، سهمی از قدرت سیاسی و منابع به دست بیاورند. این موضوع در شناخت عوامل منازعه افغانستان بی تأثیر نیست .

دونالد روت چلید به این باور است که نخبگان عضویت خویش را در گروه مذهبی/قومی از طریق استفاده ابزاری از هویت های گروهی حفظ می کنند. احساس تعلق به قوم و یک هویت قومی وقتی تقویت میشود که دولت دیگر نمیتواند به وظیفه اش مبنی بر حفاظت از زندگی و ملکیت خصوصی افراد آن طوری که لازم است، عمل کند. وقتی دولت نتواند از مردم حفاظت کند، آنان به قوم و گروه اجتماعی که به آن تعلق دارند پناه میبرند تا هم مصوون بمانند و هم توازن قوا به نفع قوم خودشان حفظ شود. در چنین وضعیتی است که سیاستمداران از نشانی قوم وارد چانه زنی و داد و ستد میشوند (Rothchild, ۲۰۰۹, ۲۴۶)

تقابل هنجاری سنت و مدرنیته

تقابل سنت و مدرنیته، یکی دیگر از عوامل اصلی پیدایش و بقای منازعه در افغانستان است. از نخستین رویارییی سنت و مدرنیته در افغانستان بیش از یک قرن می گذرد و هنوز مدرنیته نتوانسته است بر قلمرو سَنّت سلطه پیدا کند. به طور عمده مدرنیته در افغانستان طی سه مرحله با سَنّت به زورآزمایی پرداخته است: بار نخست در عصر «امان الله خان» دههی سوم قرن بیستم، زمانی که شاه در سال ۱۹۲۷ از سفر اروپا به کشور برگشت و خواست به تقلید از غرب، وجوه فرهنگی مدرنیته را در کشور وارد کند. اقدامات او در کشف حجاب، تصویب قانون جزا و... هیولای سَنّت را در افغانستان به خروش آورد. این تقابل در کوتاه ترین زمان، شاه را با تاج و تخت و اصلاحاتش یک‌جا بلعید، برآیند این نبرد سرگونی دولت مدرنیته‌خواه بود.

مرحله دوم، عصر حاکمیت دو حزب مارکسیستی «خلق» و «پرچم» در آغاز نیمه دوم قرن بیستم است. در این دوره، حزب دموکراتیک خلق، پروسه نوسازی با الگوی انقلاب کمونیستی را روی دست گرفت و با جسارت تمام بر تمامی سنت‌ها و مناسبات مروج بین مردم، حمله برد و تمامی ارزش‌ها و باورهای سنتی را که مناسبات خاص و متناسب به خود را در طول قرون شکل داده بود، یک شبه با صدور فرامینی ابطال کرد و افغانستان را یک کشور مدرن و بریده از سنت‌های فئوالی تعریف نمود.در تقابل هنجاری دوم، پاس‌داران ارزش‌ها در قامت دو جناح مجاهدین و دولت تبارز کردند. دولت -مجموعه‌ی سیاست‌مداران حکومتی، رهبران تعدادی احزاب، بوروکرات‌ها- به عنوان نماینده‌ی تفکر مدرن -کمونیزم مظه‌ری از تفکر و فرهنگ مدرن- و مجاهدین به عنوان پاس‌داران سنت، ماهیت منازعه را شکل دادند؛ تا این که ارزش‌های مربوط به سنت (مجاهدین)، بر ارزش‌های کمونیزم غلبه کرد.

مرحله سوم رویارییی سنت و مدرنیته در افغانستان دوره جدید پس از حادثه ۱۱ سپتامبر است. در این مواجهه، طرف‌های منازعه، دولت -شامل نخبگان تحصیل‌کرده، بروکرات‌ها، سکان‌داران سیاست و قدرت، رهبران احزاب، جامعه‌ی شهری و طالبان بودند که منازعه را صورت‌بندی و دوام می‌دهند. روح مقاومت شدید سنت گرایان در برابر نوسازی جامعه، تفاوت چندانی با عصر امان الله نکرده است. لایه‌های سنتی جامعه کماکان دموکراسی و ارزشهای مندرج در قانون اساسی گذشته را با اساسات شریعت مغایر می‌دانند و مانند عصر ملای لنگ به جای قانون جزا برای حل منازعات و جنجال‌های حقوقی، به قرآن و فقه حنفی بیشتر ارجاع می‌دهند. با حضور زنان در عرصه‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی، به شدت مخالف و

متن سخنرانی دکتر عباس بصیر

بررسی عوامل اصلی درگیری‌های اجتماعی-سیاسی و جنگ در افغانستان

(۳۱ حمل ۱۴۰۴)



دقیق بشناسیم و راهبردهای دقیق برای حل منازعه و نقشه راه کامل برای حل سیاسی ترسیم کنیم. اشتباه در شناخت هر یکی از این عوامل ما را از ارائه راه حل مناسب دور می کند. به عنوان مثال، مطابق این چارچوب تحلیلی، اعمال تبعیض نظام مند بر علیه یک گروه اجتماعی از طرف دولت، محروم سازی عمدی یک گروه اجتماعی از دسترسی به منابع عمومی و قدرت سیاسی، و به حاشیه راندن قصدی یک حوزه جغرافیایی از دید سیاسی و اقتصادی، عوامل پیش زمینه ای منازعه شمرده میشوند (Smith, ۲۰۰۴). از سوی دیگر، نبود حکومتداری خوب، فساد مالی در نهادهای دولتی، ناتوانی حکومت در خدمت رسانی و ضعف دستگاه قضایی در اجرای عدالت، عواملی است که سبب تشدید منازعه و تقویت بخشی شورشیان میشود. اینها بیش از این که عامل شروع منازعه باشند، عوامل تشدیدکننده منازعه اند. نبود حکومتداری یا ناتوانی دستگاه قضایی در اجرای عدالت، سبب تشدید منازعه و طولانی شدن آن میشود. اقتصاد جرمی هم یکی از عوامل تشدید کننده منازعه و طولانی شدن آن است. تجارت سیاه مواد مخدر، استخراج غیرقانونی معادن، همه در نقش کتلست/ تشدیدکننده منازعه عمل میکنند. محاسبه های امنیتی، سیاسی و استراتژیک کشورهای همسایه هم در طولانی شدن منازعه نقش دارد. تکیه صرف روی عوامل تشدید منازعه به عنوان مثال مداخله خارجی و فراموشی عوامل پیش زمینه که عمدتاً جنبه داخلی دارد، ما را از رسیدن به یک راه حل جامع دور می سازد.

با در نظرداشت این چارچوب تحلیلی، اینک به بررسی مهمترین عوامل بحران در افغانستان می پردازیم.

انحصار قومی قدرت

افغانستان یک کشور چند قومی با زبان های مختلف است. با وجود واقعیت تکتثر قومی، اما فرهنگ سیاسی در افغانستان انحصاری با رویکرد قومی بوده است. هر گروه قومی که قدرت را در اختیار گرفته، آن را در انحصار قوم و حتی خانواده خود قرار داده است. بر این اساس، مشکل اصلی ساختار قدرت در همه نظام های سیاسی افغانستان انحصار قدرت بوده است. در هر یک از نظامهای سیاسی با هر عنوانی که روی کار آمده است، قدرت به شکل متمرکز در انحصار یک شخص، یک گروه، یک قوم و در یک مکان بوده است. این انحصار قدرت بیشتر جنبه قومی پیدا کرده است. از سوی دیگر، گرایشات انحصار قدرت محدود به یک قوم خاص نبوده است. ما حتی احزاب سیاسی مان هم قومی است.

حضار گرامی، هیئت رهبری مجمع فدرال خواهان و فدراسیون جهانی صلح، اساتید، خانم ها و آقایان، اجازه دهید در قدم نخست، برگزاری اولین نشست حضوری فدرال خواهان افغانستان را به شما و مردم افغانستان تبریک بگویم. افتخار دارم که این فرصت برای من پیش آمده است تا روی یکی از مهمترین مسائل جاری افغانستان ، که عبارت از عوامل اصلی منازعه سیاسی- اجتماعی و جنگ در این کشوراست، بحث و سپس در روشنائی آن راه رسیدن به صلح و ثبات سیاسی در افغانستان را بررسی نمایم.

افغانستان، که اغلب به عنوان «گورستان امپراتوری‌ها» توصیف می‌شود، بیش از چهار دهه است که درگیر جنگ، بی‌ثباتی و ناامنی است. بدون شک، طرح هر نوع راه حل سیاسی برای این بی ثباتی مزمّن نیازمند شناخت ویژگیها و ماهیت منازعه است. یک برنامه جامع صلح نه تنها که به علت‌های منازعه میپردازد، بلکه شناخت دقیق از خواستها و منافع گروه‌های درگیر را نیز دربردارد. طراحی یک برنامه جامع صلح و شکل دهی یک نقشه راه برای حل سیاسی، نیازمند فهم دقیق عوامل منازعه و ارایه راه‌های آشتی دادن این عوامل و میزان و مقیاس انعطاف‌پذیری میباشد. پرسش اصلی این است که علل و زمینه‌های تغذیه‌کننده‌ی منازعه و ناامنی در افغانستان چیست؟ محققان منازعه، پاسخ‌های گوناگونی به این پرسش ارائه کرده اند.

ما در این مطالعه نخست به بررسی مهمترین عوامل منازعه می پردازیم و سپس با در نظرداشت این عوامل راه حل های مطلوب را ارائه می داریم.

عوامل بی ثباتی و ناامنی در افغانستان

روشن است که تک علتی معرفی کردن بحران افغانستان، تقلیل‌گرایی نا موجه و ساده سازی یک بحث بسیار پیچیده است. نباید در جست‌وجوی یافتن علت واحد برای منازعه‌ی افغانستان بود. مجموعه‌ی زیادی از عوامل در تداوم و تعمیق منازعه به هم گره خورده اند؛ اما، می‌توان نوعی اولویت‌بندی میان این عامل‌ها از نظر اثر و اهمیت قایل شد.

برای درک بهتر عوامل منازعات و شناخت ماهیت آن، نظریه های مختلف وجود دارد و محققان منازعه از شیوه های گوناگون استفاده کرده اند. یکی از این نظریه ها، نظریه تیپ شناسی دن اسمیت است. طبق این نظریه در هر منازعه چهار نوع عامل وجود دارد: عوامل پیش زمینه ای، عوامل بسیج کننده، عوامل محرک و عوامل تشدید کننده. این چارچوب تحلیلی کمک مان میکند تا علت و سبب منازعه را به طور

که نظام سیاسی نتواند مناسبات ملی را بر اساس عدالت و برابری و توزیع عادلانه قدرت تنظیم کند، هیچگاه به ثبات و پایداری نخواهد رسید.

بر این اساس، در یک جامعه چند قومی مثل افغانستان نظام سیاسی در صورتی می تواند موفق شود که از یک سو تنوع قومی، زبانی و مذهبی و تکثر در عرصه های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را به رسمیت شناخته شده و به آن احترام بگذارد، از سوی دیگر بر برابری در حقوق، مکلفیت ها و امتیازات برای تمام شهروندان و اقوام، از نگاه زبانی، مذهبی و دینی در سطوح ملی و محلی مبتنی باشد و از جانب سوم، حضور معنا دار هر فرد و گروه سیاسی و اجتماعی بخصوص اقوام را در ساختار تصمیم گیری تضمین نماید و همه حضور خویش را در زیر چتر کلان دولت ملی احساس کنند.

با در نظرداشت تکثر و تنوع جمعیتی و با توجه به تجارب گذشته افغانستان، عبور از ساختار سیاسی متمرکز و توزیع عمودی قدرت از طریق فدرالیسم بهترین انتخاب برای تامین ثبات و صلح پایدار است. فدرالیسم با توزیع قدرت، انعطافپذیری و ایجاد رقابت و انگیزه، مانع انحصار قدرت شده و کارآیی حکومت و پاسخگوئی آن را بالا می برد. در واقع فدرالیسم پاد زهر انحصار قدرت است. فدرالیسم قدرت را بین سطوح مختلف دولت توزیع می کند. توزیع قدرت باعث می‌شود که تصمیم‌گیری‌ها به سطوح محلی منتقل شده و بخش‌های مختلف جامعه بتوانند به شکل مستقیم در فرایند تصمیم‌گیری شرکت کنند. این امر باعث می‌شود که حکومت‌ها بیشتر به نیازها و مسائل محلی واکنش نشان دهند و عملکرد کارتری داشته باشند.

بر علاوه، فدرالیسم به حکومت های محلی انعطاف‌پذیری بیشتری در اجرای قوانین و سیاست‌ها می‌دهد. این انعطاف‌پذیری به آن‌ها امکان می‌دهد تا با توجه به نیازها و شرایط محلی، سیاست‌ها و برنامه های خود را تنظیم و اجرا کنند، که باعث بهبود اثربخشی و کارآیی حکومت محلی می‌شود. بر این اساس بود که شهید وحدت ملی استاد مزاری فدرالیسم را به عنوان یک مکانیسم برای صلح و ثبات در افغانستان مطرح کرد. به گفته شهیدمزاری، «آینده افغانستان توسط سیستم فدرالی اداره شود تا هر ملیت احساس کنند که در باره سرنوشت خودشان تصمیم بگیرند... تنها راه حل که هم افغانستان را از تجزیه نجات می‌دهد و هم ملیت‌ها را قانع می‌سازد و هم حقوق شان را در دست‌های‌شان می‌دهد، یک سیستم فدرالی در افغانستان است که در آن توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعناتش در نظر گرفته شود و خودشان تصمیم‌گیر باشند. یک حکومت مرکزی هم داشته باشد». نظریه گاسفیلد به ما می‌آموزد که تشکیل یک جامعه و کشوری مدرن می‌تواند با حفظ ارزش‌های فرهنگی و تجربیات تاریخی نیاکان اتفاق بیفتد. به عبارت دیگر، جمع بین سنت و مدرنیته نه تنها امکان‌پذیر بلکه ضروری نیز هست. نخبگان فکری معاصر می‌توانند با معرفی الگوهای موفق از کشورهای مسلمان مدرن مانند مالزی، اندونزی، ایران، ترکیه، امارات عربی متحده و قطر، و همچنین احیای روایت‌های بومی از درون تمدن تاریخی منطقه، ایده آشتی‌ناپذیری تجدد و سنت را از اذهان گروه‌های سنت‌گرا خلاصی دهند و در نتیجه، به کمک عقلانیت و کسب اجماع ملی، کشور را به سوی صلح پایدار و تداوم حرکت نوسازانه هدایت کنند.

بر این اساس، فدرالیسم می‌تواند به‌عنوان راه حلی موثر در کاهش تقابل بین سنت و مدرنیته در افغانستان نیز عمل کند. ساختار فدرالیسم این قابلیت را دارد که به‌موجب آن، افغانستان با حفظ یکپار چگی ملی، در ایالات مختلف اجازه دهد تا فرهنگ‌ها و رویه‌های ارزشی سنتی خاص خود را دنبال کنند. این فرآیند باعث می‌شود که گروه‌های مختلف قومی، قومی و مذهبی احساس کنند که ارزش‌های آنها در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور مورد احترام قرار گرفته است. با توزیع قدرت در سطح ایالت‌ها و جامعه‌های محلی، فدرالیسم به نمایندگان محلی این امکان را می‌دهد که به سرمایه‌گذاری در فرهنگ، سنت‌ها و هنرهای خود بپردازند. این رویکرد به‌جای تحمیل الگوهای مدرنیته بر همه‌ی مناطق، به جوامع این فرصت را می‌دهد که تغییرات را به‌صورت تدریجی و با توجه به زمینه‌های فرهنگی خود بپذیرند. به عبارت دیگر، مزیت فدرالیسم در این است که می‌تواند فرصتی برای تحلیل و تفکر هوشمندانه در مورد چگونگی ترکیب سنت و مدرنیته فراهم کند، به‌طوری‌که هر دو بعد به صورت هم‌زمان و هماهنگ هم‌زیستی داشته باشند.

سرانجام اینکه نظام سیاسی با رعایت اصول و قواعد حقوق بین الملل، روابط خود را در چارچوب سیاست عدم انسلاک و بی طرفی فعال دور از رقابت های بین قدرت های منطقه‌وی و جهانی تنظیم نماید. در یک چنین صورت است که می توانیم ثبات سیاسی را در کشور تامین نمائیم.

متن سخنرانی داکتر اکبر همت

اصول اساسی فدرالیسم

(۲۸ فبرییوری ۲۰۲۵/وین، اتریش)



با اجازه مهمانان گرامی و دیگر اعضای محترم مجلس!

خوشحال هستم که امروز اولین بار در تاریخ افغانستان یک کنفرانس حضوری در محوریت اندیشه فدرالیسم و تحقق آن در جامعه افغانستان به مثابه برون رفت از بحرانهای تاریخی و دوامدار خطه ئی بنام افغانستان دایر میکنیم.

اجازه دهید قبل از همه از دست اندرکاران این فارمت تشکری کنم که با زحمات خستگی ناپذیر شان این مجلس را برپا کرده اند.
سروران گرامی!

با تلخی تمام باید اذعان کرد که نام افغانستان برای امروز با جمعی از پدیده های زشت، منفی، غیر انسانی و غیر اخلاقی عجین شده است. وقتی این نام به زبان آورده می‌شود فقط جنگ، کشتار، انتتحرار، قاجاق مواد مخدر، تروریسم، زن ستیزی، استبداد، سرکوبگری، فقر، مرض، ویرانی، بی خانمانی و مهاجرت در اذهان انسانها تداعی می‌گردد. می‌دانیم که این همه مظالم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به یکباره گی از آسمان نازل نشده است بلکه سیستم های لجام گسیخته تمرکز استبدادی قدرت بیش از صد ساله تحت حاکمیت های خاندانی و قبیله‌وی، کشور و مردم آن را در این حالت تراژیک سوق داده است.

در زمانی که ممالک همتر از تاریخی خطه جغرافیائی بنام افغانستان در جستجوی راه های رسیدن به ملت و مدنیت بودند اما قدرتمندان انحصار طلب کشور ما با مقصد شکستاندن اراده مردم آزادی طلب و عدالت خواه در جستجوی طُرق مختلف اجرای استبداد بالای اقوام غیر خودی بودند. از کشتن و بستن و سوزاندن تا تسجیل تبعیض، برتری طلبی و نجابت انگاری در بدنه وثائق مملکت که تا امروز در افغانستان معمول هست در کشور جاری بوده است.

بنابراین در افغانستان نه ملتی بوجود آمد و نه منافع مشترک ملی شکل گرفت. لذا می‌توانیم بگوییم که افغانستان عبارت است از کشوری که متشکل از اقوام مختلف با منافع متفاوت، جایگاه های مختلف در اقتصاد، سیاست، فرهنگ، زبان و مذهب تحت تبعیض و استبداد نمایندگان حاکم یک قوم به اجبار حیات بسر می‌برند.

رژیم ها و حکومت ها در دایره نمایندگان فکری یک قوم خاص دست بدست می‌شد (و هنوز هم می‌شود) اما ماهیت و اهداف آنها را همانا حفظ قدرت انحصاری به هر قیمت تشکیل می‌داد. چهره های برگزیده نمایشی و معاش بگیر از اقوام دیگر در گرد دسترخوان ولی نعمتان راه ای افتادند اما وظیفه آنها بجز مداحی و بلی گویی چیز دیگری نبود. متأسفانه تا هنوز بعضی از متنفذین سیاست افغانستان آرزومند همان سنت ارباب رعیتی را در سر می‌پروراند. غافل از آن که حس خودارادیت و استقلال خواهی مردم بیش از هر زمان دیگر قوی تر، مستحکم تر و بُرنده تر گردیده و کمترین خواسته آنها برپا کردن ساختار فدرالی و تقسیم عادلانه قدرت و ثروت هست.

اگر توجه داشته باشید انحصار قدرت توسط یک قوم آنقدر در مغز قبیله حاکم نقش بسته است که اگر حرفی از تقسیم قدرت زده شود همه وابستگان سیاسی به انحصار قدرت بدون درنظرداشت این که کمونست بوده یا طالب یا

تکنوکرات غربی همه به یک صدا مذبحخانه از انحصار قدرت

توسط یک قوم بنام اکثریت و اقلیت واهی دفاع می‌کنند. مثال آن جلسه بُن، انتخابات ها و تقلب ها و دیگر کنش های سیاسی هستند.

قوانین اساسی در افغانستان که سرچشمه خود را از اصول اساسی دولت علیه امان الله خان و اصول اساسی دولت علیه نادر خان می‌گیرد، تا قوانین اساسی دوره های مشروطه بعداً قانون اساسی داود خان و بعداً کمونست ها و تا به امروز متن بنیادی آنها در انحصار، استبداد و تبعیض بنا شده است و در آخرین قانون اساسی گپ بجائی رسید که همه را رسماً وقانوناً افغان بنویسند.

گاهی استدلال می‌شود که همه مردم کشور در قانون اساسی «افغان» نامیده شده است و باید پیرو قانون باشیم. در این رابطه با صراحت تام باید گفت (هر قانون اساسی که استبداد را صحه میگذارد، باید آن قانون سرنگون شود.) نمی‌خواهم از هیچ گروه و سازمانی نام ببرم، آن طوری که می‌دانیم بعضی از گروه های سیاسی در اینجا و آنجا جلسات دایر می‌کنند، در حالی‌که از تأثیرات مثبت چنین نشست ها انکار نباید کرد اما متأسفانه تقریباً همه شعار ها همگون است که { بیائید همه ما یک ملت هستیم و یک افغان هستیم و در محوریت شایسته سالاری و انسان سالاری یک حرکت همه شمول و فراگیر بوجود بیاوریم و مشکل افغانستان را حل کنیم } اما هیچ طرحی که حلال مشکل بنیادی جامعه باشد وجود ندارد. دولت های همه شمول را دیدیم از کرزی و غنی.

تاریخ ۱۰۰ سال اخیر نشان داد که در افغانستان انواع رژیم ها تجربه شد { شاهی مطلقه و مشروطه، جمهوری داود خان، جمهوری دموکراتیک چپی ها، جمهوری اسلامی، امارت اسلامی} مگر همه آنها مبتنی بر تمرکز استبدادی قدرت که توسط نمایندگان یک قوم خاص اداره می‌شد که نه ساختار سیاسی فراگیر شد و نه شکم مردم سیر شد. افغانستان مریض هست و مریضی او کروئولوژیک و مزمن هست، مرض اولاً تشخیص گردد اما بعد برای مداوای این مرض بایست نسخه لازم ارائه گردد.

با صراحت می‌گویم که با گُنده گویی و شعار های تکراری و خشک دموکراسی، مردمسالاری و حکومت همه شمول قضیه افغانستان حل نمی‌شود. بایست برنامه مشخص برای حل معضلات کلیدی داشته باشیم. باید در چند تا سوال کلیدی که افغانستان را در این روز رسانیده است جواب واضح و روشن داشته باشیم:
۱- چگونه قدرت سیاسی از قبضه انحصار کشیده شود،
۲- چگونه حضور اقوام غیر حاکم در قدرت از نقش نمایشی به نقش شریک تصمیم گیری حیات سیاسی دولت آورده شود،
۳- چگونه مردم ولایات از نقش رعیت بودن به پایتخت به نقش «پارتنر» بودن به قدرت مرکزی تبدیل شود.
۴- چگونه از زورگوئی و غصب اراضی مردم توسط مهمانان ناخوانده آنطرف مرز جلوگیری شود،
۵- چگونه به ماجراجویی دیورند خاتمه داده شود.
۶- بالاخره چگونه در این سرزمین عدالت اجتماعی برقرار شود!

❀ ۱۸

اینجا است که مجمع فدرال خواهان افغانستان طرح مشخص علمی، عملی و تجربه شده به کشور های مشابه افغانستان را در منشور خود و مسوده قانون اساسی فدرال در افغانستان ارائه کرده است.

تغییر بنیادی ساختار اداری و تشکیلاتی دولت از مرکزگرایی به ساختار فدرالی از دهه ها قبل در شرایط ترور و اختناق از جانب شخصیت های سیاسی و علمی طرح گردیده بود. اما ماشین سرکوبگر قدرت های حاکم با تمام قوت و توان این صدا ها را سرکوب و این داعیه عدالت طلبانه را در نطفه خنثی ساخت.

واقعات ۵۰ سال جنگ و شکل گیری جبهات منسجم جنگی و تقسیم جغرافیه افغانستان مبتنی بر تعلقات قومی، زبانی و مذهبی یکبار دیگر نشان داد که افغانستان به تغییر بنیادی نیاز دارد که بتواند راه را بسوی آشتی اقوام، تفاهم، عدالت اجتماعی، تقسیم قدرت و ثروت و ایجاد ملت واحد هموار نماید. این تغییر بنیادی صرفاً با آوردن میکانیسم ساختار فدرالی مطابق شرایط خاص افغانستان امکان پذیر هست. اندیشه فدرالیسم که از تحقق آن با تصویب اولین قانون اساسی ایالات متحده امریکا ۲۳۷ سال می‌گذرد، یکی از دست‌آورد های بشر برای ملی ساختن قدرت سیاسی هست. اما بشر تا هنوز میکانیسم برتر از فدرالیسم برای تقسیم عادلانه قدرت و ثروت اختراع نکرده است.

این یک واقعیت هست که برای امروز تقریباً همه کشور های جهان اعم از غرب و شرق، در آسیا و افریقا و امریکا به ساختار فدرالی روی آوردند. تعجب نکنید که {تقریباً همه کشور های جهان؛ گفتم چونکه برخی از کشور ها رسماً دولت های فدرالی هستند اما برخی دیگر از اصول اساسی فدرالیسم که تقسیم افقی و عمودی قدرت سیاسی هست و همچنان دیگر محسّنات فدرالی استفاده اعظمی میکنند. مانند کشورهای فرانسه انگلیس و هالند که بنابر تعریف تیوری حقوق و دولت سیستم های یونیتار شمرده می‌شوند اما تقسیم افقی و عمودی قدرت درین دولت ها به تمام معنی فدرالی هست .

در افغانستان اندیشه فدرالیسم هم از جانب مخالفان و هم از جانب برخی از طرفداران ناآگاه آن ضربه خورد:

مخالفین فدرالیسم آگاهانه با تحریف ماهیت فدرالیسم آن‌را تبلیغ خصمانه کردند اما برخی از طرفداران نا آگاه با طرح افراطی از محسّنات فدرالیسم حساسیت دیگران را برانگیختند. اما در حقیقت فدرالیسم از خود اصول، قوانین و پرنسیپ هایی دارد که از تحقق آن همه اقوام و اقشار افغانستان برنده خواهند شد.

بنده در اینجا چندی از پرنسیپ ها و ویژگی های ساختار فدرالی را یادآوری می‌کنم.

پرنسیپ‌ها:

تمامیت ارضی مملکت،

یگانگی سیستم قدرت دولتی، یعنی {نمیشود که قسمتی از دولت از یک سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیروی کند و قسمت دیگر آن از دیگر سیستم ها پیروی کند}،
تشخص یا سرحد بندی صلاحیت مرکز با واحد های فدرال،

حقوق مساوی تمام واحد های فدرالی،

حقوق و آزادی های مساوی برای همه شهروندان،

اولویت قانون اساسی و دیگر قوانین دولت فدرال بالای قوانین همه واحد های فدرالی،

تمامیت ارضی و مصئونیت همه خاک کشور،

شهروندی واحد در تمام قلمرو مملکت،

پوشش زبان دولتی نسبت به همه قلمرو کشور،

قوای مسلح واحد،

پول واحد.

سیاست خارجی واحد.

مسلم هست که بر اساس این پرنسیپ ها و ویژگی های ساختار فدرالی، جایی برای تبلیغ خصمانه فدرالیسم- تجزیه وجود ندارد.

تحقق فدرالیسم در افغانستان کار بی امان و مبارزه خستگی ناپذیر می‌خواهد. ما بایست قبل از همه فدرالیسم را در افکار و اذهان خود و مردم خود محقق کنیم تا همگان باورمند شوند که فدرالیسم برای برون رفت از بن بست بدیل ندارد.

در اخیر می‌خواهم بگویم که همه اعتراض ما نسبت به اوضاع ترازوی بار افغانستان متوجه سیاسیون انحصار طلب امروز و گذشته این آب و خاک هست اما خلق گرامی پشتون برای ما محترم هستند و ما باید یکجا این وطن را بسازیم.

مبارزه ادامه دارد

تشکر از توجه شما عزیزان

ادامه از صفحه ۱۶

فدرالیسم و توسعه سیاسی

نظریه ما درباره فدرالیسم، توسعه سیاسی و دموکراسی، از دل همین واقعیت‌ها می‌آید. در افغانستان، گروه‌ها و جریان‌های فکری مختلفی فعال‌اند؛ چپ و راست، نواندیشان دینی، لیبرال‌ها، مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها، سلطنت‌طلب‌ها و افراط‌گرایان مذهبی. هر گروه، منبع مشروعیت خاص خود را دارد: برخی مشروعیت الهی و دینی، برخی مشروعیت پادشاهی، و برخی مشروعیت مردمی، حقوق اساسی انسان‌ها و پلورالیسم.

مسئله فقط تفاوت در منشأ مشروعیت نیست، محل نزاع نیز متفاوت است. تمرکز قدرت در دست یک قوم، جنگ قومی، و نزاع هویتی، ریشه بحران‌اند. فدرالیست‌ها مناسبات ناعادلانه قومی را عامل اصلی جنگ، بی‌ثباتی و فروپاشی می‌دانند. به‌نظر ما، امارت طالبان نتیجه‌ی زیاده‌خواهی قومی و شوونیسم پشتونی است که حتی همبستگی طبقاتی و نیروی کار را نیز متاثر کرده است.

فدرالیسم، نظامی است برای پایان دادن به این بحران. برای استخراج مفهوم جامعه و دولت دموکراتیک، راهی جز عبور از منازعه قومی وجود ندارد. نظریه‌های بسیج منابع و استفاده از فرصت‌ها باید در خدمت فدرالی شدن افغانستان قرار گیرد. قدرت سیاسی باید به‌صورت افقی و عمودی توزیع شود. ایالات فدرال باید ایجاد شوند و از حق قانون‌گذاری برخوردار باشند.

در افغانستان فدرالی، پلورالیسم سیاسی، آزادی عقیده، نظام‌های اقتصادی متنوع و آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی تضمین می‌شود. مردم خود امورشان را مدیریت می‌کنند، حس مالکیت به سرزمین‌شان دارند. با ایجاد پایتخت‌های ایالتی، شهرنشینی گسترش می‌یابد. رقابت قومی به رقابت سالم بین ایالات تبدیل می‌شود، میلیون‌ها شغل ایجاد می‌شود، و انرژی‌های نهفته آزاد می‌گردد.

رابطه علم مدرن با دموکراسی، ساختاری ست. بدون تفکر علمی، به دموکراسی نمی‌رسیم. دموکراسی نیز علم مدرن و آزادی فکر را حمایت می‌کند. فدرالیسم، با توزیع قدرت، امکان مشارکت، گفت‌وگو و رقابت سالم را فراهم می‌آورد. اندیشمندان می‌توانند برنامه‌های خود را به مردم عرضه کنند. مردم خود تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز می‌شوند.

ایجاد افغانستان فدرال، قرار گرفتن در مسیر عقلانیت مدرن است؛ مسیری که فرصت همزیستی اقوام، شهروندان و نحله‌های فکری و سیاسی را با اقعاع و همبستگی آگاهانه فراهم می‌سازد. این کار، مستلزم توسعه سیاسی است؛ یعنی رسیدن به اقعاع و اجماع در مورد مسائل کلان و راهبردی، از نوع نظام سیاسی گرفته تا نسبت دین و دولت و رعایت آزادی‌های اساسی.

بدون توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، ثبات، و شکوفایی فرهنگی نیز ممکن نیست. نظریه سیاسی افغانستان مدرن از همین جا آغاز می‌شود: افغانستانی که وطن همه باشد. جامعه مدرن، و شکل تبلور آن یعنی فدرالیسم، از دل همین واقعیت‌ها قابل استنتاج است.

نظام متمرکز و تک‌ساخت، نه تنها بحران کنونی را حل نمی‌کند، بلکه افغانستان را به سوی فروپاشی، تجزیه و حتی بالکانیزه‌شدن می‌برد. فدرالیسم، بدیلی است برای نظام‌های پیشین، از جمله امارت طالبان؛ نظامی باز و فراگیر که تبعیض نمی‌شناسد، حتی برای طالبان و هواداران‌شان. نظامی برای حل منازعات قومی، نظامی برای صلح، پیشرفت، مشارکت عادلانه مردم، و گذار به آزادی و شکوفایی.

ما در پی ارائه طرحی برای کل افغانستان هستیم؛ افغانستانی نوو متفاوت، نه فقط برای طالبان یا گروهی خاص، بلکه برای همه اقوام و باشندگان این سرزمین.

بعد از فرو پاشی امپراتوری نادرشاه افشار، احمد

خان درانی که یکی از سرداران لشکر نادرشاه بود به قندهار آمد و اولین حکومت یا نظام سیاسی را در افغانستان کنونی پایه ریزی نمود. این حکومت با تجمع سران قدرتمند قبائل افغان به دور احمد خان ابدالی شکل گرفت که در آن سران قبائل، نفوذ و قدرت محلی خودرا تا حدود زیادی حفظ نمودند که دانشمند امریکائی آقای توماس بارفیلد حتی انرا نوعی ابتدائی از نظام فدرالی می‌داند.و تشکیلات جدید ائتلافی از قبائل متعدد با عنعنات و رسوم قبائلی قوام گرفت که از شاکله های یک دولت به مفهوم دقیق آن بی بهره بود.

متن سخنرانی داکتر رسول طالب رئیس مجمع فدرال خواهان

ورئیس کمیته سیاسی حزب عدالت و آزادی افغانستان

آیا فدرالیسم می‌تواند بحران افغانستان را حل کند؟

(۲۷ فبروری ۲۰۲۵/وین، اتریش)



به نام خداوند عدالت وازادی

با سلام و درود فراوان خدمت یکایک شما عزیزان خواهران و برادران که زحمت کشیده و اینجا تشریف آورده اید و با حضور خویش به شکوه و منزلت این مجلس افزوده اید. می‌خواهم از طرف خود و مجمع فدرال خواهان افغانستان از فدراسیون جهانی صلح و رئیس ان جناب آقای پیتر حیدر صمیمانه تشکر نمایم که با همکاری و همنوائی خویش با مجمع فدرال خواهان افغانستان سبب شدند تا بتوانیم این گردهمائی شکوهمند را امروز شاهد باشیم. همچنان می‌خواهم ازدیگر بزرگواران، اندیشمندان و صاحب نظران که دعوت مارا پذیرفتند و در جلسه ما حضور پیدا نمودند اظهار سپاس و قدردانی نمایم. به همین ترتیب از تمام دوستانی که دراین مجلس حضور بهم رسانیده اند نیز صمیمانه تشکر می‌نمایم. بخصوص تمام عزیزی که زحمت فراوان کشیدند و کارهای عملی و لوژستیکی را بدوش داشتند و تنظیم و ترتیب و اراسته نمودن این سالون را بدوش داشته و مجلس را برای بحث و گفتگوی امروز و فردا اماده نموده اند را نیز شایسته قدردانی و دست مریزاد می‌دانم.

کنفرانس که تحت عنوان فدرالیسم مسیری برا ی عدالت اجتماعی، صلح و ثبات در افغانسان امروز آغاز می‌کنیم قرار است منازعه بسیار پیچیده ودوامدار در افغانستان را مورد بحث و تبادل نظرقرار داده وطی این اظهار نظرها چشم انداز یک راه حل واقعی و دائمی برای این بحران جستجو گردد. با تاسف باید بگویم که این بحران بیش از ۴۶ سال ادامه دارد و جنگ، ویرانی و خسارات عظیم و جبران ناپذیری را برای افغانستان به بار آورده است و تا کنون دورنمای امیدوار کننده ئی نیز برای حل آن وجود ندارد. باد ییاد آوری کنم که برعلاوه عوامل داخلی قدرت های بزرگ جهان و بسیاری از کشورهای دیگر در ایجاد و ادامه این بحران بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم دخیل بوده اند و اکنون به نظر من مسؤولیت اخلاقی دارند که برای خاتمه دادن به این جنگ کمک و همکاری لازم و شایسته را به عمل آورند.

اگر بخواهیم راه حلی پایدار برای مشکل مزمن و بغرنج افغانستان جستجو و پیدا کنیم ناگزیر باید به ریشه های عوامل اصلی جنگ در کنار عوامل متعدد دیگر توجه نماییم تا به یک نتیجه مطلوب و راه حل منطقی که پایان بحران و ثبات سیاسی را تضمین نماید دست پیدا نماییم.

من با در نظرداشت زمان واهداف این کنفرانس با این روش یعنی تأمل برریشه های عوامل اصلی بحران به مسئله میپردازم و کوشش می‌کنم با انگشت گذاشتن روی مشکل اصلی بحران افغانستان و نگاه گذرا به سیر و تطور ان در تاریخ پُرماجرا و غمناک افغانستان بستری فراهم آید تا نظرات ودیدگاه های اندیشمندانه، سخنرانان و گفتگوهای هدفمند کنفرانس در بستران بسوی هدف نهائی کنفرانس که هدف اصلی مجمع فدرال خواهان افغانستان نیز می‌باشد جریان پیدا نماید و با این روش متوجه خواهیم شد که چگونه تمام نظام های تجربه شده در افغانستان و تمام تلاش ها برای حل بحران نتوانسته



● سال دوم ● شماره۱۷● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

من به طور گذرا به چند مورد برجسته از حاصل و پیامد این نظام به صورت فهرست واراینجا اشاره می‌کنم:

۱- اعمال خشونت، شکنجه، زندان و سرکوب مردم برای بقای نظام،

۲- عدم رشد و توسعه در تمام ابعاد و عقب ماندگی تحمل ناپذیر و خفت بار،

۳- فقر فراگیر مزمن و جانکاه،

۴- وابستگی به بیگانه،

۵- بی ثباتی سیاسی و انقطاع مکرر حکمرانی،

۶- اعمال تبعیض و بی عدالتی در کارکرد حکومت و در گستره زندگی اجتماعی که منجر به شکاف اجتماعی و قومی وحشتناک در افغانستان گردیده است.

این ها چند مورد کلان و برجسته از پیامد و نتیجه نظام سیاسی استبدادی قبیلهوی است که اگر به رابطه و پیوند بین این دو پدیده یعنی نظام سیاسی و پیامدهای آن دقت کنیم متوجه می شویم که این رابطه یک حلقه خبیثه ای را تشکیل می‌دهد که در سیر زمان با هم اثرات هم افزائی دارندو بدین معنی که استبداد قبیلهوی فقر، عقب ماندگی، تبعیض، بی عدالتی و بی ثباتی سیاسی را به وجود می‌آورد و برعکس عقب ماندگی، فقر، تبعیض و بی عدالتی بستر های برای بقا و دوام استبداد قبیلهوی ایجاد می‌کند. افغانستان درطول سه قرن از عمر خویش با وجود فراز و نشیب هائی گرفتار این دور باطل است و اکنون در قرن ۲۱ و درعصراینترنت، کوانتوم و هوش مصنوعی زیر چکمه های نظام استبداد قبیلهوی طالبان دست و پا می‌زند و این داستان غم انگیز و درد اور مردم، در تمام تاریخ دولت داری در افغانستان می باشد.

می‌خواهم به دو نمونه تاریخی و نمونه وضعیت کنونی اشاره کنم که که هم نقاط عطفی در تاریخ دولت داری و حکمرانی در افغانستان است و هم برای توضیح بهتر و قابل فهم تر این بحث کمک خواهد نمود؛

۱- زمامداری عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) یکی ازنقاط عطفی در سیر تحول وتطور نظام استبداد قبیلهوی است که به دونکته ای که به بحث ما مربوط است اشاره می‌کنم؛ یکی تصمیم عبدالر حمن خان به تمرکز بیشترقدرت برای بقای نظام استبداد قبیلهوی که سرکوب بی رحمانه مردم افغانستان و جنایت هولناک و فراموش نا شدنی نسل کشی هزاره ها را در پی داشت و دوم توافق دو ابرقدرت رقیب آن زمان یعنی روسیه تزاری و امپراتوری انگلیس روی جیوپولیتیک منطقه و حوزه نفوذ یکدیگر است که فغانستان از سوی هردو کشور به حیث دولت حائل یا Buffer State پذیرفته شد و حدود جغرافیائی آن توسط دو ابر قدرت مشخص گردید. این اتفاق در حقیقت مدیریت تقابل و منازعه دو ابرقدرت می باشد که به بازی بزرگ یا Great Game معروف می باشد، این دو مطلب مهمی است که بعدا نیز به آن اشاره خواهم نمود.

۲- کودتای کمونیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ که من باز هم به دو جنبه آن کوتاه اشاره می‌کنم؛ یکی کودتای ۷ ثوره منظور براندازی نظام استبداد قبیلهوی که تقریبا سه قرن بر افغانستان حاکم بود به راه انداخته شد و کودتا گران تلاش نمودند با ایدئولوژی مارکسیستی- لیننیستی نظام جدید سیاسی را جایگزین نمایند که با کشتار و خشونت گسترده علیه مردم افغانستان همراه بود. دوم با کودتای ۷ ثور و اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی وضعیت Buffer Stae افغانستان نیز واژگون گردید و افغانستان به میدان نبرد و انتقام گیری دو ابر قدرت دوران جنگ سرد تبدیل گردید.

۳- اما وضعیت کنونی تحت سیطره گروه طالبان؛ گروه طالبان بعد از تسلط بر افغانستان در ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ نظام سیاسی امارت اسلامی را بر مردم افغانستان تحمیل نموده اند. تا کنون این نظام، به حق نتوانسته است مشروعیت داخلی و بین المللی را بدست آورد، نظام امارت طالبان در حقیقت همانند نظام استبدادی تمامیت خواه با عصبیت قبیلهوی و با رنگ ولعاب دینی است که سه قرن قبل توسط احمد شاه ابدالی پایه گذاری شده بود و تنها تفاوت آن این است که رنگ ولعاب دینی آن بسیار برجسته ساخته شده است. چه تاسف بار و دردناک است که گروه طالبان تلاش دارند افغانستان را سه قرن به عقب برگردانند که تجربه سه قرن رنج سرکوب، کشتار، فقر جانکاه، عقب ماندگی و عدم توسعه، تعصب، تبعیض، بیسوادی، بی عدالتی و شرمساری را که پیامد اجتناب ناپذیرنظام استبدادی تمامیتخواه با عصبیت قبیلهوی می باشد را دوباره تکرار نمایند. این طرز تفکر و این سلوک سیاسی عامل اصلی و مشکل بنیادین ۴۶ سال جنگ و منازعه کنونی در افغانستان می باشد.

دیدگاه ها برای حل قضیه افغانستان

با در نظرداشت عامل اصلی منازعه طی ۴۶ سال گذشته دیدگاه ها و روایت های گوناگون وجود داشته و راه حل های متعدد برای آن ارائه و تجربه شده است ولی هیچکدام نتوانسته

است که به منازعه نقطه پایان گذاشته و افغانستان را از این دور باطل رهائی بخشد.
من اینجا سه دیدگاه را مطرح و کوتاه مورد بحث قرار خواهم داد؛

۱- یک دیدگاه و راه حل ایدئولوژیک؛ بر اساس این دیدگاه، قضیه افغانستان و ایجاد نظام سیاسی بر اساس ایدئولوژی های مشخص می باشد که نمونه های آن تلاش حزب دموکراتیک خلق برای تشکیل حکومت کارگری با ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم، ایجاد نظام شرعی گروه طالبان و تا حدودی زیادی تشکیل نظام اسلامی مجاهدین می باشد.

۲- دیدگاه مردم سالار و راه حل دموکراتیک؛ نظام سیاسی که بعد از کنفرانس بن شکل گرفت یعنی جمهوری اسلامی افغانستان نمونه آن است. این نوع نظام دارای دارای ظرفیت هایی است که می تواند بحران را بسوی حل شدن هدایت نماید. اما در شرایط خاص افغانستان دارای دو ضعف مهم بود که بالاخره به فرو پاشی آن انجامید. یکی از این ضعف ها قدرت مدار بودن آن است و منظور من از قدرت مدار بودن این است که قدرت و امتیازات دولتی بر خلاف معیارهای شایسته سالاری، توانمندی و شفافیت به چهره های مطرح و زورمند و یا به نام قوم توزیع می گردید و این رویه به حدی شایع و عادی شد که بقا و تداوم نظام به کلی به حاشیه رفت و فراموش گردید. ضعف دوم نفوذ قدرتمند فرهنگ و تمایل روانی برای استبداد قبیله‌ی میان تعدادی از بازیگران اصلی جمهوری اسلامی افغانستان می باشد که باعث تجربه ناکام جمهوری اسلامی افغانستان گردید.

۳- دیدگاه تقسیم قدرت ساختارمحور وراه حل نظام فدرالی؛ با در نظر داشت حاکمیت تاریخی نظام استبدادی قبیله‌ی و پیامدهای ناگوارو فاجعه بار آن، با در نظرداشت شکاف های وسیع اجتماعی و قومی و با درنظرداشت بی ثباتی و انقطاع مکرر سیاسی و بالاخره ۴۶ سال جنگ و منازعه، افغانستان نیازمند ابتکار جدید و مستحق طرح نو برای عبور از این بحران مزمن می باشد، طرحی که هم جنگ و منازعه را پایان بخشیده و ثبات سیاسی پایدار به وجود آورد و هم مسیر رشد، توسعه و پیشرفت را میسر گرداند.

مجمع فدرال خواهان افغانستان باور دارد که این ابتکار و طرح نو، ایجاد نظام فدرالی در افغانستان می باشد، نظام فدرالی می‌تواند ما را به این اهداف والا برساند و افغانستان را از شر این دور باطل رهائی بخشد امید وارم این کنفرانس بحث و گفتگو وسیع و گسترده در مورد نظام فدرالی را در کشور برانگیزد و انرا به بحث اصلی در روند گفتگو برای حل قضیه افغانستان تبدیل نماید.

تردید ندارم نظام استبداد قبیله‌ی طالبان دیر یا زود به بن بست رسیده و روند فروپاشی آن آغاز خواهد گردید، مجمع فدرال خواهان افغانستان این کنفرانس را فصل جدید در افغانستان و بعنوان آغاز روند جدید تبادل نظر فرا فرد سالار و گفتگوی جدی ساختار محور تلقی نموده و در شرائط فعلی سه مطلب را بعنوان اقدامی لازم برای حل قضیه افغانستان پیشنهاد می نماید؛

۱- طرح نمودن نظام فدرالی و قراردادن آن به عنوان گفتمان ملی برای حل پایدار منازعه و رهائی از استبداد قبیله‌ی در افغانستان.

۲- تغییر نگاه قدرت های بزرگ و کشورهای جهان ازافغانستان به عنوان حوزه نفوذ و رقابت بر سر آن به بستری همکاری برای حل منازعه می باشد که این تغییر کمک بزرگی برای بهبود امنیت جهانی و ضربه جبران ناپذیر به گروه های تروریستی خواهد بود.

۳- تغییرستراتژی تعامل یکجانبه سازمان ملل متحد و جهان با طالبان و آغاز گفتگو و تعامل با اقشار مختلف مردم افغانستان به خصوص مخالفین سیاسی گروه طالبان.

باور دارم که در این محفل خجسته سخنرانان و دانشوران گرامی به ابعاد و زوایای این مسئله خواهند پرداخت و ضرورت نظام فدرالی به عنوان مردمی ترین و کم هزینه ترین راهی که افغانستان را به ثبات سیاسی میرساند را توضیح خواهند داد.
تشکر
۲۷ فبروری ۲۰۲۵
اطریش - وینا

نظام‌های مبتنی بر تمرکززدایی و یا فدرالیسم توانسته‌اند زمینه‌ساز ثبات، مشارکت مردمی و توسعه متوازن شوند. امروز نیز، با درک عمیق‌تری از گذشته و نگاه مسئولانه به آینده، این فرصت تاریخی فراهم شده است تا افغانستان با درنظر گرفتن واقعیت‌های عینی و تجربیات بین‌المللی، گام‌هایی سنجیده در مسیر اصلاحات ساختاری و حرکت به سوی نظام پاسخ‌گو بردارد.



متن سخنرانی داکتر فدامحمد پیکان رییس دوره‌ای مجمع فدرال خواهان

در مراسم رونمایی از پیش‌نویس قانون جمهوری فدرال افغانستان

(۲۸ فبروری ۲۰۲۵/ وین، اتریش)



که سیاستمداران، نخبگان سیاسی، شخصیت‌های ملی و همه دلسوزان این سرزمین، با اتکا به عقلانیت سیاسی، گفت‌وگوهای سازنده و نگاهی آینده‌نگر، زمینه‌ی شکل‌گیری نظام فراگیر و مشروع را فراهم سازند؛ نظامی که ضمن جلوگیری از تکرار فراز و نشیب‌های تلخ گذشته، بتواند بازتاب‌دهنده‌ی اراده و آرمان‌های ملت باشد و در عین حال، صلح، عدالت، ثبات و توسعه‌ی پایدار را برای همه شهروندان کشور تضمین کند.

افغانستان در یکی از حساس‌ترین و در عین حال مهم‌ترین مقاطع تاریخ خود قرار دارد. مردم این سرزمین، پس از سال‌ها تجربه تلخ جنگ، نابرابری و بی‌ثباتی، بیش از هر زمان دیگری نیازمند ساختاری هستند که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای واقعی‌شان باشد؛ ساختاری که صدای همه را بشنود، عدالت را در سراسر کشور تأمین کند و زمینه‌ساز صلح و پیشرفت پایدار گردد.

در نیمی از ساکنان کشورهای جهان، به‌ویژه کشورهایی با تنوع فرهنگی، زبانی و قومی، نشان داده است که تمرکززدایی از قدرت و ایجاد ساختارهای مشارکتی، می‌تواند نقش مهمی در تقویت وحدت، کاهش تبعیض و افزایش کارایی نظام اداره کشور ایفا کند. این الگوها توانسته‌اند به میلیون‌ها نفر فرصت مشارکت مؤثر در سرنوشت خود را بدهند و امید به آینده‌ای بهتر را زنده نگه دارند.

اکنون افغانستان نیز می‌تواند با درسی از گذشته و با تکیه بر خرد جمعی، گام‌هایی نو در راستای اصلاحات ساختاری بردارد؛ اصلاحاتی که بر پایه عدالت، مشارکت و توزیع متوازن قدرت و منابع بنا شود.

با توجه به طرح جدید سازمان ملل متحد برای افغانستان، اکنون فرصتی مناسب فراهم شده است تا گفت‌وگویی ملی، باز و محترمانه میان اقشار مختلف جامعه شکل گیرد؛ گفت‌وگویی که در آن همه مردم -فارغ از تعلقات قومی، زبانی یا منطقه‌ای- بتوانند خود را در ساختار سیاسی و اداری کشور شریک و مؤثر ببینند. تنها با اتخاذ چنین رویکردی است که می‌توان به‌سوی صلح پایدار، توسعه فراگیر و آینده‌ای روشن برای نسل‌های آینده این سرزمین گام برداشت. برای تحقق این آرمان‌ها، افغانستان بیش از هر زمان دیگر نیازمند همکاری سازمان ملل متحد، کشورهای دخیل در امور افغانستان و همچنین کشورهای همسایه است.

در چهاردهم دلو ۱۴۰۲، مجمع فدرال خواهان افغانستان رسماً اعلام موجودیت نمود و در ماه حمل سال ۱۴۰۳ کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته تدوین قانون اساسی» را به ریاست جناب محترم استاد سرور دانش در جنب سایر کمیته‌های مجمع تشکیل داد. این کمیته با مشارکت شماری از متخصصان برجسته، پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان را طی ۱۲ فصل و ۲۰۷ ماده تهیه کرده است؛ و امروز با افتخار آن را به ملت شریف افغانستان، جریان های سیاسی، جامعه جهانی و کشورهای دخیل در امور افغانستان تقدیم می‌کنیم. اندیشه‌ی فدرال‌خواهی تنها در چار‌چوب این مجمع محدود

نمیشود. ده‌ها نهاد سیاسی و مدنی، هزاران شخصیت نخبه، روشنفکر و عدالت طلب در سراسر افغانستان و جهان از همه ی اقوام با هم برادر، امروز به این درک مشترک رسیده‌اند که

صلح پایدار، ثبات سیاسی و ملت‌سازی واقعی زمانی محقق خواهد شد که تقسیم قدرت و منابع به شیوه‌ای عادلانه صورت گیرد و مشارکت همه‌جانبه‌ی اقوام، مناطق و نیروهای سیاسی- اجتماعی کشور از طریق برگزاری انتخابات شفاف و مردم‌سالار، زمینه‌ی تضمین اراده‌ی عمومی فراهم گردد. فدرالیسم نه یک خواست فردی، بلکه یک ضرورت ملی در راستای گذار از بحران و ساختن افغانستان متکثر، عادل و پایدار است.

له هغو کسانو څخه چې فدراليزم له تجزيه‌طلبې سره يو شان بولي، په درناوي غوښتنه کوو: مهرباني وکړئ دا د قانون مسوده په دقت سره ولولئ. موږ چمتو يو چې ستاسو رغنده نيوکي او ارزښتناک وړاندیزونه واورو. دا قانون نه د انحصار لپاره دی او نه د بېلتون لپاره؛ بلکې د افغانستان درنګېدو د مخنيوي او د يونوي لارې د پرانيستلو لپاره دی — چې موخه يې وحدت، عدالت، او سوله‌ييز ګډ ژوند دی.

ما خواهان برابری و عدالت برای همه مردم افغانستانیم: از بلخ تا قندهار، از بدخشان تا هرات، از فاریاب تا پکتیا، از بامیان تا ننگرهار، از نورستان تا غور و همه ولایات این سرزمین.

روزی فرا خواهد رسید که سپیده‌ی امید بر افق تیره‌ی این سرزمین طلوع خواهد کرد؛ روزی که فرزندان آزاده و بیدار افغانستان، با عزم راسخ و نگاه روشن، مسیر نوینی از رفاه، آسایش و همزیستی مسالمت‌آمیز را بر خواهند گزید. نسلی خواهد آمد که به جای فریاد تفرقه، سرود وحدت خواهد خواند؛ نسلی که گذشته را نه برای تکرار، بلکه برای عبرت مرور خواهد کرد؛ نسلی که بر ویرانه‌های جنگ، بنای صلح خواهد ساخت.

پس بیایید از تلخی‌های دیروز، چراغی برای فردا بسازیم. بیایید در کنار هم، نه در برابر هم، آینده‌ای بسازیم که در آن هر کودک افغانستان با لبخند به فردایش نگاه کند، نه با ترس. بیایید امروز، معمار آن فردای روشن باشیم؛ فردایی که در آن افغانستان، نه میدان نزاع، که نماد نجابت، بیداری و شکوفایی باشد.

به کسانی که با سوءاستفاده از احساسات مردم، بذر تفرقه افشانند، می‌گوییم: بیایید به جای جنگ، به گفت‌وگو، عقلانیت و مشارکت برگردیم. راه‌حل بحران افغانستان نه در اسلحه و انحصار، بلکه در عدالت، پذیرش تنوع، و ساختاری است که بازتاب‌دهندهٔ ارادهٔ همهٔ ملت باشد.

پیام ما به جامعه جهانی و به‌ویژه کشورهای همسایه و منطقه این است که افغانستانی برخوردار از ساختار مشارکتی و فدرال، می‌تواند سرزمین صلح، عدالت و همزیستی باشد؛ خانه‌ای مشترک برای همه اقوام، زبان‌ها و باورها، ثبات و توسعه در افغانستان نه تنها خواست مردم این سرزمین، بلکه به سود امنیت و رفاه منطقه نیز می‌باشد. از همه دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و ملت‌های دوست دعوت می‌نماییم تا یاری‌گر ملت افغانستان در این مسیر تاریخی باشند؛ مسیری که با تدوین و تطبیق قانون اساسی نوین، می‌تواند آغازی بر فصلی روشن‌تر در تاریخ این کشور باشد.

وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِیْقِ

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

متن سخنرانی خانم فرنگیس سوگند

نقش و اهمیت زنان در سیاست و ساختار فدرالی دولت افغانستان

(۲۸ فبروری ۲۰۲۵ / وین، اتریش)



محلی: دولت‌های محلی می‌توانند با تمرکز بر بخش‌هایی مانند آموزش، بهداشت و حقوق زنان، شرایط بهتری برای زنان فراهم کنند و به نیازهای خاص آنها توجه داشته باشند. ۲. چالش‌های زنان در سیاست افغانستان اگرچه فدرالیسم فرصت‌های زیادی برای زنان به ارمغان می‌آورد، اما زنان افغانستان هنوز با موانع و چالش‌های زیادی روبرو هستند که برخی از آنها به شدت بر مشارکت آنها در سیاست تأثیر می‌گذارند:

- محدودیت‌های فرهنگی و سنتی: در بسیاری از مناطق افغانستان، نقش زنان هنوز محدود به وظایف خانگی و خانوادگی است. بسیاری از زنان نمی‌توانند از حقوق خود به درستی دفاع کنند و در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی حضور مؤثری داشته باشند. این نگرش‌های فرهنگی به مانعی بزرگ برای پیشرفت زنان تبدیل شده است.
- کمبود آموزش سیاسی و آگاهی حقوقی: بسیاری از زنان افغانستان از آگاهی‌های سیاسی و حقوقی لازم برخوردار نیستند. عدم آموزش و آگاهی در مورد حقوق و مسئولیت‌های شهروندی، مانع از مشارکت فعال آنها در سیاست و تصمیم‌گیری‌ها می‌شود.
- فضای مردسالارانه سیاست: سیاست افغانستان به طور سنتی تحت سلطه مردان بوده است و حضور زنان در عرصه‌های سیاسی به شدت محدود است. حتی در صورتی که زنان وارد عرصه سیاست شوند، معمولاً با چالش‌های زیادی در مورد پذیرش و حمایت از آنها روبرو هستند.

۳. راهکارهای عملی برای تقویت نقش زنان در یک افغانستان فدرال برای اینکه زنان بتوانند در سیستم فدرالی افغانستان نقش مؤثری ایفا کنند، باید اقدامات عملی در جهت تقویت حضور آنها در سیاست و حکمرانی انجام شود:

- تضمین سهمیه‌های مشخص برای زنان در دولت‌های محلی و ملی: یکی از راهکارهای موفق در کشورهای فدرالی مانند هند و کانادا، تخصیص سهمیه‌های مشخص برای زنان در پست‌های دولتی است. این اقدام می‌تواند فرصت‌های بیشتری برای زنان فراهم کند و مشارکت آنها را در تصمیم‌گیری‌ها تسهیل کند.
- ایجاد نهادهای مستقل برای حمایت از حقوق زنان: ساختار فدرالی باید نهادهای مستقل و کارآمدی را برای حمایت از حقوق زنان در هر ایالت ایجاد کند. این نهادها

بسم‌الله الرحمن الرحیم
حضار گرامی، خواهران و برادران عزیز، سلام و وقت بخیر!
افتخار بزرگی است که امروز در این کنفرانس ارزشمند حضور دارم و درباره یکی از مهم‌ترین موضوعات آینده افغانستان، یعنی نقش زنان در ساختار سیاسی دولت فدرال افغانستان صحبت می‌کنم.
مقدمه
چرا نقش زنان در سیاست و ساختار سیاسی فدرال افغانستان مهم است؟

همه ما به خوبی می‌دانیم که افغانستان بدون مشارکت فعال و تأثیرگذار زنان در سیاست، آینده‌ای عادلانه و پایدار نخواهد داشت. تاریخ نشان داده است که هیچ کشوری بدون حضور زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری به پیشرفت واقعی دست نیافته است. در دنیای امروز، هر کشوری که به دنبال توسعه و پیشرفت است، باید از ظرفیت‌های نیمی از جمعیت خود، یعنی زنان، بهره‌برداری کند. بنابراین، نقش زنان در یک سیستم فدرالی افغانستان نه تنها مهم، بلکه حیاتی است. ما باید اطمینان حاصل کنیم که در روند تغییرات، زنان در مرکز این تحولات قرار دارند و نه در حاشیه آن.

۱. مدل فدرالی و فرصت‌های مشارکت زنان

یکی از ویژگی‌های برجسته سیستم فدرالی، غیرمتمرکز کردن قدرت است که به مناطق مختلف کشور خودمختاری بیشتری می‌دهد. این مدل می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای زنان فراهم آورد، زیرا:

- امکان مشارکت بیشتر در سطوح محلی و ایالتی: زنان می‌توانند در سطوح مختلف سیاست‌گذاری و حکمرانی مشارکت کنند، بدون اینکه در برابر سیستم‌های مرکزی و غیرمنصفانه مجبور به رقابت و مبارزه باشند. در سیستم‌های متمرکز، معمولاً زنان با موانع بسیاری مواجه هستند که به دلیل تمرکز قدرت در پایتخت، دسترسی آنها به فرآیندهای تصمیم‌گیری محدود می‌شود.
- تنظیم سیاست‌های محلی متناسب با نیازهای خاص زنان: در یک سیستم فدرالی، هر ایالت یا منطقه می‌تواند سیاست‌ها و قوانین خود را متناسب با شرایط و نیازهای خاص زنان تنظیم کند. برای مثال، در مناطقی که زنان به علت فرهنگ و سنت‌های خاص با محدودیت‌هایی مواجه هستند، ممکن است قوانین خاصی برای حمایت از حقوق آنها وضع شود.
- بهبود شرایط زندگی زنان در سطح

متن سخنرانی خانم نیلوفر ابراهیمی اولین رییس دوره‌ای مجمع فدرال خواهان

افغانستان و توزیع ناعادلانه قدرت و راه حل فدرالی

(۲۸ فبروری ۲۰۲۵ / وین، اتریش)



با تمرکزگرایی مطلق به ثبات پایدار برسد. بسیاری از کشورها در شرایطی مشابه افغانستان بوده‌اند. ابتدا، تغییر را تهدید می‌دانستند، اما زمانی که اصلاحات را پذیرفتند، دریافتند که تنها راه حفظ وحدت ملی، تقسیم عادلانه‌ی قدرت است.

رواندا دهه‌ها تحت سلطه‌ی یک گروه قومی قرار داشت. نتیجه؟ نسل‌کشی، جنگ داخلی و ویرانی. اما زمانی که ساختار سیاسی بر مبنای عدالت و مشارکت تغییر کرد، ثبات برقرار شد.

هند، کشوری با ده‌ها قوم و زبان مختلف، اگر مانند افغانستان با تمرکزگرایی اداره می‌شد، بی‌ثباتی شدیدی را تجربه می‌کرد. اما نظام غیرمتمرکز، هند را به یکی از موفق‌ترین دموکراسی‌های جهان تبدیل کرد.

اما افغانستان و چرخه‌ی تکرارپذیر بی‌ثباتی

ما دهه‌هاست که در یک حلقه‌ی معیوب گرفتار شده‌ایم:

قدرت در انحصار یک گروه قرار می‌گیرد.

دیگر اقوام سرکوب می‌شوند.

مقاومت علیه بی‌عدالتی شکل می‌گیرد.

جنگ داخلی رخ می‌دهد.

و این چرخه‌ی معیوب بارها و بارها تکرار می‌شود.

تا زمانی که ساختار سیاسی تغییر نکند، تاریخ نیز تکرار خواهد شد.

پس چه باید کرد؟

یکی از گزینه‌هایی که باید به‌طور جدی مورد بررسی قرار گیرد، نظام فدرالی است.

نه به‌عنوان یک راه‌حل مطلق، بلکه به‌عنوان یک مدل منطقی و منطبق با ساختار اجتماعی و جغرافیایی افغانستان که باید فرصت تجربه‌ی آن داده شود.

نظامی که بتواند با بافت قومی و جغرافیایی افغانستان سازگار باشد.

نظامی که مشارکت واقعی همه‌ی اقوام را تضمین کند.

نظامی که به مردم افغانستان فرصت دهد تا در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور سهم داشته باشند. باید از نظام‌های متمرکزی که بارها ناکام شده‌اند، عبور کنیم و مدل‌هایی را بیازماییم که شانس موفقیت بیشتری دارند. پرسش تاریخی این است که آیا به تکرار اشتباهات گذشته ادامه می‌دهیم؟

آیا می‌خواهید در چرخه‌ی بی‌پایان جنگ، انحصار قدرت و سرکوب باقی بمانید؟

یا می‌خواهید راهی نو برای تحقق ثبات، عدالت و همگرایی پایدار بیابید؟ انتخاب با ماست.

آینده‌ی افغانستان به این بستگی دارد که:

قدرت را "انحصاری" می‌خواهیم یا "توزیعی"؟

استبدادی می‌خواهیم یا مشارکتی؟

برای رسیدن به این آینده، ابتدای ترین و مهم ترین اقدام این است که باید مردم را آگاه کنیم.هم‌اکنون، بهترین زمان برای اطلاع‌رسانی و روشننگری است.

باید دیوارهای ترس را فروبریزیم.

باید توهماتی را که سال‌ها برای ما ساخته‌اند، بشکنیم.

باید به مردم افغانستان بگوییم که آینده‌ی آنان در عدالت است، نه در انحصار قدرت.

و یکی از گزینه‌هایی که باید برای تحقق این عدالت بررسی شود، نظام فدرالی متناسب با شرایط افغانستان است.

به امید روزی که مهین ما از زنجیر ظلم و تبعیض رها شود. و بر پایه عدالت و برابری استوار گردد.

سپاسگزارم

بنام خداوند عدالت و آزادی

بانوان و آقایان ارجمند،

نخست، مراتب سپاس و قدردانی خود را از فدراسیون جهانی

صلح به مدیریت جناب داکتر باقری، آقای پیترو و تمامی همکاران ایشان، همچنین از مجمع فدرال خواهان افغانستان، به‌ویژه بانو شهیره کریمی و جناب کلیم‌الله همسخن که زمینه‌ی برگزاری این نشست پراهمیت را فراهم کرده‌اند، ابراز می‌دارم.

درد بر همه شهیدانی که در راه آزادی، عدالت و انسانیت جان باختند، یادشان همیشه زنده و راهشان پررهو باد.

درد ویژه بر زنان و دختران شجاع افغانستان، با مقاومت و مبارزاتشان، نشان دادند که هیچ نیرویی نمی‌تواند اراده‌ی آنها را برای دستیابی به حقوق‌شان خاموش کند. تاریخ نام‌شان را با افتخار ثبت خواهد کرد

امیدوارم این همایش بتواند گامی مؤثر در مسیر یافتن راهکارهای علمی و عملی برای برون‌رفت از بحران افغانستان و تأمین صلح، عدالت و ثبات پایدار، باشد.

حضار محترم،

ما امروز گرد هم آمده‌ایم تا یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم:

چرا ما، به‌عنوان مردم این سرزمین، نتوانسته‌ایم در یک ساختار عادلانه، پایدار و باثبات در کنار هم زندگی کنیم؟

در طول تاریخ، تلاش کرده‌ایم که خود را در محورهایی چون دین، زبان، قوم و ارزش‌های فرهنگی متحد سازیم. اما پرسش اینجاست: چرا این عناصر، که در بسیاری از کشورها موجب انسجام ملی شده‌اند، در افغانستان به جای همگرایی، زمینه‌ساز اختلاف بوده‌اند؟

پاسخ روشن است:

مشکل اصلی افغانستان، همواره "توزیع ناعادلانه‌ی قدرت" بوده است.

زمانی که دین در انحصار گروهی خاص قرار گرفت، از عامل اتحاد به ابزار اختلاف و تقابل بدل شد.

وقتی یک زبان بر سایر زبان‌ها تحمیل شد، از وسیله‌ی ارتباط به ابزاری برای سرکوب فرهنگی تبدیل گشت.

وقتی منافع قبیله‌ای جای منافع ملی را گرفت، قومیت از یک هویت اجتماعی به عامل جنگ و تفرقه بدل شد.

اما چالش بنیادی افغانستان، همواره "حاکمیت انحصاری و تک‌قومی" بوده است.

چرا ساختار قدرت در افغانستان همواره بر انحصار استوار بوده است؟

چرا حکومت‌های حاکم در طول تاریخ، حاضر به پذیرش اصلاحات سیاسی نبوده‌اند؟

زیرا آنان از آگاهی مردم هراس دارند

هر نظامی که بر انحصار قدرت بنا شده باشد، آگاهی عمومی را بزرگ‌ترین تهدید برای بقای خود می‌داند.

کسانی که منافعشان در گرو یک ساختار متمرکز و ناعادلانه است، به‌خوبی آگاهند که اگر مردم از حقوق واقعی خود مطلع شوند، دیگر امکان تداوم این سیستم نابرابر وجود نخواهد داشت.

به همین دلیل است که هرگونه تغییر ساختاری را "تهدید علیه وحدت ملی" معرفی می‌کنند و مردم را از اصلاحات سیاسی می‌ترسانند.

اما واقعیت این است که تمرکزگرایی، افغانستان را در یک بحران دائمی نگه داشته است.

ما نمی‌گوییم که یک مدل خاص، تنها راه حل افغانستان است، اما تجربه‌ی جهانی نشان داده است که:

هیچ کشوری با تنوع قومی، زبانی و فرهنگی نتوانسته است

می‌توانند به زنان کمک کنند تا در برابر تبعیض‌ها و نقض حقوق خود در سطح محلی و ایالتی ایستادگی کنند.

- تقویت نقش زنان در احزاب سیاسی و نهادهای مدنی: تا زمانی که زنان در احزاب سیاسی و نهادهای مدنی حضور نداشته باشند، تصمیم‌گیری‌ها غالباً از جانب مردان خواهد بود. حضور فعال زنان در این عرصه‌ها می‌تواند تغییرات اساسی در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی ایجاد کند.
- توسعه آموزش سیاسی برای زنان: برگزاری دوره‌های آموزشی و کارگاه‌های آگاهی‌بخشی برای زنان در زمینه سیاست و حقوق بشر، به آنها کمک می‌کند تا بتوانند در سیاست و تصمیم‌گیری‌های عمومی مشارکت بیشتری داشته باشند.

۴. مسائل کلیدی که زنان باید در ساختار فدرالی دنبال کنند

در یک ساختار فدرالی، باید مسائل و حقوق کلیدی زنان به طور جدی پیگیری شود:

- تضمین حقوق برابر در قانون اساسی: قانون اساسی جدید افغانستان باید حقوق زنان را به عنوان یک اصل غیرقابل تغییر تضمین کند. این تضمین باید در تمامی سطوح حکومتی به اجرا درآید.
- دسترسی به آموزش و کار: زنان باید بدون ترس از تبعیض‌های اجتماعی و فرهنگی، به آموزش و اشتغال دسترسی داشته باشند. آموزش و اشتغال یکی از پایه‌های اصلی توانمندسازی زنان است.
- حق داشتن کرسی‌های تصمیم‌گیری: در دولت‌های محلی و فدرال، باید زنان در سطوح تصمیم‌گیری، به ویژه در موقعیت‌های رهبری، حضور داشته باشند تا بتوانند تأثیرگذار باشند.

- ایجاد محاکم ویژه برای رسیدگی به خشونت علیه زنان: ایالت‌ها باید محاکم ویژه‌ای برای پیگیری پرونده‌های خشونت علیه زنان ایجاد کنند تا از حقوق زنان در برابر خشونت‌ها و آزارهای جسمی و روحی حمایت کنند.

۵. تجربیات کشورهای دیگر و درس‌هایی برای افغانستان
کشورهای موفق‌ی که دارای سیستم فدرالی هستند، مانند آلمان، سوئیس و هند، نشان داده‌اند که وقتی قدرت به سطح محلی تقسیم می‌شود، زنان فرصت‌های بیشتری برای مشارکت پیدا می‌کنند. در آلمان، سهم زنان در سیاست‌های محلی بسیار بالاست، زیرا سیستم فدرالی این امکان را به آنها داده که در ایالت‌های مختلف برای حقوقشان مبارزه کنند. این تجربه‌ها می‌توانند الگوهای مفیدی برای افغانستان باشند.

۶. اهمیت نقش زنان در سیاست و دولت فدرالی افغانستان

نقش زنان در سیاست و حکمرانی هر جامعه‌ای به عنوان یک مؤلفه کلیدی برای تحقق دموکراسی واقعی و پایدار در نظر گرفته می‌شود. در افغانستان، با توجه به تاریخ طولانی تبعیض‌های جنسیتی و چالش‌های فرهنگی، مشارکت زنان در سیاست و دولت فدرالی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. افغانستان، با توجه به پیچیدگی‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود، نیازمند ساختاری است که نه تنها به‌طور برابر حقوق و فرصت‌ها را برای مردان و زنان فراهم کند، بلکه با افزایش مشارکت زنان در سطوح تصمیم‌گیری، زمینه‌ساز تحولی عمیق در ساختارهای سیاسی و اجتماعی گردد.

نتیجه‌گیری: آینده افغانستان بدون زنان ممکن نیست!

حضار محترم، اگر ما به یک افغانستان دموکراتیک، باثبات و توسعه‌یافته فکر می‌کنیم، باید زنان را در مرکز تصمیم‌گیری‌های سیاسی قرار دهیم. بدون مشارکت زنان، نه دموکراسی واقعی شکل می‌گیرد و نه عدالت اجتماعی محقق می‌شود. امروز، در این نشست، باید تعهد بدهیم که در هر مدل فدرالی که برای افغانستان پیشنهاد می‌شود، حقوق و نقش زنان یک اصل اساسی و غیرقابل مذاکره باشد!

بیایید دست در دست هم، برای ساختن آینده‌ای تلاش کنیم که در آن زنان نه تنها قربانی سیاست نباشند، بلکه رهبران آن باشند.

سپاس از توجه‌شما!

فرنگیس سوگند

یکی از اشکالات مطرح در بسیاری از این تحلیل‌ها، به‌ویژه در رویکردهای محتاطانه، این است که وجود یک نظام سیاسی کاملاً توسعه‌یافته، نهادهای دموکراتیک قوی، سطح بالایی از وفاق ملی و ثبات اجتماعی را به عنوان شرایط مطلق و لازم برای پیاده‌سازی فدرالیسم مطرح می‌کنند. این ادعاها مبتنی بر یک استدلال دوری هستند که منطق تحولات اجتماعی-سیاسی در محیط‌های پیچیده را در نظر نمی‌گیرند.

فدرالیسم در افغانستان: نقدی بر پیش‌فرض‌ها و بازاندیشی راهکارهای بومی



دکتر امان الله فصیحی

«حکمرانی چندسطحی» مارک بویز که بر لایه‌های متعدد و تعامل در حکمرانی تأکید دارد، همخوانی دارد.

۲. نقد پیش‌فرض‌های رایج درباره فدرالیسم در افغانستان

تحلیل‌های مرسوم درباره‌ی فدرالیسم در افغانستان غالباً بر مبنای پیش‌شرط‌های خاصی استوارند که مانع درک کامل پتانسیل این نظام می‌شوند. این نوشتار با رویکردی نقادانه به این پیش‌فرض‌ها می‌نگرد.

۲.۱. استدلال دوری: آیا تحقق پیش‌نیازها شرط اجرای فدرالیسم است؟

یکی از اشکالات مطرح در بسیاری از این تحلیل‌ها، به‌ویژه در رویکردهای محتاطانه، این است که وجود یک نظام سیاسی کاملاً توسعه‌یافته، نهادهای دموکراتیک قوی، سطح بالایی از وفاق ملی و ثبات اجتماعی را به عنوان شرایط مطلق و لازم برای پیاده‌سازی فدرالیسم مطرح می‌کنند. این ادعاها مبتنی بر یک استدلال دوری هستند که منطق تحولات اجتماعی-سیاسی در محیط‌های پیچیده را در نظر نمی‌گیرند. این در حالی است که فدرالیسم می‌تواند خود فرآیند نهادسازی دموکراتیک را تسریع کند؛ چنانکه الکسیس د توکویل در دموکراسی در آمریکا بر اهمیت نهادهای محلی به عنوان «مدرسه دموکراسی» تأکید کرده است. پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز خود با ارائه چارچوبی برای نظام اداری-سیاسی، نهادها و فرآیندهای مشخص، بستری برای نهادسازی تدریجی و توسعه سیاسی در افغانستان فراهم می‌آورد.

اگر فدرالیسم دقیقاً به عنوان راه‌حلی بالقوه برای مشکلات ساختاری موجود در افغانستان مطرح می‌شود (مشکلاتی مانند تمرکز بیش از حد قدرت، بی‌عدالتی در توزیع منابع و فرصت‌ها، و کمبود مشارکت واقعی مردم) چگونه می‌توان انتظار داشت که همین مشکلات و پیامدهای آن‌ها به‌طور کامل برطرف شوند تا فدرالیسم به طور موفقیت‌آمیز اجرا شود؟ افغانستان در یک قرن اخیر چندین نوع نظام سیاسی را تجربه کرده و هفت قانون اساسی تصویب نموده، اما هیچ‌یک کارآمدی لازم را در حل مشکلات نداشته است.

بنابراین، معلق گذاشتن بحث و امکان‌سنجی فدرالیسم به توسعه سیاسی و اجتماعی، خود دچار یک دور باطل است. در عین حال در عمل، هیچ ایده یا نظام جدیدی با فراهم بودن تمام شرایط وارد جامعه نمی‌شود، بلکه برای تحقق همین شرایط و پیش‌نیازها تلاش می‌کند. این رویکرد در طراحی پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز مشهود است؛ چنانکه

چندگانگی شدید دیدگاه‌ها و نبود اجماع نظری درباره‌ی مناسب بودن یا نبودن فدرالیسم برای افغانستان است. برخی آن را مدلی برای تحقق عدالت قومی، تمرکززدایی قدرت و تقویت مشارکت محلی می‌دانند، در حالی که دیگران آن را تهدیدی برای یکپارچگی ملی، زمینه‌ساز گسست جغرافیایی و تقویت شکاف‌های قومی تلقی می‌کنند.

این در حالی است که پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با اشاره به اهداف کلی آن در مقدمه که ذکرش رفت یا مانند ماده چهار فصل اول که به حفظ وحدت ملی و میهنی در عین تعدد نهاده‌ا اشاره دارد، تلاش دارد چارچوبی برای مدیریت این تنوع فراهم کرده و بر تقویت همبستگی ملی در عین کثرت تأکید کند. این رویکرد به اهمیت مدیریت ساختاری تنوع در جوامع چندگانه اشاره دارد؛ موضوعی که ویل کیملیکا آن را شرط لازم برای وفاداری به دولت فدرال می‌داند.

در این نوشتار تلاش می‌شود تا فدرالیسم را نه به عنوان نسخه‌ای آماده، بلکه به عنوان یک مدل که باید بر اساس ظرفیت‌ها، حساسیت‌ها و تاریخ اجتماعی-سیاسی افغانستان ارزیابی شود و پاسخی ساختاری به مشکلات دیرینه‌ی آن ارائه دهد، مورد بررسی قرار گیرد. با نقد پیش‌فرض‌های رایج، نشان داده می‌شود که موفقیت این نظام نه در گرو تقلید صرف از الگوهای خارجی، بلکه در احیای ظرفیت‌های تاریخی بومی و ترکیب هوشمندانه‌ی آن با اصول مدرن حکمرانی است. با بررسی تجربه‌های تطبیقی و تحلیل ساختارهای سنتی افغانستان، استدلال می‌شود که فدرالیسم می‌تواند ابزاری مؤثر برای تحقق عدالت قومی، دستیابی به تمرکززدایی سالم و بازسازی مشروعیت سیاسی عمل کند. این نظام بالقوه پاسخی ساختاری به بحران حکمرانی متمرکز تاریخی افغانستان است. این بحران ریشه در تاریخ بلند تمرکزگرایی داشته است، در حالی که شواهد تاریخی، از جمله تحلیل‌های توماس بارفیلد در افغانستان: تاریخ سیاسی-فرهنگی که به «توازن شکننده» میان مرکز و مناطق در حکومت‌های پیشامدرن اشاره دارد، وجود ظرفیت‌های بومی برای چنین نظام غیرمتمرکزی را تأیید می‌کنند.

این رویکرد تحلیلی، با تلاش‌هایی که در جهت تدوین اسنادی جامع چون «مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» صورت گرفته، همسو بوده و نشان می‌دهد که امکان طراحی یک نظام فدرال بومی‌شده و پاسخگو برای افغانستان وجود دارد. این تلاش‌ها برای طراحی یک ساختار حکمرانی متناسب با پیچیدگی‌های افغانستان، با نظریه

۱. مقدمه: جایگاه بحث فدرالیسم در افغانستان معاصر

در دورانی که تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان پیوسته در معرض بازتعریف قرار دارد، بحث‌هایی درباره‌ی شکل و ساختار آینده‌ی نظام سیاسی کشور بار دیگر به کانون گفت‌وگوهای ملی و عمومی بازگشته است. یکی از موضوعاتی که به دنبال انتشار پیش‌نویس سندی با عنوان «قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» که توسط مجمع فدرال خواهان افغانستان و کمیته تدوین قانون اساسی تهیه شده است، برجسته شده، مسئله‌ی فدرالیسم است.

این مفهوم در افغانستان با دیدگاه‌های متضادی روبرو است؛ گروهی آن را راه‌حلی برای نجات و تحقق عدالت می‌بینند، در حالی که گروهی دیگر آن را تهدیدی برای وحدت ملی و مسبب انشقاق تلقی می‌کنند. این وضعیت، ضرورت پرداختن جدی به فدرالیسم به عنوان یک چارچوب احتمالی برای گذار سیاسی و رسیدن به «پیمان نخبگان» که خوان لینز و آلفرد استپان در اثرشان برای گذارهای موفق در جوامع چندپاره حیاتی می‌دانند، را برجسته می‌سازد.

پیش‌نویس این سند و بازخورد‌های آن در جامعه و میان نخبگان، بیانگر اهمیت و حساسیت بالای مسئله‌ی فدرالیسم در بستر پیچیده، تاریخی و بحران‌زده‌ی افغانستان است. فدرالیسم در این کشور صرفاً یک بحث فنی یا حقوقی نیست و نمی‌توان آن را تنها از طریق جدل‌های رسانه‌ای یا واکنش‌های احساسی فهمید. فدرالیسم به عنوان یک چارچوب نظری و نظام اداری-سیاسی، نیازمند تحلیل عمیق در ابعاد نظری، جامعه‌شناختی و تاریخی است، به‌خصوص زمانی که تصمیم‌گیری در مورد آن در کشوری با ساختارهای شکننده، تنوع قومی بالا و تجربه‌ی تلخ جنگ و بی‌اعتمادی صورت می‌گیرد.

چنانکه برخی فدرالیسم را «هنر پیوند دادن جوامع» می‌نامد، همان‌طور که در مقدمه این پیش‌نویس آمده است، هدف از تدوین آن پایان دادن به خشونت‌ها و منازعات، جلوگیری از گسست‌های متداوم و تأمین صلح، تأمین عدالت و ثبات دایمی در کشور، تقویت همبستگی میهنی، تحقق مناسبات عادلانه در میان اقوام و مناطق، توزیع عادلانه ثروت و قدرت در سطوح افقی و عمودی، ایجاد جامعه‌ای عاری از استبداد، تبعیض و خشونت، مبتنی بر حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم و در نهایت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین‌المللی، می‌باشد.

واکنش‌های مختلف به این پیش‌نویس، منعکس‌کننده‌ی

پیش‌بینی ساختارهایی چون قوه مقننه، مجریه و قضائیه فدرال و ایالتی، نهادهای انتخابی، توزیع صلاحیت‌ها، و اصول حقوق شهروندان و مشارکت، نشان می‌دهد که این نظام خود در پی ایجاد بسترها و نهادهای لازم برای حکمرانی خوب است.

۲.۲. غفلت از ظرفیت‌های بومی و امکان نهادسازی همزمان:

نمونه‌های تاریخی مانند آمریکا، سوئیس و تجربه‌ی پس از جنگ جهانی دوم در آلمان، نشان می‌دهند که فدرالیسم می‌تواند خود به عنوان چارچوبی عمل کند که در درون آن، فرآیند نهادسازی دموکراتیک (مانند ایجاد نهادهای محلی پاسخ‌گو، تقویت مشارکت شهروندان و توسعه‌ی فرهنگ تساهل سیاسی) به صورت تدریجی و همزمان با استقرار نظام فدرال پیش برود. این همان نقشی است که الکسیس دوتوکویل برای نهادهای محلی در پرورش شهروندان دموکراتیک قائل بود.

در این کشورها، فدرالیسم عاملی برای شتاب بخشیدن به شکل‌گیری و تحکیم نهادهای دموکراتیک بوده، نه صرفاً پیامد نهایی آن‌ها. تمرکز صرف بر نبود این پیش‌شرط‌ها در افغانستان، بدون بررسی چگونگی ساخت تدریجی و عملیاتی کردن همزمان آن‌ها در تجارب موفق فدرالیسم، تحلیل را ناقص باقی می‌گذارد و از قابلیت‌های بالقوه‌ی این نظام برای تحول‌آفرینی غافل می‌شود. در این راستا، پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با پیش‌بینی ساختار قوای سه‌گانه در دو سطح فدرال و ایالتی و همچنین توجه به اداره محلی، چارچوبی را برای نهادسازی همزمان و تدریجی در سطوح مختلف حکمرانی فراهم می‌آورد.

همچنین، تأکید صرف بر پیش‌نیازهای کاملاً مدرن (مانند احزاب سیاسی قوی یا جامعه مدنی توسعه‌یافته)، به معنای نادیده گرفتن ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه در جوامع سنتی و بومی افغانستان برای اداره‌ی محلی غیرمتمرکز، حل‌وفصل اختلافات و سازوکارهای سنتی مشارکت است. چنانکه دگلاس سالت مارش و ابیه‌الش مدهی در تحقیق خود تحت عنوان «حکومت‌داری محلی در افغانستان: نگاهی از پایین» در جوالی ۲۰۱۱ ظرفیت شوراهای محلی را در ارائه خدمات بهتر از دولت مرکزی نشان می‌دهد.

این ظرفیت‌ها می‌توانند نقطه‌ی آغاز عملی برای نهادسازی باشند. شاخص قرار دادن یک جامعه‌ی توسعه‌یافته‌ی فعلی و مقایسه‌ی وضعیت موجود افغانستان با آن، به جای مقایسه با مراحل اولیه نظام‌های فدرال موفق، منطقاً قیاسی نادرست است و از امکان بهره‌برداری عملی از ظرفیت‌های بومی برای پی‌ریزی یک نظام غیرمتمرکز بومی‌شده غفلت می‌ورزد. این نگاه به ظرفیت‌های بومی و تنوعات، در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز بازتاب یافته است؛ چنانکه ماده هشتم این پیش‌نویس بر رسمیت شناختن و استفاده از زبان‌های محلی تأکید دارد و فصل دولت فدرال و فصل نهم به تفصیل به حفظ تنوعات و اداره محلی و اهداف آن پرداخته است که نشان‌دهنده تلاشی برای در نظر گرفتن واقعیت‌ها و ظرفیت‌های بومی در طراحی این نظام است.

۳. تمرکزگرایی در افغانستان: ریشه‌های تاریخی و پیامدها

تمرکزگرایی افراطی، مشکلی ریشه‌ای در تاریخ معاصر افغانستان است که پیامدهای گسترده‌ای داشته و فدرالیسم می‌تواند پاسخی ساختاری به آن باشد. این پدیده تمرکزگرایی، در چارچوب نظری، می‌تواند به مثابه پروژه «ساده‌سازی» پیچیدگی‌های اجتماعی توسط دولت‌ها در نظر گرفته شود. ۳۰۱. روایت غالب و واقعیت حکمرانی پیشا-متمرکز:

بر خلاف روایت غالب و ساده‌انگارانه از تاریخ افغانستان، به‌ویژه تحلیل‌هایی که ریشه‌های مشکلات کنونی را صرفاً در فقدان دولت مرکزی قوی می‌بیند یا دوره‌ی پیشا-متمرکز را صرفاً «هرج‌ومرج» قلمداد می‌کنند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که پیش از تشکیل دولت متمرکز نوین در قرن نوزدهم، ساختاری غیررسمی اما مؤثر و مبتنی بر توازن قدرت میان جوامع محلی و مناطق مختلف وجود داشت؛ ساختاری شبه‌فدرال که امکان مدیریت تنوع را در غیاب نیروی قهریه‌ی متمرکز فراهم می‌آورد. چنانکه توماس بارفیلد به این «توازن شکننده» میان مرکز و ایالات در حکومت‌های پیشامدرن اشاره کرده است. نقد این روایت غالب و بازخوانی این تاریخ برای درک امکان‌سنجی فدرالیسم در افغانستان امروز ضروری است. این نقد همچنین با نگاه بندیکت اندرسون در جماعت‌های خیالی که مفهوم ملت‌سازی مبتنی بر «همگنی اجباری» را به چالش می‌کشد، همسو است. این نگاه به ضرورت توزیع قدرت و درک واقعیت‌های جغرافیایی و اجتماعی، در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز بازتاب یافته است؛ چنانکه ماده سیزدهم این پیش‌نویس، معیارهای تقسیم‌بندی ایالات (موقعیت‌های جغرافیایی، ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی، وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناطق) را به‌نحوی پیشنهاد می‌کند که نشان‌دهنده تلاشی برای در نظر گرفتن واقعیت‌های متنوع کشور در طراحی ساختار فدرال است.

نمونه‌های این حکمرانی غیرمتمرکز شامل اداره‌ی مناطق مختلف با حفظ استقلال نسبی در امور داخلی و مالی، زیر چتر یک حکومت مرکزی عمدتاً مسئول امور دفاعی و خارجی بود. نام‌های تاریخی مانند لوی قندهار، لوی پکتیا، قطن، ترکستان، هزارستان، بیانگر نوعی خودمختاری در این مناطق هستند، در عین حال که تمام اینها در یک قلمرو واحد حضور داشتند و در هیچ سندی حمله دولت مرکزی به قطن، ترکستان یا هزارستان تهاجم به یک قلمرو خارجی ثبت نشده است.

نظام‌های سنتی مانند جرگه، شورا، مارکه و مالکیت جمعی زمین، سازوکارهای بومی برای مدیریت منازعات، توزیع منابع و اعمال نوعی اقتدار محلی بودند که به تجربه‌ی زیسته و بن‌سازه‌های اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان ریشه داشتند. این سازوکارها نمونه‌های عملی از ظرفیت جامعه‌ی محلی برای سازماندهی و حل مسئله در سطح پایه بودند. این توجه به پیشینه تاریخی و روابط منطقه‌ای در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز بازتاب یافته است؛ چنانکه ماده چهاردهم امکان بازنگری و تغییر در حدود جغرافیایی ایالات را بر اساس روابط منطقه‌وی، تاریخی، فرهنگی و مقتضیات اقتصادی پس از تشکیل قوهٔ مقننه فدرال مجاز می‌داند. اساساً صورت‌بندی دقیق ایالات به آن زمان واگذار شده است.

۳.۲. پیامدهای تمرکزگرایی قهری در قرن نوزدهم:

تخریب این ساختارهای بومی و سلول‌های اجتماعی توسط عبدالرحمان خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) تحت عنوان «مبارزه با ملوک‌الطوایفی» با هدف ایجاد یک دولت ملی بر اساس الگوی وستفالیایی و تمرکز قهری قدرت، اقدامی مخرب بود. این اقدام نمونهٔ کلاسیک پروژهٔ «ساده‌سازی» پیچیدگی‌های اجتماعی توسط دولت، چنانکه جیمز سی. اسکات در دیدن مانند یک دولت تحلیل کرده است، محسوب می‌شود. این اقدام نه تنها توازن شکننده‌ی قدرت را برهم زد، بلکه پایه‌های مشروعیت مردمی حکومت را که در دل ساختارهای سنتی محلی ریشه داشت، تضعیف کرد و زمینه را برای مقاومت‌های بعدی فراهم آورد.

این کار در حقیقت تخریب نظم اداری مبتنی بر زیست جهان اجتماعی مردم‌محور و تعمیم حاکمیت متمرکز به صورت عمودی و افقی بود. پس از آن، هر نظامی که شکل گرفت، به جای تلاش در راستای حل مشکل اصلی افغانستان که برگرداندن قدرت به مالکان اصلی یعنی مردم باشد، سعی کرد همان هسته‌ی سخت تمرکز قدرت را با جابجایی کمربنده‌های امنیتی حفظ کند. نظام‌های مختلفی که در افغانستان روی کار آمدند- شاهنشاهی، سلطانیسم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مارکسیسم و اسلامیسم - همه در یک مسیر حرکت کرده‌اند. ۳۰۳. تداوم ظرفیت‌های بومی و چالش بنیادین تمرکزگرایی:

این تحول تاریخی و تداوم ساختارهای اجتماعی بومی، دو درس کلیدی دارد:

۱. افغانستان پیشینه‌ای از حکمرانی غیرمتمرکز و سازوکارهای بومی مدیریت تنوع و حل منازعه دارد که می‌تواند پایه‌ای عملی برای مدل‌های مدرن فدرالیسم بومی‌سازی‌شده باشد. ۲. دولت‌سازی صرفاً متمرکز و نادیده گرفتن ساختارهای محلی، راه‌حلی پایدار برای بحران حکمرانی نبوده، بلکه خود به عاملی برای تشدید اختلافات، بی‌اعتمادی میان مرکز و پیرامون و بحران مزمن مشروعیت تبدیل شده است. چنانکه م. ناظمی در سیاست قومی در افغانستان نشان می‌دهد که محرومیت منطقه‌ای (نه قومیت) عامل اصلی شورش‌ها بوده است؛ مشکلی که فدرالیسم با توزیع منابع می‌تواند به آن پاسخ دهد.

در پاسخ به این چالش بنیادین تمرکزگرایی، پیش‌نویس قانون اساسی فدرال در ماده پانزدهم به صراحت بر توزیع صلاحیت‌ها میان دولت فدرال و ایالت‌ها تأکید کرده. به‌عنوان نمونه بند ۲ ماده ۱۵ تصریح می‌کند که ایالت‌ها اختیاراتی را که به دولت فدرال واگذار نشده، با اختیار کامل اعمال می‌نمایند که نشان‌دهنده رویکرد تمرکززدایی در طراحی این نظام است. همچنین ماده‌های ۱۸ و ۱۹ به تفصیل به حدود صلاحیت‌های دولت فدرال و ایالت‌ها می‌پردازند.

شواهد معاصر نیز وجود ظرفیت‌های بومی را تأیید می‌کند. حتی در ادوار بعدی، به‌رغم تلاش برای تمرکزگرایی، ظرفیت‌های بومی برای اداره‌ی محلی و خودمختاری نسبی بروز یافته است. اقدام مردم مناطق مختلف در دوران مقاومت علیه رژیم دست‌نشانده‌ی شوروی برای آزادسازی و اداره‌ی مناطق خویش، نمونه‌ای عینی از این ظرفیت‌ها است؛ اگرچه به‌خاطر نبود یک اداره مرکزی با مشکلاتی نیز همراه شد. همچنین، تقسیم افغانستان در دوران جمهوریت به هفت زون اقتصادی و امنیتی، بیانگر نوعی فدرالیزم اقتصادی و امنیتی در عمل بود. تحقیقات اخیر، مانند کار سارا لیستر در حکمرانی محلی در افغانستان، نیز این ظرفیت‌ها را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند که ساختارهای محلی توانایی ارائه خدمات و حکمرانی را دارند.



● سال دوم ● شماره۱۷ ● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

در چارچوب نظری فدرالیسم، به‌ویژه فدرالیسم عمل‌کردی، می‌توان استدلال کرد که توزیع صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها میان سطوح مختلف حکومت (مرکز و ایالت‌ها) و ایجاد تمایز در کارکردهای آن‌ها، می‌تواند به جای تضعیف انسجام، به تقویت همبستگی مبتنی بر وابستگی متقابل منجر شود. هر ایالت با تمرکز بر نیازها و ظرفیت‌های بومی خود و انجام وظایف مشخص در چارچوب نظام ملی، بخشی از پازل کلی را تکمیل می‌کند و بقا و کارآمدی کل نظام به همکاری و تعامل میان این بخش‌های متمایز وابسته می‌شود. این نگاه، امکان ایجاد وحدت در عین کثرت را به شکلی ساختاری و پایدار مطرح می‌کند.

در عین حال در دنیای امروز به تنوعات نه به‌مثابه یک تهدید، بلکه به عنوان یک فرصت نگریسته می‌شود و از دولت‌های ملی خواسته می‌شود که به تنوعات و تمایزات بیشتر بها بدهند. از همین رو، سازمان یونسکو سندی را در راستای حفظ و تقویت تنوعات فرهنگی به مثابه زیربنای توسعه تدوین کرد. این نگاه به تنوع و اهمیت حقوق فرهنگی و زبانی به عنوان شرط لازم برای وفاداری به دولت فدرال، در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز بازتاب یافته است؛ چنانکه علاوه بر تأکید بر تقسیم صلاحیت‌ها میان دولت فدرال و ایالت‌ها (مواد ۱۸ و ۱۹)، برابری تمام شهروندان بدون تبعیض (ماده ۳۵) و رسمیت شناختن زبان‌های متعدد (ماده ۸)، سازوکارهایی برای تعامل و همکاری میان سطوح مختلف حکومت پیش‌بینی شده است که به تقویت همبستگی مبتنی بر وابستگی متقابل کمک می‌کند.

۵. فدرالیسم ترکیبی: مدلی برای پاسخ به پیچیدگی هویت

تحلیل‌های رایج پیرامون فدرالیسم در افغانستان غالباً دچار خطای خلط میان فدرالیسم قومی و فدرالیسم عمل‌کردی می‌شوند که این امر درک پتانسیل واقعی فدرالیسم را دشوار می‌سازد. این خطا، ضرورت بررسی دقیق مدل‌های فدرال متناسب با جوامع چندپاره و دارای تعارضات هویتی را، بر جسته می‌سازد.

۵.۱. نقد دوگانه قومی/عمل‌کردی و پیچیدگی هویت در افغانستان:

یکی از خطاهای مهم در تحلیل فدرالیسم در افغانستان و منبع اصلی نگرانی‌های مخالفان، خلط میان فدرالیسم صرفاً قومی و فدرالیسم عمل‌کردی است. این دوگانه‌سازی مطلق و ساده‌انگارانه با این استدلال که تقسیم‌بندی ایالت‌ها صرفاً بر اساس قومیت موجب اختلاف و تجزیه می‌شود یا تقسیم‌بندی صرفاً هویتی به تک‌تکه شدن هویت‌ها می‌انجامد، فدرالیسم را غیرعملی معرفی می‌کند.

اما این دیدگاه واقعیت پیچیده‌ی جامعه‌ی افغانستان و ماهیت سیال، لایه‌ای و هم‌پوشان هویت‌های قومی، زبانی، مذهبی، محلی و حتی طبقاتی را نادیده می‌گیرد. درهم‌تنیدگی این هویت‌ها به حدی است که حتی تمایز جامعه بر اساس میزان توسعه‌یافتگی نیز اغلب با هویت‌های قومی گره خورده است. لذا، رویکردهایی که تنها بر یک بعد تأکید می‌کنند، نمی‌توانند پاسخی جامع به این پیچیدگی‌ها بدهند.

با این حال، جامعه و نظام سیاسی افغانستان، حتی در ساختار نیمه‌متمرکز گذشته، ظرفیت‌هایی برای پذیرش و نهادسازی برای مدیریت لایه‌های مختلف هویتی از خود نشان داده است؛ مانند استفاده هم‌زمان از زبان‌های رسمی، پذیرش احوال شخصیه شیعیان و رسمیت بخشیدن به برخی زبان‌های محلی. این‌ها می‌توانند پایه‌ای برای یک نظام فدرال ترکیبی باشند که نگاهی طیفی به پدیده‌ی فدرالیسم دارد و امکان پیاده‌سازی آن را در درجات مختلف فراهم می‌آورد. این رویکرد به لزوم سازوکارهای دموکراسی اجماعی برای جوامع چندپاره اشاره دارد؛ رویکردی که در دموکراسی‌های توافقی بر آن تأکید شده است.

این توجه به پیچیدگی هویت و تنوع، به طور هوشمندانه در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال نیز بازتاب یافته است؛ چنانکه برخلاف دیدگاه کسانی که تفکیک صرف بر اساس قومیت یا هویت را موجب تجزیه می‌دانند، این پیش‌نویس در ماده سیزدهم بر معیارهای ترکیبی برای تقسیمات جغرافیایی (شامل موقعیت‌های جغرافیایی، ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناطق) تأکید کرده و در ماده چهاردهم به بعد نیز ابعاد عمل‌کردی و سازوکارهای تغییر را در نظر گرفته است.

نکته مهم دیگر این است که نحوه صورت‌بندی نهایی ایالت‌ها و تغییر در حدود جغرافیایی آن‌ها، بر اساس ماده چهاردهم پیش‌نویس، به اراده مردمان ایالات و تصویب شورای ملی فدرال سپرده شده است که بر اصل تمکین به خواست مردم و نقش نهاد قانون‌گذاری و روند پویا تأکید دارد. این رویکرد جامع در پیش‌نویس، همراه با رسمیت شناختن زبان‌های متعدد (ماده ۸)، تضمین برابری و عدم تبعیض (ماده

نظام‌های سنتی مانند جرگه، شورا، مارکه و مالکیت جمعی زمین، سازوکارهای بومی برای مدیریت منازعات، توزیع منابع و اعمال نوعی اقتدار محلی بودند که به تجربه‌ی زیسته و بن‌سازه‌های اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان ریشه داشتند. این سازوکارها نمونه‌های عملی از ظرفیت جامعه‌ی محلی برای سازماندهی و حل مسئله در سطح پایه بودند.

یکی از ریشه‌ای‌ترین و پایدارترین مشکلات ساختاری در تاریخ معاصر افغانستان، همین تمرکزگرایی افراطی قدرت، منابع و تصمیم‌گیری در پایتخت بوده است. پیامدهای مخرب آن شامل ناکارآمدی نظام اداری، فساد گسترده، بی‌عدالتی در توزیع منابع، ایجاد حس حاشیه‌نشینی و محرومیت در مناطق پیرامونی، تضعیف مشارکت واقعی مردم، و بحران مزمن مشروعیت دولت مرکزی و دامن زدن به بی‌اعتمادی میان مرکز و پیرامون است. پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با تمرکز بر توزیع صلاحیت‌ها میان دولت فدرال و ایالت‌ها (مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱) و همچنین پیش‌بینی ساختار اداره محلی با اهداف مشخص (فصل نهم، مواد ۱۸۷ و ۱۸۸)، تلاشی ساختاری برای غلبه بر این تمرکزگرایی افراطی و پیامدهای مخرب آن است. ۳۰۴. فدرالیسم به مثابه‌ی پاسخ ساختاری به تمرکزگرایی:

فدرالیسم در هسته‌ی خود، پاسخی ساختاری و بنیادین به چالش تمرکزگرایی است. این نظام بر اصل توزیع قدرت، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها میان سطوح مستقل حکومتی بنا شده است. هدف اصلی آن، جلوگیری از انباشت بیش از حد قدرت در یک نقطه و فراهم آوردن بستری برای تصمیم‌گیری نزدیک‌تر به مردم و متناسب با نیازها و واقعیت‌های بومی هر منطقه است. این ایده با نظریه «تمرکززدایی بهینه» والاس اوتس همسو است که مطرح می‌کند خدمات عمومی باید در پایین‌ترین سطح مؤثر ارائه شوند.

از این منظر، فدرالیسم یک راه‌حل بالقوه برای رفع ریشه‌ای مشکلات ناشی از تمرکزگرایی در افغانستان محسوب می‌شود. بنابراین، بحث اساسی که باید صورت گیرد، این است که آیا فدرالیسم توان تمرکززدایی واقعی را دارد یا خیر. دغدغهٔ اصلی طراحان نظام فدرالیزم تمرکززدایی در چارچوب نظام فدرالیسم است. پس بهتر است که پیرامون مسأله اصلی بحث شود که آیا فدرالیرالیسم در افغانستان به تمرکزگرایی قدرت منتهی می‌شود یا خیر؟ چیزی که کمتر به ان توجه شده است.

همانطور که در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال مشاهده می‌شود، پاسخ ساختاری به تمرکزگرایی از طریق سازوکارهایی چون تقسیم صلاحیت‌های تقنینی، اجرایی و قضایی در دو سطح فدرال و ایالتی (مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۸۱، ۱۴۳ به بعد) و همچنین پیش‌بینی نهادهای نظارتی و حل اختلاف، که جرج اندرسون در بر اهمیت آن‌ها برای حل اختلافات و تضمین حاکمیت قانون در نظام‌های فدرال تأکید دارد، و ساختار اداره محلی (فصل نهم) دنبال شده است که نشان‌دهنده تلاشی جامع برای جلوگیری از انباشت قدرت و فراهم آوردن زمینه مشارکت گسترده‌تر است. علاوه برآن در فصل مرتبط با حقوق شهروندی با پذیرش آزادی احزاب و رسانه‌ها بسترمدنی برای نظارت و کنترل افکار جمعی فراهم است.

۴. بازاندیشی وحدت ملی: همبستگی در عین تمایز

نگرانی در مورد فروپاشی وحدت ملی در اثر فدرالیسم، اغلب مبتنی بر درکی از «انسجام ملی» است که آن را مترادف با «هماندی» و «یک‌شکل بودن» اعضای جامعه می‌داند. این همان مفهوم «همبستگی مکانیکی» است که امیل دورکیم در تحلیل‌های جامعه‌شناختی خود مطرح کرد. این دیدگاه، تنوع (قومی، زبانی، مذهبی) را ذاتاً تهدیدی برای انسجام تلقی می‌کند و به «نبود یک گفتمان ملی مشترک» به‌عنوان مانع می‌نگرد. این در حالی است که پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با درک اینکه افغانستان جامعه‌ای متکثر و متنوع است (مقدمه و ماده ۶ پیش‌نویس)، به دنبال تقویت همبستگی میهنی و تحقق مناسبات عادلانه در میان تمام اقوام و مناطق کشور است (مقدمه پیش نویس) و نشان می‌دهد که فدرالیسم می‌تواند چارچوبی برای همبستگی در عین تمایز باشد.

با این حال، نوع دیگری از همبستگی اجتماعی نیز وجود دارد که در جوامع پیچیده‌تر و مدرن‌تر غلبه دارد: «همبستگی مبتنی بر تقسیم کار». این همان «همبستگی ارگانیک» است که امیل دورکیم آن را در برابر همبستگی مکانیکی قرار می‌دهد. این نوع همبستگی نه بر پایه همانندی، بلکه بر اساس تمایز، تقسیم کار و وابستگی متقابل میان بخش‌های مختلف جامعه شکل می‌گیرد. همبستگی که نظم مدرن را سرپا نگهداشته است.

۳۵)، و پرداختن به حقوق دینی و مذهبی و احوال شخصیه (مواد مربوط در فصل دوم و پنجم)، تلاشی جدی برای مدیریت این پیچیدگی‌ها و تنوع در چارچوب نظام فدرال نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که امکان طراحی مدلی از فدرالیسم وجود دارد که فراتر از دوگانه‌های ساده، واقعیت‌های پیچیده‌ی جامعه افغانستان را در نظر بگیرد و به مدیریت تنوع و نگرانی‌ها پاسخ دهد.

۵.۲. مدل فدرالیسم ترکیبی:

آنچه که در نقدها معمولاً به آن ارجاع داده می‌شود یک نوع خاصی از فدرالیسم است، در حالی‌که چنین نیست و می‌شود مدلی از فدرالیسم طراحی کرد که همزمان چندین لایه واقعیت اجتماعی و هویتی را پوشش دهد و به نگرانی‌های امنیتی و هویتی پاسخ دهد. این مدل یک «فدرالیسم ترکیبی» است. این ایده با مفهوم «فدرالیسم نامتقارن» که آلفرد استپان در فدرالیسم و دموکراسی برای جوامع ناهمگون پیشنهاد می‌کند، همسو است. این مدل ترکیبی از الگوهای دموکراسی و ترکیبی از ملاک‌های مختلف برای تقسیم ایالات است؛ چنانکه این خصوصیات در پیش نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان به تفصیل پیش‌بینی شده است:

۱. تقسیم‌بندی اداری -جغرافیایی انعطاف‌پذیر: ایالت‌ها بر اساس معیارهای ترکیبی مانند ظرفیت‌های توسعه‌ای (نظیر قابلیت خودکفایی نسبی اقتصادی و زیرساختی)، چالش‌های امنیتی (نیاز مناطق خاص به مدیریت محلی قوی‌تر یا رویکردهای متفاوت)، اشتراکات جغرافیایی و ملاحظات جمعیتی تعیین شوند، نه صرفاً تراکم یک قوم خاص.

این انعطاف‌پذیری در طراحی، با ایده «فدرالیسم نامتقارن» آلفرد استپان که برای جوامع ناهمگون پیشنهاد می‌شود و امکان تنظیم ترتیبات متفاوت برای واحدهای فدرال را فراهم می‌کند، همسو است. این تقسیم‌بندی دارای قابلیت بازنگری در آینده را نیز دارد تا با مقتضیات زمان و مکان همسو شود. چنانکه در ماده سیزدهم پیش‌نویس، تقسیم افغانستان بر اساس موقعیت‌های جغرافیایی، ترکیب قومی، مذهبی و فرهنگی و وضعیت اجتماعی و اقتصادی مناطق پیشنهاد شده و ماده چهاردهم امکان بازنگری در این حدود را مجاز دانسته است.

۲. حقوق فرهنگی-زبانی و مذهبی تضمین‌شده در سطح ایالتی و ملی: هر ایالت می‌تواند زبان‌ها و فرهنگ‌های بومی منطقه‌ی خود را در آموزش، اداره و رسانه‌های محلی به رسمیت بشناسد و از حقوق اقلیت‌های مذهبی در محدوده‌ی خود حفاظت کند. این لایه به معنای ایجاد «دولت‌های قومی» نیست، بلکه تضمین حقوق فرهنگی در چارچوب واحد فدرال است.

قانون اساسی ملی نیز باید حقوق تمام زبان‌ها و مذاهب را در سراسر کشور تضمین کند. این لایه به کاهش احساس تبعیض و حاشیه‌نشینی کمک می‌کند و اعتماد متقابل را افزایش می‌دهد. در این خصوص، پیش‌نویس قانون اساسی فدرال در ماده هشتم به صراحت بر رسمیت شناختن زبان‌های متعدد و در فصل دوم، به ویژه در ماده ۳۵ که بر برابری تمام شهروندان بدون تبعیض تأکید دارد، و مواد مربوط به آموزش (مانند ماده ۶۳ و ۶۴) بر تضمین حقوق تمام اقوام، زبان‌ها و مذاهب و برابری شهروندان بدون تبعیض تأکید کرده است. چنانکه در بند ۳ ماده پازدهم و در فصل دولت فدرال هم به حفظ حقوق شهروندی اقلیت‌ها در ولایات مختلف تأکید شده است.

۳. نهادهای فراقومی و مشارکتی در سطح ایالت و مرکز: ایجاد شوراهای ایالتی منتخب متشکل از نمایندگان همه اقشار، اقوام، روشنفکران، زنان و گروه‌های اجتماعی ساکن در آن ایالت (نه صرفاً قوم اکثریت) برای تضمین مشارکت گسترده در تصمیم‌گیری‌های محلی. همچنین طراحی مکانیزم‌هایی در دولت مرکزی (مانند پارلمان دو مجلسی که یک مجلس نمایندگان مردم و مجلس دیگر نمایندگان ایالت‌ها باشد، یا شورایی متشکل از نمایندگان انتصابی یا انتخابی ایالت‌ها) برای اطمینان از مشارکت و تأثیرگذاری همه ایالت‌ها و هویت‌ها در تصمیم‌گیری‌های ملی. این نهادها برای تضمین مشارکت و جلوگیری از سلطه اکثریت، با مدل «دموکراسی اجماعی» آرند لیجفارت برای جوامع چندپاره همخوانی دارند. این نهادها به تقویت همبستگی، اعتماد فراقومی و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک گروه خاص کمک می‌کنند.

پیش‌نویس قانون اساسی فدرال این ایده را با پیش‌بینی پارلمانی دو مجلسی شامل مجلس نمایندگان و مجلس سنا (ماده ۸۳) مورد توجه قرار داده است؛ ماده ۸۶ به‌خصوص به نقش مجلس سنا در نمایندگی از ایالت‌ها و ماده ۸۵ به ترکیب مجلس نمایندگان اشاره دارد. همچنین فرآیند انتخاب رئیس جمهور توسط مجمع ملی فدرال متشکل از اعضای شوراهای ملی و ایالتی (ماده ۱۱۸) و ترکیب شوراهای عالی (مانند ماده ۱۲۷ شورای عالی اقتصادی که بر نمایندگی ایالت‌ها تأکید

دارد) و مواد مربوط به حقوق سیاسی شهروندان (فصل دوم، ماده ۵۰ به بعد)، سازوکارهایی برای تضمین مشارکت و نمایندگی فراقومی و منطقه‌ای در سطوح مختلف فراهم می‌کنند.

۶. ظرفیت‌های بومی و پیوند آن‌ها با نهادهای مدرن

ساختارهای سنتی افغانستان می‌توانند پتانسیل مهمی برای پی‌ریزی یک نظام غیرمتمرکز داشته باشند. این سازوکارها، به عنوان بخشی از سرمایه اجتماعی بومی، می‌توانند پایه‌هایی برای نهادسازی از پایین به بالا فراهم آورند.

۶.۱. سرمایه اجتماعی در ساختارهای سنتی:

برخلاف برخی تحلیل‌ها که صرفاً بر ضعف ساختارهای سنتی افغانستان در حکمرانی مدرن تأکید دارند، این ساختارها (مانند جرگه‌ها، شوراهای محلی غیررسمی، نظام‌های سنتی آبیاری و مدیریت اراضی، و شبکه‌های خویشاوندی و محله / قریه) حاوی سرمایه اجتماعی قابل توجه، ظرفیت‌های بومی برای سازماندهی خودجوش و حل منازعه، و نوعی مشروعیت محلی ریشه‌دار هستند که می‌تواند به نهادهای مدرن در یک نظام فدرال تبدیل شود. چنانکه در تحقیق حکومتداری محلی در افغانستان آمده است، این سازوکارها نه تنها نباید نادیده گرفته شوند، بلکه باید به چشم پایه‌های بالقوه برای نهادسازی از پایین به بالا نگریسته شوند. این نگاه به ظرفیت‌های بومی و اهمیت نهادسازی در سطوح پایین‌تر، در فصل نهم پیش‌نویس قانون اساسی فدرال (اداره محلی) بازتاب یافته است که چارچوبی برای سازماندهی و فعالیت واحدهای اداره محلی فراهم می‌کند.

۶.۲. ایده‌هایی برای ادغام سازوکارهای بومی:

برخی از این ایده‌ها عبارتند از:

۱. نظام جرگه، شورا و مارکه: نظام جرگه، شورا و مارکه (اعم از محلی، ولسوالی یا ولایتی) که ریشه در سنت مشورت و تصمیم‌گیری جمعی در سطح محلی دارد، می‌تواند پس از اصلاح ساختاری و قانونمندسازی شفاف، به پارلمان‌های محلی یا شوراهای ایالتی با اختیارات قانونی مشخص (مانند قانون‌گذاری محلی در چارچوب قانون اساسی، نظارت بر اجرای بودجه ایالتی، و تأیید مقامات محلی) ارتقا یابد. این ایده فرآیند می‌تواند پلی میان سنت و مدرنیته ایجاد کند. این ایده با تحلیل الکسیس د‌توکویل در دموکراسی در آمریکا که نهادهای محلی را بستری برای پرورش مسئولیت‌پذیری مدنی می‌داند، همخوان است. این ایده با اهداف اداره محلی در پیش‌نویس قانون اساسی فدرال (ماده ۱۸۸) برخوردار شدن جوامع محلی از حکمرانی دموکراتیک و پاسخگو و تشویق سهم‌گیری جوامع و سازمان‌های محلی در امور حکومت محلی است، همسویی معناداری دارد.

۲. شبکه‌های طایفه‌ای و محلی: این شبکه‌ها و ساختارهای اجتماعی خرد، با وجود چالش‌هایی مانند احتمال خویشاوندسالاری یا محدود شدن دایره مشارکت، توانایی قابل توجهی در بسیج اجتماعی برای پروژه‌های کوچک، نظارت اولیه بر توزیع منابع (در غیاب نهادهای رسمی قوی) و کمک به تأمین امنیت محلی (در چارچوب قانون و با نظارت نهادهای رسمی) دارند. این ایده با تحلیل الکسیس د‌توکویل درباره‌ی «کومون» و نقش آن در پرورش مسئولیت‌پذیری مدنی همخوان است. می‌توان سازوکارهایی برای ادغام نقش سازنده‌ی آن‌ها در شوراهای محلی رسمی و نهادهای اداری در سطح ولسوالی و ایالت طراحی کرد و از آن‌ها به عنوان پایه‌هایی برای حکمرانی پاسخ‌گوتر بهره برد. چنانکه تجربه‌های خوبی از این نوع شوراها در دوران جمهوریت ثبت شده است.

۳. نظام‌های سنتی مدیریت منابع: نظام‌های سنتی مدیریت منابع طبیعی مانند سیستم‌های میراثی آبیاری یا قوانین عرفی مربوط به استفاده از مراتع و علف‌زارها، حاوی دانش بومی و سازوکارهای همکاری جمعی هستند که می‌تواند پایه‌ای عملی برای برنامه‌ریزی کاربری اراضی و مدیریت پایدار منابع طبیعی در سطح ایالت‌ها با مشارکت فعال جوامع محلی باشد. این رویکرد به مدیریت محلی منابع، با یافته‌های پراناب باردان در اقتصاد حکمرانی محلی که نشان می‌دهد تمرکززدایی در مدیریت منابع می‌تواند کارایی اقتصادی را بهبود بخشد، همسو است. چارچوب اداره محلی پیش‌بینی شده در فصل نهم پیش‌نویس قانون اساسی فدرال و اهداف آن (ماده ۱۸۸) که شامل تحکیم توسعه اجتماعی و اقتصادی، تأمین محیط زیست سالم و حفاظت از منابع طبیعی است، زمینه‌ای قانونی برای پیوند این ظرفیت‌های بومی در مدیریت منابع و مشارکت محلی با نهادهای مدرن فراهم می‌آورد.

البته، این فرآیند احیا و تبدیل نیازمند قانونمندسازی دقیق، شفاف‌سازی فرایندها و ادغام هوشمندانه‌ی سازوکارهای سنتی در چارچوب حقوقی و اداری مدرن فدرال است تا از خطراتی مانند فساد، خویشاوندسالاری و نادیده گرفتن حقوق شهروندی (به‌ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها در چارچوب‌های سنتی‌تر) جلوگیری شود. هدف، ساختن آینده‌ای است که از



پتانسیل‌های مثبت گذشته برای تقویت حکمرانی خوب بهره ببرد. این هدف در راستای ایجاد نهادهای مشارکتی است که جیمز راینسون آن‌ها را شرط لازم برای توسعه پایدار می‌داند. این نیاز به قانونمندسازی و تضمین حقوق با تأکید پیش‌نویس قانون اساسی فدرال بر حاکمیت قانون (ماده سوم)، تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان بدون تبعیض (فصل دوم)، و پیش‌بینی نهادهای نظارتی مانند قوه قضائیه (فصل پنجم) و دیوان محاسبات (ماده ۱۱۵) همسو است.

۷. چالش‌های اجرای فدرالیسم: تمایز طراحی از واقعیت عمل

در تحلیل امکان‌سنجی فدرالیسم، تمایز میان طراحی نظام و نحوه‌ی اجرای آن در عمل ضروری است. این تفکیک، فهم عمیق‌تری از چالش‌ها و پتانسیل‌های فدرالیسم در محیط‌های پیچیده فراهم می‌آورد.

۷.۱. اهمیت تفکیک میان طراحی نظام و اجرای آن:

تفکیک دقیق میان «طراحی یک نظام سیاسی» (یعنی چارچوب نظری و قانونی آن) و «نحوه‌ی اجرای آن نظام در عمل» حیاتی است. هر طرح یا ایده، در مرحله‌ی اجرا و در مواجهه با واقعیت‌های اجتماعی، ظرفیت‌های عاملان (افراد و نهادهای سیاسی) و بافت‌های فرهنگی، با چالش‌ها و انحرافات روبرو می‌شود. تجارب تاریخی متعدد نشان می‌دهد که حتی مفاهیم والایی مانند اصول ادیان الهی، حقوق بشر یا دموکراسی، در عمل و به دلیل سوءاستفاده عاملان، ضعف نهادها یا شرایط نامساعد محیطی، ممکن است به نتایج ناخواسته‌ای منجر شوند. بنابراین، مشکلات مشاهده شده در اجرای یک نظام را نباید لزوماً مشکلات جوهری یا ذاتی آن نظام تلقی کرد. طراحی پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با در نظر گرفتن اصول و سازوکارهایی برای حکمرانی خوب، مانند تفکیک قوا (ماده ۸۱)، حاکمیت قانون (ماده سوم)، و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان (فصل دوم)، تلاشی در جهت ایجاد چارچوبی برای اجرای مطلوب نظام فدرال است. ۷.۲. مشکلات اجرایی: مسائل کیفیت حکمرانی، نه ماهیت فدرالیسم:

بسیاری از چالش‌ها و تهدیدهایی که در مورد فدرالیسم در افغانستان مطرح می‌شود (مانند فساد اداری در سطوح مختلف، ظهور قدرت‌های محلی غیرپاسخ‌گو و استبداد محلی، مدیریت ناعادلانه یا رقابت بر سر منابع، یا بهره‌برداری ابرزاری از ساختارها توسط نخبگان فرصت‌طلب) در واقع مشکلاتی مرتبط با کیفیت حکمرانی، ضعف نهاده‌ها، و ناکارآمدی عاملان هستند. این مشکلات، نهادهای مشارکتی و پاسخگو را که جیمز راینسون شرط لازم برای توسعه پایدار می‌داند، به چالش می‌کشند. احتمال ظهور و بروز چنین مشکلاتی در هر نظام وجود دارد.

نسبت دادن مستقیم این مشکلات به «ذات فدرالیسم» به معنای خلط میان پتانسیل یک طراحی ساختاری (فدرالیسم به عنوان چارچوبی برای توزیع قدرت) و نحوه‌ی تحقق آن پتانسیل در عمل است. در طراحی پیش‌نویس قانون اساسی فدرال، تلاش شده است تا با پیش‌بینی سازوکارهایی برای ارتقاء کیفیت حکمرانی، مانند استقلال قوه قضائیه (ماده ۱۴۳)، پیش‌بینی نهادهای نظارتی مانند دیوان محاسبات (ماده ۱۱۵) و کمیسیون ملی تعیینات قضایی (مواد ۱۴۴ و ۱۴۵) و همچنین تأکید بر تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان (فصل دوم)، بر این چالش‌های اجرایی غلبه شود. ۷.۳. مسیر لازم برای پیاده‌سازی: رویکرد تدریجی و مبتنی بر اجماع:

بدون شک پیاده‌سازی فدرالیسم در افغانستان، با توجه به پیچیدگی‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی، نیازمند رویکردی واقع‌بینانه، تدریجی، هوشمند و مبتنی بر اجماع‌سازی سیاسی گسترده است. باید از الگوی تدریجی‌گرایی هوشمند پیروی کرد تا از افتادن در دام شتابزدگی و پیامدهای ناگوار آن جلوگیری شود. این مسیر شامل فرآیند مستمر و پیچیده‌ی اجماع‌سازی و گفتگوی ملی در سطح کشور است.

پیاده‌سازی فدرالیسم یک پروژه صرفاً حقوقی یا فنی نیست، بلکه یک فرآیند سیاسی بنیادین است که نیازمند گفتگوی مستمر میان نخبگان سیاسی، رهبران قومی و مذهبی، جامعه مدنی و مردم عادی در سراسر کشور برای ساختن اعتماد متقابل و رسیدن به یک «پیمان ملی» جدید برای آینده‌ی مشترک است. این ضرورت پیمان ملی و گفتگوی سازنده، در سطح نخبگان و رسیدن به یک توافق به عنوان «پیمان نخبگان» برای گذارهای موفق دموکراتیک در جوامع چندپاره همسو است. این فرایند سیاسی، از طراحی دقیق قوانین و جزئیات اجرایی گرفته تا ایجاد نهادهای نظارتی قوی و تربیت کادر کارآمد، نیازمند توجه مستمر است. غفلت از این ابعاد سیاسی و اجرایی می‌تواند هر طرحی را ناکام گذارد.

۷.۴. تأکید بر کیفیت فرآیند عملی‌سازی و نقش عاملان:

نحوه‌ی اجرا و عملی‌سازی فدرالیسم نیازمند فرآیندی

۲۴

جداگانه است که باید با دقت، تدبیر و توجه به جزئیات اجرایی و نهادی صورت گیرد. کاهش مشکلات اجرایی فدرالیسم در افغانستان به شیوه‌ی عملی‌سازی آن بستگی دارد؛ از جمله طراحی دقیق قوانین و مقررات اجرایی، ایجاد نهادهای نظارتی قوی، شفافیت مالی و اداری در سطوح محلی و مرکزی، و تربیت کادر اداری و سیاسی کارآمد و پاسخ‌گو.

در تحلیل فدرالیسم در افغانستان، باید مراقب بود که چالش‌های ناشی از بسترهای نهادی و انسانی ضعیف و نحوه‌ی نامناسب اجرا را به پای طراحی فدرالیسم ننوشت. مشکل، لزوماً در چارچوب توزیع قدرت نیست، بلکه در توانایی یا عدم توانایی عاملان در اجرای مسئولانه و پاسخ‌گو در هر چارچوبی نهفته است. تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که پیاده‌سازی فدرالیسم می‌تواند حتی در محیط‌های شکننده به کاهش چالش‌ها کمک کند؛ چنانکه پیاده‌سازی فدرالیسم در سومالی با کاهش معنادار خشونت همراه بوده است.

پیش‌نویس قانون اساسی فدرال با درک همین ضرورت، در فصل دوازدهم خود (احکام انتقالی، مواد ۲۰۰ به بعد)، چارچوبی برای گذار تدریجی به نظام فدرال از طریق تشکیل دولت انتقالی، تدوین و تصویب قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان و برگزاری انتخابات برای تشکیل نهادهای فدرال و ایالتی پیش‌بینی کرده است که نشان‌دهنده توجه به فرآیند عملی‌سازی و تدریجی بودن این گذار است.

۸. نتیجه‌گیری: فدرالیسم، بازاندیشی هویت ملی و پاسخ

ساختاری به بحران

در بستر پرچالش آشوب هویتی، بی‌ثباتی تاریخی و ساختار پیچیده‌ی قومی و فرهنگی افغانستان، بحث فدرالیسم غالباً به مثابه شمشیری دولبه به تصویر کشیده می‌شود. این تلقی، اگرچه به قابلیت فدرالیسم به عنوان سازوکاری برای تمرکززدایی و ایجاد توازن در قدرت اشاره دارد، اما همزمان دغدغه‌های جدی‌ای را نیز در خصوص پیامدهای ناگوار ناشی از اجرای نامناسب آن در کشوری شکننده مطرح می‌سازد. این نوشتار با شناخت این پیچیدگی‌ها و دغدغه‌ها، در صدد بوده است تا با واکاوی عمیق‌تر و نقد پیش‌فرض‌های رایج، به برخی از این نگرانی‌های کلیدی درباره امکان‌پذیری و موفقیت فدرالیسم در افغانستان پاسخ دهد و نشان دهد که علیرغم چالش‌ها، فدرالیسم می‌تواند پاسخی ساختاری به بحران تمرکزگرایی باشد.

این ایده که فدرالیسم چارچوبی برای مدیریت پیچیدگی‌های حکمرانی در سطوح متعدد فراهم می‌آورد، با آنچه که «حکمرانی چندسطحی» خوانده می‌شود، همخوانی دارد. پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان نیز با درک این پیچیدگی‌ها و دغدغه‌ها، تلاشی در جهت ارائه چارچوبی قانونی برای نظام فدرال است که بتواند پاسخی ساختاری به چالش‌های افغانستان ارائه دهد.

نقد پیش‌فرض‌های رایج مبنی بر شرطی بودن فدرالیسم به تحقق کامل پیش‌نیازها و به چالش کشیدن روایت غالب تاریخی تمرکزگرا نشان داد که افغانستان هم پیشینه‌ای از حکمرانی غیرمتمرکز دارد و هم ظرفیت‌های بومی برای مدیریت محلی را در دل ساختارهای سنتی و شبکه‌های اجتماعی خود حفظ کرده است. مرکزگرایی مزمن چالش بنیادین کشور بوده و فدرالیسم می‌تواند پاسخی ساختاری به این مشکل باشد، مشروط بر این که از دام دوگانه‌سازی ساده‌انگارانه، فراتر رفته و مدلی ترکیبی و بومی‌سازی شده بر اساس نیازها و واقعیت‌های پیچیده‌ی هویتی و جغرافیایی افغانستان طراحی و پیاده کند؛ مدلی که نهادهای سنتی را هوشمندانه در خود ادغام کرده و نهادهای پاسخ‌گور از پایین به بالا بسازد.

این رویکرد ترکیبی به فدرالیسم، نه تهدیدی خودبه‌خودی برای وحدت ملی، بلکه تنها راهکار واقع‌بینانه و بلندمدت برای خروج از چرخه‌ی معیوب تمرکزگرایی ناکارآمد، بحران مشروعیت و بی‌عدالتی‌های ساختاری است. موفقیت آن در گرو به رسمیت شناختن واقعیت تاریخ به حاشیه‌رفته و ظرفیت‌های بومی، درک امکان شکل‌گیری همبستگی در عین تمایز و ضرورت نوآوری در ترکیب سازوکارهای سنتی با اصول مدرن حکمرانی برای ایجاد ساختاری پایدار است.

در نهایت، شرط تحقق حکمرانی مطلوب و پایدار، تمایز قائل شدن میان چالش‌های طراحی و اجرای نظام است. این حکمرانی نه در انحصار و تراکم قهری قدرت در یک نقطه، بلکه در توزیع هوشمندانه و مسئولانه‌ی آن در سطوح مختلف نهفته است. پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان با در نظر گرفتن این اصول و پیش‌بینی سازوکارهایی برای توزیع هوشمندانه و مسئولانه قدرت در سطوح مختلف و تضمین حقوق و آزادی‌ها، تلاشی در جهت فراهم آوردن چارچوبی برای تحقق این حکمرانی مطلوب و پایدار در افغانستان است.

چرا از فدرالیسم می‌ترسیم؟

نگاهی انتقادی بر نوشته اخیر آقای رحمت الله نبیل



توسلی غرجستانی

پیش‌درآمد

هر چند فدرال خواهی و حتی وجود حکومت‌های محلی شبیه فدرال در افغانستان سابقه طولانی دارد اما در سه دههٔ اخیر این خواست گاهی با شدت زی‌شتر مطرح شده است. در واقع افغانستان در برخی مقاطع تاریخی به صورت غیر اعلامی از سیستم فدرالی در حکومتداری خود استفاده می‌کردند. اگر به تاریخچه حکومت‌های کلان و اعلاّی افغانستان در مناطق مختلف این کشور توجه شود، این حکومت‌های کلان و اعلا همان حکومت‌های محلی فدرالی بوده‌اند که به خاطر سهولت به رتق و فتق امور حکومتداری و اداری می‌پرداختند و دارای اختیارات و مسئولیت‌های خاص بودند. برخی سیاستمداران نیز در مقاطع تاریخی فدرالیسم را به عنوان یک نوع سیستم حکومتداری برای افغانستان مطرح کرده‌اند اما جدی گرفته نشد.

اوج فدرال‌خواهی را می‌توان در زمان استاد مزاری پس از پیروزی مجاهدین در افغانستان دانست که حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری قانونی اساسی‌ی را برای آن تدوین و منتشر کرد که در آن زمان استاد مزاری و حزب تحت رهبری وی یکی از راه‌های رسیدن به عدالت اجتماعی، رفع تبعیض قومی، مذهبی، جنسیتی و ستم ملی و حضور و مشارکت معنادار تمام مردم و اقوام افغانستان را در آن چار چوب می‌دید اما احزاب و گروه‌های قومی دیگر از این داعیه حمایت جدی نکردند بلکه برخی به مخالفت برخاستند. هر چند در زمان بیست سال حکومت نظام جمهورییت فدرال خواهی به صورت جسته و گریخته مطرح می‌شد و آثاری در این زمینه منتشر می‌گردید اما موج دوم فدرال‌خواهی پس از سقوط نظام جمهورییت نزج گرفت.

شاید دلیل اوج‌گیری این خواست که اینک تبدیل به گفتمان همگانی روز شده است، این است که افغانستان در عمر سیاسی خود نظام‌های سیاسی پرشماری از سلطنت مطلقه گرفته تا سلطنت مشروطه، از جمهوری شاهانه داود خان گرفته تا جمهوری دموکراتیک احزاب چپ، از حکومت اسلامی مجاهدین گرفته تا اداره موسوم به امارت اسلامی طالبان و تا جمهوری اسلامی متمرکز بیست ساله دوره جمهوریت همه و همه تجربه شده است که هیچ کدام از این نظام‌ها نتوانسته‌اند عدالت اجتماعی، برابری شهروندی و توزیع عادلانه امکانات و برخورداری همه شهروندان و مناطق به طور مساوی از توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را محقق سازند. هر چند در دوره بیست ساله نظام جمهوری (۱۳۸۱–۱۴۰۰) امیدواری‌های ایجاد شده بود و به طور تدریجی به سمت برابری شهروندی و کم‌رنگ شدن تبعیض و ستم قومی، جنسیتی و مذهبی گام‌هایی برداشته شد اما به دلیل حکومت متمرکز و تجمیع اختیارات و قدرت عملا در دست یک نفر و ضعیف بودند نهادهای دیگر این مأمول آن‌گونه که انتظار می‌رفت محقق نشد. هر چند نسبت به سایر نظام‌های سیاسی گذشته افغانستان، یک فرصت تاریخی برای اقوام محروم شمرده می‌شد و تا حدودی به حقوق و خواست شهروندان احترام گذاشته می‌شد. اما با سقوط نظام جمهوریت این روزنهٔ کوچک نیز به روی شهروندان افغانستان بسته شد و یک اداره آمیخته از ایدئولوژی غیر منعطف

در فدرالیسم، دولت مرکزی بر اساس قانون اساسی و با تدوین مسوده قانون اساسی و پیش‌بینی روند ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر فدرالیسم از طریق نمایندگان مردم و روش‌های پذیرفته شده‌ای دموکراتیک و تعریف نهاده‌ها و رابطه مشخص میان حکومت مرکزی و ایالات به دنبال این است که از هر ج و مرج و تضعیف حکومت مرکزی جلوگیری شود. پس فدرالیسم که مبتنی بر قانون اساسی و روندهای دموکراتیک باشد به هیچ وجه موجب تضعیف حکومت مرکزی نخواهد شد. دوم اینکه مگر در نظام‌های متمرکز تجربه شده این تضعیف دولت مرکزی وجود نداشته است که تنها این عیب از ویژگی‌هایی نظام فدرالی باشد!

می‌پردازد، عنوان را اینگونه انتخاب می‌کند «تجربه‌های ناموفق فدرالیسم: هشدارهایی برای افغانستان» که نظام فدرالی برای افغانستان را به صورت پیش‌فرض و اصل موضوعی در زمرهٔ نظام‌های ناموفق فدرالی در ردیف اتیوپی و سودان جنوبی تعریف می‌کند. انتخاب این نوع میان تیت‌ر نشاندهندهٔ پیشداوری نویسنده است که وی تنها به دنبال برجسته کردن چالش‌هایی احتمالی فدرالیسم در افغانستان است. اما از کنار چالش‌ها و کاستی‌های نظام‌های سیاسی تجربه شده در طی یک قرن اخیر افغانستان که تبعیض، نابرابری قومی، مذهبی، جنسیتی، نبود مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نه‌آیدینه کرده‌اند و برای زدودن آن از جامعه اقدامات مؤثر و همه جانبه انجام نداده و نمی‌دهند با سکوت توأم با رضایت رد می‌شود.
! حال ببینیم که منطق موانع بیست‌گانه فدرالیسم در افغانستان چقدر واقعی است و آیا این موانع و چالش‌ها در نظام‌های متمرکز مورد نظر نویسنده واقعا وجود ندارند؟!

نگاهی اجمالی به چالش‌های بیست‌گانه

یکم. فقدان اجماع ملی: نویسنده فقدان اجماع ملی را نخستین مانع در راه تحقق فدرالیسم می‌داند. وی دلیل این فقدان را نبود تعریف مشترک از «ملت»، «شهروند»، «منافع ملی»، «ارزش‌های مشترک» و «حدود صلاحیت» بر می‌شمارد و سپس نتیجه می‌گیرد که بدون توافق بر سر این اصول بنیادین، فدرالیسم به جای انسجام به عامل اختلاف و تجزیه تبدیل می‌شود. پرسش این است که آقای نبیل این اصول مشترک توسط کدام نوع نظام سیاسی قابل تحقق است، افغانستان در طی نیم قرن اخیر انواع نظام‌های سیاسی پادشاهی مطلقه، مشروطه، جمهوری چپ و راست، اسلامی و دموکراتیک و امارت را تجربه کرده است که در هیچ‌کدام از آن‌ها این اصول و ارزش‌های مشترک و اجماع ملی شکل نگرفتند و تنها نظام سیاسی که در افغانستان به صورت مدرن و امروزی امتحان نشده است، فدرالیسم است. در ضمن «حدود صلاحیت» که نویسنده از فقدان آن نام برده، این محدوده صلاحیت در قانون نظام فدرالی و حکومت‌های محلی به صورت مدون و دقیق تعریف خواهد شد و جای هیچ نوع نگرانی و خلط مبحث وجود ندارد. فدرال خواهان افغانستان هم دنبال انارشسیسم نیستند بلکه به دنبال نظام فدرالی با چار چوب مشخص و تفکیک صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها میان مرکز و حکومت‌های ایالتی در بخش اداری، اقتصادی، مالی و مالیاتی می‌باشد.

دوم. تهدید جدایی طلبی: نویسنده معتقد است که فدرالیسم منجر به جدایی طلبی یا مطالبه خود مختاری برخی از اقوام می‌شود. اتفاقا در بیشتر کشورهای چند قومی، چند زبانی و چند فرهنگی که نظام فدرالی شکل گرفته برای پرهیز از مطالبات خودمختاری و تجزیه کشور می‌باشد. این اندیشه آقای نبیل شبیه اندیشه عبدالر حمان خان است که با شدت عمل و ستم و خونریزی بسیار اقوام و حکومت‌های محلی دوران خود را به بهانه یکپار چگی افغانستان سرکوب کرد و از سر کشته شده‌ها کله منارها ساخت و سرزمین اقوام هزاره، ازبیک و تاجیک را به افغان‌ها/ پشتون‌ها داد تا به اصطلاح افغانستان را متحد و یکپارچه بسازد و از تجزیه جلوگیری نماید که از آن زمان تاکنون نه وحدت ملی در افغانستان به معنای دقیق کلمه شکل گرفته است و نه ارزش‌ها و اصول مشترک به وجود آمده است. یقینا تداوم حکومت‌های متمرکز و استبدادی مبتنی بر تبعیض و نابرابری روزی منجر به فروپاشی بیشتر خواهد شد و افغانستان را به سوی تجزیه سوق خواهد داد و این نظام فدرالی بر اساس اصول و ارزش‌های مشترک تعریف شده در قانون اساسی آن است که می‌تواند از این خطر و تهدید بیشتر جلوگیری کند. سوم. نهادینه شدن شکاف‌های هویتی: نویسنده در شماره سه از نهادینه شدن شکاف‌های قومی و رقابت‌های هویتی در نظام فدرالی سخن گفته است که فدرالیسم آن را نهادینه می‌کند. پرسش این است که آیا در نظام‌های مطلقه و استبدادی و حتی متمرکز این شکاف وجود ندارد؟ مگر خود تنان معترف نیستید که الان نیز افغانستان از شکاف قومی و نابرابری مزمن رنج می‌برد. اتفاقا بر عکس، معمولا در دنیا نظام فدرالی برای مدیریت شکاف‌های قومی، زبانی و هویتی شکل گرفته و در بسیاری از موارد از حکومت‌های متمرکز در این قسمت بهتر عمل کرده است و فلسفه به وجود آمدن شیوه حکومتداری فدرالی برای از بین بردن و مدیریت همین شکاف‌های هویتی، قومی و زبانی می‌باشد. باید اذعان کرد که یا نویسنده درک درست از فدرالیسم ندارد و یا گرایش ذهنی وی را به این درک نادرست کشانده است در غیر این صورت چنین چیزی نمی‌نوشت.

چهارم: ضعف دولت مرکزی: این چالش ضعیف‌ترین چالشی است که نویسنده به آن توجه کرده است که نهادهای مرکزی پساتالبانی توانایی حفظ انسجام کشور را نخواهد داشت و فدرالیسم در چنین شرایطی منجر به خلاء قدرت و

● سال دوم ● شماره۱۷ ● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

ضعف دولت مرکزی می‌شود. در اینجا نویسنده فدرالیسم را برابر با انارشسیسم گرفته است در حالی که فدرال خواهان با تدوین مسوده قانون اساسی و پیش‌بینی روند ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر فدرالیسم از طریق نمایندگان مردم و روش‌های پذیرفته شده‌ای دموکراتیک و تعریف نهاده‌ها و رابطه مشخص میان حکومت مرکزی و ایالات به دنبال این است که از هر ج و مرج و تضعیف حکومت مرکزی جلوگیری شود. پس فدرالیسم که مبتنی بر قانون اساسی و روندهای دموکراتیک باشد به هیچ وجه موجب تضعیف حکومت مرکزی نخواهد شد. دوم اینکه مگر در نظام‌های متمرکز تجربه شده این تضعیف دولت مرکزی وجود نداشته است که تنها این عیب از ویژگی‌هایی نظام فدرالی باشد!.

پنجم. نابرابری شدید ظرفیت‌های محلی: پنجمین عاملی که به زعم نویسنده از عیوب آشکار فدرالیسم در افغانستان است، ظرفیت‌های محلی و ایالتی شدیدا از نظر منابع و نیروی انسانی نابرابر است و توانایی اداره حکومت محلی را با بحران مدیریتی روبرو می‌کند. این نگرانی اگر ۵۰ سال قبل یا سه دهه پیش بود شاید جای نگرانی وجود داشت اما در شرایط فعلی که هر منطقه و ایالت (هر ایالت متشکل از چندین ولایت خواهد بود) صدها کدر تحصیل کرده و با تجربه مدیریتی در دو دهه اخیر را در اختیار دارد. طرح این نگرانی از هر جهت فاقد وجاهت است. انگهی طبق قانون اساسی فدرال که در آینده به تصویب نمایندگان مردم خواهد رسید، هیچگاه چنین مرزبندی آهنبین میان ایالت‌ها وجود نخواهد داشت مثلا کسی که تذکره‌اش از کابل است نتواند در ایالت غرجستان یا کندهارا و ... ایفای وظیفه کند. طرح این مانع از آن مغالطه‌های آشکاری است که نویسنده در چند جای نوشته خود آورده است در حالی که چنین نگرانی در شرایط فعلی اصولا فاقد مصداق است.

ششم. نبود احزاب ملی و سراسری: اینکه احزاب افغانستان ملی و سراسری نیست جای تردید نیست اما اینکه این نوع احزاب، تنها برای نظام فدرالی مشکل ساز باشد نه نظام‌های دیگر، چنین برداشتی از بُن غلط است زیرا تجربه گذشته نشان داده است که اگر احزاب خلق مشکل کنند، توان به چالش کشیدن حکومت‌های به شدت متمرکز و مرکزگرا را نیز دارد و تنها اختصاص به حکومت‌های محلی ایالتی در نظام فدرالی را ندارد.

هفتم. فساد گسترده در ساختارها: در اینجا نویسنده نیز به مغالطه آشکار رو آورده است که فدرالیسم را برابر با انارشسیسم گرفته است که مثلا از مرکز به حکومت‌های محلی تفویض اختیار بدون ساختار قانونی و نظارتی صورت می‌گیرد و این امر موجب گسترش فساد می‌شود. نویسنده اگر حداقل به همان مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان که چند روز پیش جهت نظر خواهی و مشورت منتشر و همگانی شد، نگاه اجمالی می‌انداخت، هیچگاه فدرالیسم را برابر با انارشسیسم و هر ج و مرج تعبیر نمی‌کرد. در نظام‌های فدرالی وجود نهادهای قانونی نظارتی چند لایه تعریف شده است که در واقع هدف تنظیم دقیق روابط میان مرکز و ایالات و حتی حکومت‌های ایالتی و محلی و مشخص کردن روابط قضایی، اقتصادی و مالیاتی می‌باشد. (به نمونه مالزی مراجعه شود). هشتم. تسلط زورمندان بر منابع محلی: در شماره هشتم نویسنده تسلط زورمندان بر معادن و منابع عایدانی از قبیل گمرکات و عواید محلی را به عنوان نتیجه فدرالیسم در مرحله پساتالبانی پیش‌بینی می‌کند در حالی که خود نویسنده معترف است که این وضعیت در حکومت‌های پسا نجیب الله (حکومت مجاهدین، اداره اول طالبان، نظام متمرکز جمهوریت و اداره دوم طالبان) نیزوجود داشته و دارد پس این نگرانی اختصاص به نظام فدرالی ندارد بلکه در هر حکومت و سیستمی که مردم با آن همکاری نکنند و نظارت مؤثر وجود نداشته باشد، وجود دارد. به زعم نویسنده تسلط احتمالی زورمندان بر منابع عایداتی در نظام فدرالی بد است اما در نظام‌های دیگر نه!.

نهم. نفوذ کشورهای همسایه در مناطق مرزی: نویسنده این دلیل را به عنوان نهمین دلیل نامطلوب بودن فدرالیسم در افغانستان تلقی کرده است. خود نویسنده می‌داند که این نفوذ از گذشته بوده و حالا هم ادامه دارد و اختصاص آن تنها به نظام فدرالی که حداقل تا هنوز تجربه نشده یک برداشت با پیش‌فرض ذهنی منفی با هدف پنهان کردن نیت اصلی است. باید گفت که برعکس این احتمال وجود دارد که حکومت‌های محلی به دلیل اختیارات و مسئولیت‌های که دارند بتوانند به مراتب از حکومت‌های متمرکز تبعیض‌گرا و فاقد انسجام ملی جلواین مداخلات را بگیرند و مداخلات را به تعاملات برد برد تبدیل کند. اصولا در مدیریت بحران‌های این چنینی حکومت‌های فدرال مردم گرا به مراتب از حکومت‌های متمرکز مستبد و فاسد بریده از مردم موفق‌تر عمل می‌کنند. دهم. نفوذ و تسلط گروه‌های تروریستی و مسلح: این دلیل نویسنده نیز با این ذهنیت تبارز می‌کند که مثلا در

حال حاضر و حتی در زمان جمهوریت برخی مناطق عملا در اختیار و کنترل گروه‌های مسلح و تروریستی قرار داشته و دارند که بیرون از چار چوب حاکمیت ملی عمل می‌کنند از این رو اگر در مرحله پساتالبان فدرالیسم در افغانستان تطبیق شود حضور آنان قانونمند خواهد شد و انسجام ملی را تهدید خواهد کرد. جالب است که نخست نویسنده از حاکمیت طالبان به عنوان حاکمیت ملی نام می‌برد! دوم بر خلاف برداشت نویسنده اگر نظام فدرالی تطبیق شود و بخشی از مسئولیت‌ها به حکومت‌های ایالتی و محلی و مردم هر ایالت سپرده شود، گروه‌های تروریستی و هراس افکن به مراتب تضعیف و سرکوب خواهند شد زیرا مردم خود در تأمین امنیت ایالت شان نقش مستقیم خواهند داشت و زمینه سرپازگیری گروه‌های تروریستی به دلیل اشراف اطلاعاتی و کوچک بودند حوزه مسئولیت به حداقل کاهش خواهد یافت. شاید خود آقای نبیل به عنوان یک فرد نظامی و امنیتی معترف باشد که اگر در زمان حکومت آقای غنی بخشی از اختیارات جنگ و دفاع علیه گروه‌های مخالف و تروریستان به زون‌های امنیتی ولایتی واگذار می‌شد و از تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری در مرکز بر عملکرد آنان کاسته می‌شد افغانستان این قدر سهل و آسان تحت سیطره طالبان در نمی‌آمد چنانکه در دور قبلی این تجربه ثابت شده بود. بنابراین بر خلاف پنداشت نویسنده، اگر فدرالیسم به معنای واقعی کلمه و از طریق قانون اساسی با سازوکار مشخص تطبیق شود این نگرانی محل از اعراب نخواهد داشت.

ادامه دارد ...

اشاره

در بخش پیشین گفته شد که نویسنده مقاله «فدرالیسم؛ نه تابو، نه توتم» معایب بیست‌گانه برای نظام فدرالی در افغانستان لیست کرده و تطبیق آن را از این طریق در افغانستان پساتالبان به چالش کشیده است که با دقت در آن لیست طولانی متوجه می‌شویم که نویسنده دچار چند چیز شده است:
۱. تناقض‌گویی،
۲. سطحی‌نگری،
۳. کُزفهمی و یا مغالطه در فهم و مفهوم فدرالیسم و
۴. پیش‌داوری.
در واقع نویسنده در این شمارش کاستی‌های نظام فدرالی در افغانستان، همان حرف‌های مخالفان ذاتی نظام فدرالی را با قطع نظر از مزایای آن در لفافه تحلیل سیاسی اما با پس زمینه قومی و نگرانی از دست رفتن سلطهٔ قبیله‌ای به رشته تحریر درآورده است. از این رو خطاب به نویسنده محترم می‌توان این شعر جاویدانه حافظ را گفت که:

عیب میِ جمله چوگفتی، هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

اینک در بخش دوم به ده مورد از موانع باقی مانده توجه خواهد شد که آیا این موانع واقعا مانع حقیقی بر سر راه تطبیق نظام فدرالی در افغانستان است یا نویسنده با پیش‌فرض نامطلوب بودن سیستم فدرالی و مطلوب بودن نظام متمرکز در این کشور وارد این بحث شده است؟

یازدهم. تفاوت شدید توسعه‌ای میان ولایات: در مانع یازدهم نویسنده بحث تفاوت توسعه‌ای میان ولایات را مطرح کرده است و از چند ولایت به عنوان ولایات توسعه‌یافته و از شمار دیگر به عنوان ولایت توسعه‌نیافته یاد کرده و معتقد است که فدرالیسم این تفاوت را برجسته‌تر و نهاده‌ینه خواهد کرد. لیکن نویسنده محترم بسیار راحت از کنار دلیل / دلایل این تفاوت معنادار به راحتی عبور کرده است و حتی نپرسیده است که این تفاوت‌ها زایده کدام نظام سیاسی حاکم بر افغانستان بوده و است و نظام فدرالی چگونه آن را نهاده‌ینه و برجسته‌تر خواهد کرد؟ باید اذعان کرد که نظام سیاسی فدرال با هدف کاهش این نابرابری طرح شده است زیرا ایالات و حکومت‌های محلی از چند ولایت تشکیل خواهد شد نه اینکه هر ولایت تبدیل به یک حکومت محلی شود تا نگرانی تفاوت شدید توسعه‌ای مانع در تطبیق فدرالیسم باشد. مثلا اگر مناطق هزارستان تبدیل به یک ایالت بنام غرچستان / هزارستان شود، متشکل از چند ولایت و منطقه مانند ولایات دایکندی، غور، بامیان بخش‌هایی از غزنی، میدان وردک، پروان و... خواهد بود که شاید گفته شود، نسبت به ایالات دیگر همچون هرات، بلخ و قندهار پس مانده‌تر است اما تجربه نشان داده که اگر به مردم این مناطق با یک سازوکار مشخص فرصت داده شود به زودترین زمان در ردیف آن ولایات / ایالات قرار خواهد گرفت زیرا در همین مناطق معادن ارزشمند آهن، روی، مس و احتمالا لیتیوم قرار گرفته است و از طریق دیگر پل ارتباطی میان شمال - جنوب و شرق - غرب و چندین ایالت دیگر خواهد بود که این خود نیز فرصت دیگری برای پیشرفت و توسعه آن مناطق می‌باشد. دوازدهم. فقدان تجربه موفق تاریخی: نویسنده در شماره دوازدهم باز هم از یک مغالطه تاریخی دیگر استفاده کرده است. وی مدعی است که نظام فدرالی تجربه موفق تاریخی در افغانستان ندارد و از حکومت مجاهدین پسا حکومت داکتر نجیب نام می‌برد که چطور منجر به هرج و مرج و از هم

پاشیدن نظم سیاسی و ثبات شد. باید گفت اولا حکومت مجاهدین حکومت فدرالی نبود بلکه یک حکومت متمرکز که برای تمرکز بیشتر قدرت و حذف دیگران از مشارکت سیاسی با سایر گروه‌های نظامی و سیاسی بجای تفاهم و تعامل وارد منازعه شد و نتیجه آن قهرا انارشیسم بود اما آن حکومت به هیچ وجه یک حکومت فدرالی براساس نظم سیاسی و ساختار مشخص قانونی و اداری نبود بلکه جنگ و منازعه برای تسلط حکومت مرکزی بود که حتی برای رسیدن به این هدف در آن برههٔ تاریخی از گروه نو تأسیس طالبان برای سرکوب سایر احزاب رقیب حمایت کرد. بنابراین فدرالیسم که بخش عمده‌ای از مردم افغانستان خواهان آن است یک نظام سیاسی مبتنی بر قانون و نظم حقوقی و نهادهای مشخص نظارتی و تعریف معین ارتباط میان حکومت مرکزی فدرال و حکومت‌های ایالتی است و اصولا مقایسه کردن آن با حکومت مجاهدین و گروه‌های مسلط بر مناطق خاص از ریشه اشتباه است و قیاس مع الفارق!

سیزدهم. تمرکز منابع در دست ساختارهای مافیایی محلی: سیزدهمین دلیل نویسنده بر رد فدرالیسم در افغانستان این عنوان است که در غیاب عدالت توزیعی و نظارت مالی، منابع ملی در اختیار حلقات قومی، حزبی یا فامیلی قرار می‌گیرد و باعث تداوم بحران و بی‌ثباتی می‌شود. پرسش این است که آیا در حکومت‌های متمرکز و حتی استبدادی گذشته و حال این مشکل وجود نداشته و ندارد که تنها در حکومت فدرالی پیشنهادی این مشکل قابل تصور است؟ وضعیت امروز مگر نتیجه نظام‌های سیاسی متمرکز گذشته نیست؟ بر فرض تحقق چنین پیش‌بینی آیا بهتر نیست یکبار فدرالیسم به عنوان یک روش حکومتداری موفق در جهان در افغانستان متکثر از نظر فرهنگ، اقوام، زبان و مذاهب نیز تجربه شود که باز تولید این مشکل در کدام سیستم سیاسی و اداری بیشتر است تا مقایسه بر اساس داده‌های عینی صورت بگیرد نه با پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌ها؟ تأکید نویسنده بر معایب پرشمار که در نظام‌های متمرکز و گاه استبدادی و تبعیض گستر به مراتب شدیدتر وجود داشته و دارند و انداختن آن‌ها به گردن نظام فدرالی پیشنهادی که تا هنوز در افغانستان تجربه نشده است، نشان دلبستگی شدید نویسنده به نظام متمرکز و شاید هم استبدادی در اختیار یک قوم و قبیله تلقی می‌شود تا آسمان را به ریسمان بیافد که نظام فدرالی چنین تبعانی منفی را به دنبال دارد اما از کنار نظام‌های سیاسی ناموفق گذشته با سکوت رد شود.

چهاردهم. نبود سرشماری ملی و آمار قابل اعتماد: چهاردهمین دلیل نویسنده بر غیر مطلوب بودن فدرالیسم نبود سرشماری و اطلاعات دقیق در افغانستان است اما نویسنده نگفته است که این مشکل نتیجه اهمال، قصور یا تقصیر حکومت‌های متمرکز گذشته است زیرا با روشن شدن آمار نفوس شهروندان و سایر مؤلفه‌های مرتبط بحث ادعایی اکثریت و اقلیت از مد می‌افتاد و دیگر نمی‌توانستند از این طریق بر منابع و امتیازات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیش از درصد نفوس شان بدون چالش تسلط داشته باشند. پس نبود سرشماری و آمار دقیق نمی‌تواند دلیل بر نامطلوب بودن نظام فدرالی باشد بلکه برعکس با تطبیق نظام فدرالی، هر حکومت ایالتی با کمترین هزینه و در کوتاه‌ترین زمان می‌توانند آمار دقیق و روشن از تعداد نفوس، داده‌های اقتصادی و آموزشی و صحت تهیه و در اختیار برنامه‌ریزان در مرکز و ایالات قرار دهند. پانزدهم. کمبود نیروی انسانی متخصص در مناطق محروم: این مانع در شماره پنج نیز به‌گونه‌ای بیان بگوته‌بیان شده است اما نویسنده اینجا نیز این مورد را برجسته کرده که نیروی انسانی متخصص و مسلکی در مناطق و ولایات محروم کمتر است و برای پذیرش مسئولیت‌های اداری محلی آمادگی ندارد لذا فدرالیسم مناسب افغانستان نیست!. چنانکه در شماره پنجم نیز گفته شد، اگر این حرف پنجاه سال قبل یا حتی ۳۰ سال پیش گفته می‌شد شاید حرف نویسنده درست می‌بود اما در زمانهٔ ما که یک تنفس تاریخی برای مردم در طول بیست سال حکومت جمهوریت فراهم شده بود، هزاران فرد تحصیل کرده از شهروندان ولایات در مقاطع لیسانس، ماستری و دکتری از دانشگاه‌های داخلی و خارجی فارغ التحصیل شده‌اند و بسیاری از آنان تجربه موفق اداری نیز به همراه دارند. بنابراین این نگرانی نویسنده نیز درست نیست.

شانزدهم. تعارض قوانین محلی و ملی: این مورد از موارد فرار به جلو می‌باشد که نویسنده به عنوان دلیل شانزدهم نامطلوب بودن فدرالیسم در افغانستان تعبیر کرده است. اگر نویسنده یک نگاه اجمالی به مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان یا قانون اساسی سایر کشورهایی با سیستم فدرالی می‌انداخت به هیچ وجه این گزینه را اینجا بر جسته نمی‌کرد. فدرالیسم به معنای هرج و مرج نیست بلکه برخاسته از یک میثاق حقوقی بنام قانون اساسی خواهد بود که در آن روابط میان حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی و محلی، دقیق تعریف خواهد شد و روابط مجالس قانون‌گذاری و قوه



قضائیه مرکزی و ایالتی و حیطه اختیارات آن‌ها و همچنین روابط اقتصادی، مالیاتی و مالی آن‌ها دقیقا مشخص خواهند شد و برای مواردی که ممکن است تعارض پیش بیاید نیز سازوکارهای مشخص تعریف خواهند شد. بنابراین بهتر است نویسنده قانون اساسی کشورهای با نظام فدرال را یکبار دیگر مرور اجمالی نماید که چطور این موارد مدیریت شده است و نگرانی ایشان رفع گردد.

هفدهم. تضعیف سیاست خارجی: چنانکه خود نویسنده هم اشاره کرده است در نظام‌های فدرالی، تنظیم سیاست خارجی بر عهدهٔ حکومت مرکزی و در افغانستان فدرالی نیز این وظیفهٔ حکومت مرکزی خواهد بود اما نویسنده بر مبنای حدس و گمان و ذهنیت از پیش تعریف‌شده، گفته است که ممکن است حکومت‌های محلی این حوزه حساس را فلج کند. باید گفت که بگذاریم یکبار این نظام نیز بر مبنای نظم حقوقی و قانونی به مثابه روش دیگری از حکومتداری تجربه شود تا معایب آن از ممکنات به صحنه عملی بیاید و با نظام متمرکز بسته و گاه استبدادی گذشته به درستی مقایسه شود که آیا این نوع ذهنیت‌ها مصداق خارجی دارد یا نه!.

هجدهم. نبود رسانه‌ها و جامعه مدنی مستقل محلی: اینجا نیز نویسنده دچار پیش‌دواری شده و حکومت فدرالی بر خاسته از اراده جمعی مردم را با اداره استبدادی فعلی یا حکومت سرکوبگر ترکی و امین اشتباه گرفته است. در مدل نظام‌های فدرالی برخاسته از اراده مردم نقش نهادهای مدنی و رسانه‌ای بسیار برجسته است زیرا اراده مردم در حکومت‌های فدرالی متبلور است و تجربه بیست ساله نظام جمهوریت که در عین حال که متمرکز بود اما زمینه نفس کشیدن مردم در آن وجود داشت، صدها نهاد بنام نهادهای جامعه مدنی، رسانه‌های آزاد و مستقل و نهادهای آموزشی خصوصی پدید آمدند که یک تجربه موفق در این زمینه بود که در نظام فدرالی برخاسته از اراده مردم در افغانستان این نگرانی بسیار به آسانی قابل رفع است. نوزدهم. اقتدارگرایی محلی: موانع شماره‌های ۸، ۱۰، ۱۳ و ۱۹ از دلایل بیست‌گانه نامطلوب بودن فدرالیسم در افغانستان تکرار هم هستند و یا یک مانع به چند مانع تفکیک شده است و نویسنده در این موانع بیشتر بر احتمالات تکیه کرده و نظم برخاسته از فدرالیسم را برابر با انارشیسم گرفته است و در نهایت چنین نتیجه گرفته است که نظام فدرالی منجر به افتادن منابع قدرت و ثروت و منابع اقتصادی در دست مافیای محلی، احزاب محلی یا خانودگی و تبدیل آنان به اربابان محلی و اقتدارگرایی خواهد شد. بلی اگر نظام فدرالی برخاسته از یک نظم حقوقی تدوین شده نباشد و روابط میان نهادهای قانونی و نظارتی حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی دقیق تعریف نشده باشد، این نگرانی وجود دارد اما فرض فدرال خواهان این است که فدرالیسم همانند سایر نظام‌های سیاسی برخاسته و نشأت گرفته از یک خواست جمعی مردمی و میثاق ملی با تعریف دقیق روابط میان مرکز و ایالات و حکومت‌های ایالتی و محلی می‌باشد. بنابراین باید تأکید کرد که نویسنده یا درک درستی از فدرالیسم ندارد که بسیار بعید است یا اینکه برای دفاع از سیستم حکومتی به شدت مرکزگرا و متمرکز به هر توجیهی دست می‌زند تا اثبات کند که نظام فدرالی برای افغانستان پساتالبان مطلوب نیست!.

بیستم. تهدید انسجام ملی در بحران‌های طبیعی و امنیتی: آخرین دلیل یا توحیه بر نامطلوب بودن فدرالیسم در افغانستان از دید نویسنده این است که فدرالیسم باعث می‌شود که یک مرکز مقتدر برای مدیریت بحران در شرایط جنگی با بلایای طبیعی وجود نداشته باشد و چند مرکزی کشور را به آشوب می‌کشاند! باید یادآورد شد که اتفاقا برعکس برداشت نویسنده در شرایط مدیریت بحران، مدیریت سلسله مراتبی و تقسیم کار به مراتب کارتر از مدیریت متمرکز که بر شرایط تسلط کافی ندارد، می‌باشد. رهبران سیاسی کشورها برای مدیریت درست و آسان بحران، در چنین شرایطی بخشی از اختیارات تصمیم‌گیری را به مقامات محلی واگذار می‌کند تا در چنین شرایطی بدون طی کردن معضل بنام بروکراسی اداری زودتر تصمیم‌گیری شده و اجرا گردد تا نتیجه مطلوب حاصل شود. نویسنده به عنوان یک فرد نظامی و امنیتی شاید فراموش نکرده باشد که اگر در حکومت اشرف‌غنی بخشی از اختیارات مدیریت جنگ به قول اردوهای ولایات داده می‌شد و به خاطر تمرکزگرایی اطلاعات چندگانه و گاه متناقض از وضعیت و شرایط ولایت و منطقه به مرکز و شخص رئیس جمهور از طریق منابع مختلف نمی‌رسید و تصمیم‌گیری را با کندی و تردید مواجه نمی‌کرد، یقینا نظام جمهوریت این قدر سهل و آسان طی چند روز سقوط نمی‌کرد اما اینکه چرا نویسنده محترم علی‌رغم اطلاع از آن وضعیت به چنین اعتقادی در مورد مدیریت بحران می‌رسد، حداقل برای من روشن نیست مگر اینکه به همان پس زمینه ذهنی ایشان شک کنیم که دنبال اقتدار قبیله از طریق سیستم‌های حکومتی متمرکز تجربه شده گذشته می‌باشد در غیر این صورت دست به چنین توجیهاتی برای نامطلوب جلوه دادن

فدرالیسم در افغانستان نمی‌زد.

نویسنده در ادامه، مطلب خود را با این پرسش ادامه می‌دهد که «آیا افغانستان آماده فدرالیسم است؟» ایشان برای اینکه ثابت بسازد که افغانستان آماده فدرالیسم نیست ده پیش شرط برای آن مطرح می‌کند و فدرال خواهان را به نوعی به بی‌مسئولیتی متهم ساخته که آنان متوجه شرایط شکنندهٔ فعلی افغانستان نیستند و باید اول یک مدینه فاضله با ساختارها و زیرساخت‌ها و نهادهای قانونی در افغانستان بسازیم بعد بحث فدرالیسم مطرح شود در غیر این صورت طرح این نوع مباحث یک طرح شتاب زده، هیجانی و به دور از واقعیت خواهد بود.

سپس نویسنده ده مرحله که در واقع همان آرمان شهر وی می‌باشد پیش از ورود به بحث فدرالیسم و چند و چون آن مطرح می‌کند که در اینجا فقط فهرست آن را با یک تبصره کوتاه خواهیم آورد.

- تقویت همبستگی ملی و آموزش حقوق و مسئولیت‌های شهروندی،
- ایجاد احزاب سراسری با حمایت قانونی از تنوع،
- اجرای سرشماری ملی با نظارت بین‌المللی،
- توانمندسازی ادارات محلی پیش از تفویض صلاحیت،
- آمادسازی تدریجی برخی از ولایت‌ها برای تجربه محدود خودگردانی در آینده،
- مبارزه ساختاری با فساد،
- شفاف‌سازی منابع مالی احزاب و مقامات محلی،
- تقویت شوراهای محلی و رسانه‌های مستقل،
- تدوین قانون مکمل برای تنظیم رابطه مرکز و ولایت‌ها،
- تثبیت سیاست خارجی در اختیار دولت مرکزی با مشارکت مشورتی ولایات.

نویسنده پس از طرح این ده پیش‌شرط آرمانی اما نگفته است که این ده پیش‌شرط توسط کدام نوع نظام سیاسی تجربه شده در افغانستان (سلطنت مطلقه، سلطنت مشروطه، جمهوری شاهانه، جمهوری دموکراتیک، حکومت اسلامی از نوع مجاهدین، امارت مطلقه قومی و قبیله‌ای، جمهوری متمرکز اسلامی) یا نظام سیاسی دیگر قابل تحقق است؟ بازه زمانی تحقق این شرایط چه مقدار است و توسط کدام نوع نظام سیاسی بهتر و زودتر قابل تحقق است تا به قول نویسنده نوبت به بحث فدرالیسم برسد؟

باید گفت که هدف فدرال خواهان تنها تحقق نفس نظام فدرالی در افغانستان نیست بلکه نوع نظام سیاسی و حکومتی است که در آن عدالت اجتماعی محقق شود، تبعیض قومی، جنسیتی، زبانی، مذهبی و سمتی زدوده شود، توسعه متوازن ولایات و مشارکت عادلانه و معنادار مردم در حق تعیین سرنوشت شان محقق گردد. حال اگر نظام سیاسی ی به وجود آید که تمام این ده پیش‌شرط مطرح شده یا بیشتر آن را محقق سازد، دیگه نیاز به سیستم فدرالی وجود نخواهد داشت چون در این آرمان شهر آنچه مطرح شده همه چیز مطلوب است اما تجربه نشان داده است که نظام‌های سیاسی متمرکز با هر نوع پسوند و پیشوندی باشند، تاکنون نتوانسته‌اند این پیش‌شرط‌ها را محقق سازند و در آینده با توجه به فرهنگ و عنعنات و نوع نگاه موجود و مسلط در افغانستان نیز محقق نخواهد شد لذا برای رسیدن به عدالت اجتماعی، برداشته شدن تبعیض قومی، جنسیتی، سمتی، مذهبی و زبانی و احترام به تکثر و پلورالیزم تنها نظام سیاسی فدرالی می‌باشد. باید گفت که فدرال خواهان از مشکلات و چالش‌های تطبیق فدرالیسم در افغانستان تا حدودی آگاه هستند اما تا زمانی که یک نظام سیاسی و حکومتداری در صحنه عمل تطبیق نشود، کاستی‌ها و مزایای آن به درستی و مطابق با واقعیت شناسایی، رفع و تقویت نخواهد شد.

مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان که برای نظرخواهی و مشورت منتشر شده است، در آینده با نقد و ابرام کارشناسان و اهالی قانون و سیاست تکمیل خواهد شد؛ می‌تواند در شکل‌گیری نظام سیاسی پساتالبان مؤثر و مفید باشد. استدلال اینکه برقراری امنیت و جلوگیری از انارشیسم مسأله اول افغانستان است و به قول نویسنده نخست این ده پیش‌شرط فراهم شود سپس به سراغ نظام فدرالی برای تحقق عدالت اجتماعی، رفع تبعیض و ستم قومی، زبانی، جنسیتی و مذهبی به عنوان مسأله دوم برویم، انگاره اشتباهی است که در لویه‌جرگه قانون اساسی سال ۱۳۸۲ اتفاق افتاد و بسیاری از رهبران سیاسی و اعضای لویه‌جرگه به دلیل تأمین امنیت به عنوان اولویت اول، عدالت اجتماعی و حرکت به سمت تجربه نظام فدرالی را قربانی کردند، نباید این اتفاق یکبار دیگر در دوره پساتالبان به خاطر تحقق پیش‌شرط‌های مطرح شده که در واقع در شرایط کنونی افغانستان بیشتر آن‌ها دست نیافتنی بوده و به عنوان آرمان شهر تلقی می‌شوند، تکرار شود.

فدرالیسم دیگر تابو نیست



محمد هدایت

نتیجه این خطای عمدی و برساخته شده این است که حتی در دلسوزی برای سرزمین خداداد نیز نوعی برتری جویی ضمنی و درجه‌بندی شهروندی وجود دارد. مثلاً آقای نبیل با ذکر نمونه‌های بسیار از شکست فدرالیسم و تجزیه شدن سرزمین‌های مختلف، هم‌چنان بر طبل خطر تجزیه فدرال فوبیا می‌کوبد. موضوعی که شاه بیت استدلال‌های همه مخالفان فدرالیسم است. اما آنان چرا فکر می‌کنند که دلسوزتر از دیگران هستند و دیگران همه در پی تجزیه و تکه تکه کردن افغانستان هستند؟ اتفاقاً محتوای اصلی استدلال شهید مزاری برای فدرالیسم نیز همین بود که تنها فدرالیسم می‌تواند افغانستان را از تجزیه نجات دهد. طبیعی است که اگر روند تبعیض و ستم تاریخی پایان نیابد و هر روز مرکب شوونیسم قومی پالانی جدید بیابد، سرانجام این ریسمان فرسوده پاره خواهد شد.

نکته دوم. جناب نبیل ده مرحله را به عنوان پیش شرط‌های ورود به بحث فدرالیسم مطرح کرده است که گویا پیش از تحقق این ده مرحله، سخن گفتن از فدرالیسم بیهوده است. اما باید به جناب ایشان یادآور شد که اگر ما روزی در این سرزمین شاهد تحقق آن ده مورد باشیم، شاید دیگر نیازی به هیچ طرح سیاسی به شمول فدرالیسم نباشد. چون در آن زمان ما یک ملت توسعه یافته و به بلوغ رسیده هستیم که اراده عمومی حاکم است و ما می‌توانیم با زبان جهان سخن بگوییم. طرح فدرالیسم به همین خاطر است که به همین مراحل برسیم. در مجموع گفتار جناب نبیل اگر چه آسمان را با ریسمان دوخته است تا طرح فدرالیسم را مردود بشمارد، اما نفس مواجهه وی با گفتمان فدرالیسم، مثبت است و جای خرسندی دارد. همینکه فدرالیسم تابو نباشد کافی است. در این که فدرالیسم توتّم نیست هم جای تردیدی وجود ندارد. همه فدرال‌خواهان بالاتفاق و به طور روشن گفته اند که فدرالیسم فی‌نفسه دواى دردهای اثناشته شده افغانستان نیست. فدرالیسم می‌کوشد تا روایت رسمی آن برتری‌جویی نفهته را از بین ببرد. تا زمانی که آن روایت ترک بر ندارد و از اذهان پاک نگردد نه تنها فدرالیسم که هیچ مائده آسمانی دیگر هم نمی‌تواند بیماری مزمن افغانستان را علاج کند.

روایت رقیب که فدرالیسم دقیقاً بر آن استوار است، ریشه اصلی بحران دیرپای افغانستان را هژمونی قومی، نظام‌های متمرکز مبتنی بر سلطه قومی و تصاحب سرزمین خداداد افغانستان به نفع یک قوم و حذف دیگران می‌داند. تمام کشتارها، تبعیض‌ها، حذف‌ها و رنج‌های بی‌مانندی که تا کنون بر مردم افغانستان روا داشته شده است، تنها یک دلیل داشته است و آن «ژئوپلیتیک تسلط» بوده است.

اخیراً نوشته‌ای نسبتاً مفصل از آقای رحمت الله نبیل رئیس امنیت ملی پیشین افغانستان منتشر شده است که در مورد فدرالیسم نوشته است و عنوانش نیکو است: فدرالیسم؛ نه تابو است، نه توتّم.

مقاله نسبتاً مفصل و البته پر از تکرار و تناقض و نوعی تعلیق به محال و بر رد فدرالیسم است. اما در مجموع به همین میزان هم آغاز مبارکی است و نشان می‌دهد که همه ما به ضرورت یک گفتگوی ملی، اگر چه دیر هنگام، باور پیدا کرده ایم و این مقاله از این منظر قابل ستایش است. اگر مقاله پاسخی داشته باشد که مسلمان دارد، خوب است که اهل مطالعه بدان بپردازند و بدین ترتیب جوانه گفتگو را که با طرح دوباره فدرالیسم از سوی مجمع فدرال‌خواهان متولد شده است، شکوفاتر سازند. من فقط به دو نکته و به طور مختصر اشاره می‌کنم. نکته نخستین نوعی نقد متدولوژیک به نوشته آقای نبیل و کلیدی است. نکته دوم هم تذکر نوعی نقض غرض پنهان شده در این مقاله است.

نکته اول: از مقاله بر می‌آید که جناب نبیل و هم‌چنین بسیاری از منتقدان فدرالیسم هنوز به ریشه اصلی بحران افغانستان یا واقف نیستند و یا نمی‌خواهند بدان واقف باشند. وی در مقدمه این نوشته به دلایل فرعی فروپاشی نظام‌های گذشته افغانستان، چون فساد، عدم مشروعیت مردمی و مداخلات خارجی و عدم کارآیی نسخه‌های تحمیلی اشاره کرده است. این نوع نگاه به ریشه بحران دیرپای افغانستان نوعی فرار از واقعیت و چشم‌پوشی از رخداد‌های تلخ تاریخ و پای فشردن بر روایت رسمی است که تا کنون تنها با زور تداوم یافته است. واقعیت این است که ریشه اصلی بحران در تاریخ این سرزمین و در ویرانه‌های باقی مانده از تاریخ آن نهفته است. روایت رقیب که فدرالیسم دقیقاً بر آن استوار است، ریشه اصلی بحران دیرپای افغانستان را هژمونی قومی، نظام‌های متمرکز مبتنی بر سلطه قومی و تصاحب سرزمین خداداد افغانستان به نفع یک قوم و حذف دیگران می‌داند. تمام کشتارها، تبعیض‌ها، حذف‌ها و رنج‌های بی‌مانندی که تا کنون بر مردم افغانستان روا داشته شده است، تنها یک دلیل داشته است و آن «ژئوپلیتیک تسلط» بوده است. وقایع تاریخی و سرگذشت سیاسی افغانستان به وضوح این حقیقت تلخ را نشان می‌دهد و دیگر کتمان، مهم‌بافی و مصلحت‌جویی‌های بی‌حاصل ره به جایی نمی‌برد. پس بهتر آن است که ریشه بحران را بیش از هر جای دیگر در داخل افغانستان و در استراتژی تسلط کامل بیابیم.

نوشته جناب نبیل، اگر چه در لفافه، ولی در نهایت به پارادایم روایت رسمی از تاریخ افغانستان تکیه می‌کند. روایت رسمی که نوعی جعل نگاه واقعی به بحران ریشه‌دار افغانستان است، همواره با فرافکنی و وانمودگی همراه بوده است. حواله دادن ریشه بحران به بیگانگان و خارج از افغانستان، همان خطای عمدی متدولوژیک است که همه کسانی به هژمونی قومی می‌اندیشند بدان تمسک می‌جویند.

معرفی کتاب

«نظام فدرالی راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان»

اثر جدید استاد سرور دانش



دولت‌داری را در بر داشته باشد. از این رو نویسنده کتاب خود را با این رویکرد در سه محور فوق تدوین کرده است. فهرست عناوین اصلی کتاب عبارت است از: بخش اول: نظام فدرالی؛ ساختار عادلانه مناسبات قدرت سیاسی در افغانستان نظام فدرالی راه حل بنیادی بحران افغانستان امکان و امتناع فدرالیسم در افغانستان؛ پاسخ به پرسش‌ها و انتقاده‌ها ناسازگاری نظام متمرکز قوانین اساسی با جامعه متکثر و نامتمرکز افغانستان و راه حل آن قسمت اول- نگاهی به گذشته قوانین اساسی و چالش‌ها و نقطه‌ضعف‌ها قسمت دوم- رویکرد آینده و ضرورت نظام فدرال در افغانستان فلسفه فدرالیسم و ضرورت نظام فدرالی در اندیشه سیاسی استاد مزاری تأکید شهید مزاری بر نظام «عدالت‌محور، مردم‌سالار و فدرال» چهار دلیل استاد مزاری بر ضرورت و کارآمدی نظام فدرالی در افغانستان عناصر کلیدی مطالبات مردم در مورد نظام

سیاسی آینده کشور فدرال هراسی؛ مروری بر چالش‌های فدرالیسم و دلایل مخالفان آن در افغانستان قسمت اول: نقل دلایل از زبان سه تن از شخصیت‌های مخالف فدرالیسم قسمت دوم- نقد و بررسی دلایل مخالفان فدرالیسم ضرورت پژوهش در مورد نظام‌های سیاسی و معرفی کتاب «جستاری در باره فدرالیسم» نادیده گرفتن بافت متنوع و متکثر جامعه عامل اصلی گسسته‌ها و فروپاشی‌ها ناتوانی و فرسودگی نظام حقوق بین‌الملل بخش دوم: تجربه جهانی فدرالیسم؛ مطالعات تطبیقی در مورد نظام‌های فدرالی نظام‌های بسیط یا یکپارچه بیشتر مستعد تجزیه هستند تاریخ، تعریف و اصول ویژه فدرالیسم مقایسه نظام‌های فدرالی؛ مروری بر فدراسیون‌های معاصر شیوه‌های تقسیم صلاحیت‌ها در نظام‌های فدرالی بین حکومت مرکزی فدرال و حکومت‌های ایالتی تقارن و عدم تقارن در فدراسیون‌ها سیستم‌های فدرالی چندسطحی نهاد‌های مشترک فدرال به عنوان کانون مرکزی وحدت در فدراسیون‌ها حاکمیت قانون اساسی در نظام‌های فدرالی آسیب‌شناسی نظام‌های فدرالی نتایج و یافته‌های مطالعات تطبیقی نظام‌های فدرالی سازمان‌دهی جوامع کثرت‌گرا در قوانین اساسی کشورهای فدرال بخش سوم: دستاوردهای مجمع فدرال‌خواهان افغانستان و تدوین قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان تدوین مسوده قانون اساسی فدرال مهم‌ترین دستاورد مجمع فدرال‌خواهان افغانستان تأسیس مجمع فدرال‌خواهان؛ آغاز یک فاز نو در مسیر مبارزات عدالت‌طلبانه فدرال‌خواهی منشور مجمع فدرال‌خواهان افغانستان معرفی هیأت مؤسسان و هیأت رهبری مجمع فدرال‌خواهان افغانستان فعالیت کمیته تدوین قانون اساسی فدرال لایحه وظایف کمیته تدوین قانون اساسی طرز‌العمل بررسی مسوده قانون اساسی در هیأت رهبری مجمع فدرال‌خواهان.

به تازگی کتاب جدیدی از استاد سرور دانش تحت عنوان «نظام فدرالی راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان» منتشر شده است که یکی از جامع‌ترین منابع در مورد مباحث مربوط به نظام فدرالی در افغانستان به شمار می‌رود. قبلاً نیز استاد سرور دانش چندین اثر از جمله کتاب «جستاری در باره فدرالیسم» و نیز ترجمه کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم» اثر جورج اندرسون را منتشر کرده است.

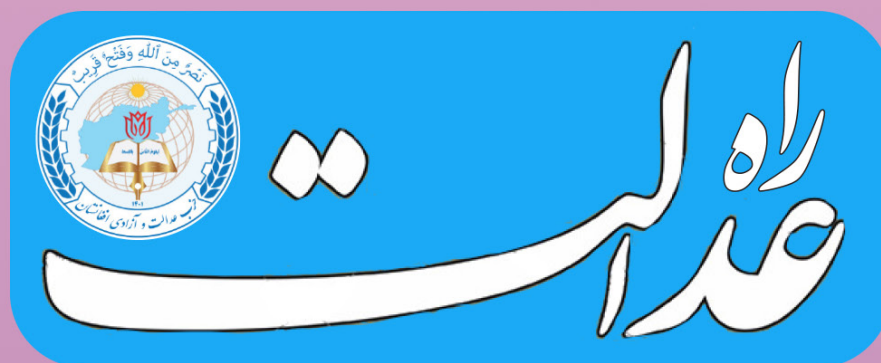
کتاب «نظام فدرالی راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان» به‌مناسبت سی‌امین سال یاد شهادت شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری توسط انتشارات بنیاد اندیشه چاپ و منتشر شد.

این کتاب در ۴۲۳ صفحه در قطع وزیری در سه بخش و ۲۶ عنوان با مطالب متنوع در باره نظام سیاسی فدرالی تدوین شده است. این کتاب سومین کتاب نویسنده در باره نظام فدرالی، مزایا و معایب آن برای افغانستان می‌باشد. نسخه الکترونیکی هرسه کتاب همزمان با چاپ فیزیکی، در اختیار علاقمندان از طریق سایت بنیاد اندیشه (<https://andisha.org/fa>) و سایت حزب عدالت و آزادی افغانستان (<https://jfp-af.org>) قرار گرفته است.

نویسنده در مقدمه کتاب به اهمیت بحث از نظام فدرالی برای افغانستان اشاره کرده و می‌گوید: جمع‌بندی من از مجموع مباحث و مطالعات در طول سالیان گذشته در رابطه با فدرالیسم این است که ما در سه محور نیاز به بحث و گفتگوی جدی و گسترده داریم:

تحلیل و ارزیابی وضعیت نظام‌های سیاسی گذشته کشور و ریشه‌یابی بحران‌ها و گسسته‌های متداوم و پاسخ به این سؤال که چرا هیچ کدام از نظام‌های گذشته از سلطنت و جمهوریت تا امارت، موجب تأمین عدالت و ثبات در کشور نشده است. در این رابطه یکی از موضوعات مهمی که باید به آن توجه شود این است که قوانین اساسی گذشته افغانستان با نگاه «عدالت‌محور» تدوین نشده، بلکه به طور عمده با هدف ایجاد «ثبات» در افغانستان وضع شده‌اند، اما به همان هدف هم نرسیده‌اند و بلکه کاملاً بر عکس، افغانستان همواره دچار بی‌ثباتی و ناامنی و بلکه جنگ‌های متداوم داخلی بوده است. بنا بر این سؤال اساسی بعدی این است که آیا نظام فدرالی می‌تواند این دو هدف یعنی «عدالت و ثبات» را باهم برآورده کند و این موضوع با چه انتقادات یا چالش‌هایی مواجه است؟ مطالعه تجربیات جهانی با این نگاه که نظام فدرالی در کشورهای مختلف چگونه تطبیق شده و با چه چالش‌هایی مواجه بوده و چه موفقیت‌ها و کامیابی‌هایی داشته است و متخصصان و کارشناسان امور فدرالیسم برای حل مشکلات چه پیشنهاداتی ارائه کرده‌اند؟

با استفاده از نتایج دو محور قبلی، تدوین و تنظیم طرح ساختار فدرالی ویژه افغانستان در قالب تدوین یک متن حقوقی به نام «قانون اساسی فدرال» که همه جزئیات حکمرانی و



● سال دوم ● شماره ۱۷ ● شنبه ۳ جوزا ۱۴۰۴ ● ۲۴ می ۲۰۲۵

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

مقدمه‌ای بر فدرالیسم

نویسنده: جورج اندرسون
ترجمه: سرور دانش

جستاری درباره فدرالیسم

سرور دانش

نظام فدرالی راهی به سوی عدالت و ثبات در افغانستان

سرور دانش



راه عدالت
ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان
زیر نظر هیات تحریریه
آدرس الکترونیکی: www.jfp-af.org
آدرس ایمیل: info@jfp-af.org